امپراتوری عثمانی و سنت اسلامی



نورمن ایتسکویتس
استاد دانشگاه پرینستون

برگردان احمد توکلی

نشر پیکان

نشر نیکان

امپراتوری عثمانی
و
سنت اسلامی

نورمن ایتسکویتس

استاد دانشگاه پرینستون

برگردان احمد توکلی

نشر پیکان

تهران، ۱۳۷۷

Itzkowitz , Norman
ایتسکویتس، نورمن، ۱۹۳۱ ــ
امپراطوری عثمانی و سنت اسلامی / نورمن ایتسکویتس؛ برگردان احمد توکلی. ــ تهران: نشر پیکان، ۱۳۷۷.
۱۶۳ ص.
ISBN 964-6743-29-3
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
عنوان اصلی: .Ottoman Empire and Islamic tradition
۱. ترکیه ــ تاریخ ـ امپراتوری عثمانی، ۱۲۸۸ - ۱۹۱۸.
۲. اسلام ــ ترکیه. الف. توکلی، احمد، ۱۳۱۴ ــ ، مترجم
ب. عنوان.
DR ۴۸۶ / ۹ الف ۸ الف / ۱۳۷۷   ۹۵۶ / ۱۰۱۵
کتابخانه ملی ایران   ۷۷-۸۵۷۸ م

این کتاب برگردانی است از :

Ottoman Empire
and
Islamic Tradition

by
Norman Itzkowitz
Princeton University Press, 1972

چاپ اوّل: ۱۳۷۷
شمار نسخه‌های این چاپ: ۱۰۰۰

چاپ: چاپخانه سهند
مرکز پخش: مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات
خیابان ولی عصر ـ بالاتر از پارک ساعی
خیابان ساعی ـ خیابان اشکانی ـ شماره ۱۴
تلفن و دورنگار: ۸۷۹۴۲۱۹ - ۸۷۹۴۲۱۸ - ۸۷۷۲۲۶۷ - ۸۷۷۲۰۲۹
شابک: ۳-۲۹-۶۷۴۳-۹۶۴ ISBN 964-6743-29-3

فهرست

گفتاری از مترجم

رساله‌ای که از دید خواننده می‌گذرد از طرف محقق آمریکائی Norman Itzkowitz استاد دانشگاه پرینستون تحت عنوان Ottoman Empire and Islamic Tradition در سال ۱۹۷۲ درباره تاریخ عثمانی برای آشنائی و اطلاع مدرسین و دانشجویان آن رشته تهیّه شده است. محرک من در ترجمه آن دو نکته بود یکی آشنا کردن ایرانیان با تاریخچه دولت عثمانی همسایه و رقیب متخاصم چند قرن ایران و اینکه چگونه مردمی ایلیاتی از آسیا برخاسته و توانستند بر روم شرقی یا بیزانس که همنشین روم (اروپائی) رقیب و دشمن هزار و پانصد ساله ایران مسلط شده و جای آنرا بگیرند ولی مهمتر از آن توضیح رمز موفقیت آنها و سازمانی بود که این نتیجه را فراهم کرد. به عقیدهٔ نویسنده رساله: «تار و پود بافت اجتماعی عثمانی سنت‌های متعالی اسلامی بود که بوسیله سلجوقیان روم به آنها رسید که تقلیدی از سازمان

اداری و حکومتی ایران بوده است» و این تقلید را با جمله‌ای کوتاه چنین بیان می‌کند: عثمانیها هیچگاه کشور خود را امپراتوری نمی‌گفتند و از آن به ممالک محروسه یاد می‌کردند.

نویسنده درباره راه رسیدن این روش حکومت به عثمانی درست تشخیص داده ولی چون از طریق سلجوقیهای مسلمان بوده آنرا «سنت متعالی اسلامی» دانسته است در صورتیکه این روش ایرانی حکومت از پیش از اسلام ایجاد شده و یقیناً زمانی که به عثمانی یا سلجوقیان رسید اصول اسلام هم در آن تأثیر کرده بود.

ممالک محروسه عنوانی بود که در قرن گذشته ایران هم با آن عنوان خوانده می‌شد. مکاتبات رسمی دولتی عنوان رسمی وزارتها، مهرها و تمبر پست همه با عنوان ممالک محروسه ایران تهیّه می‌شد. در قرن حاضر هم در قانون اساسی مشروطه یکبار بدون توجّه خاصی از آن یاد شده و متأسفانه بغلط و شاید از روی تملق در مکاتبات و زبانهای خارجی آنرا امپراتوری ترجمه کرده و شاه ایران را بدان مناسبت امپراتور معرفی می‌کردند و همه اینها بعلت عدم توجّه به اصل آن بوده است.

باید گفت در دهه‌های اخیر که دانشگاهها در ایران توسعه یافته و بر

تعداد دانشجویان و محققین افزوده شده تحقیق در رشته‌های فرهنگ ایران که سابقاً اختصاص به بیگانگان داشت در بین ایرانیان رشد جالبی کرده و محققین باارزش همت بخرج داده و بسیاری از مبهمات و مکنونات را روشن کرده‌اند ولی توجّه عام بیشتر به رشته ادبیات و شعر بوده و کمتر توجّهی بتاریخ و جغرافیای ایران شده است. بهمین جهت اصل و سابقه ممالک محروسه و اثرات آن در تاریخ نیز روشن نشده است.

رژیم ممالک محروسه ایجاد سازمانی فراگیر است که اعضای متشکله آن با حفظ استقلال و آزادی بمناسبت علائقی سرنوشت خود را با دیگر اعضاء مربوط می‌سازند و در زیر یک سرپناه و چتر قرار می‌گیرند.

این سیستم شباهتی به فدراسیون یا حتی کنفدراسیون نداشته و شبیه فراگردی است که در قرن حاضر با عنوان کامنولث و در فارسی بکشورهای مشترک‌المنافع معرفی شده است. در قرون اخیر یکبار در زمان کرامول در بریتانیا از مجموعه انگلستان و ولز و اسکاتلند، ممالک مشترک‌المنافع ایجاد شد که دیری نپائید و در قرن حاضر بار دیگر از مجموع کشورهائی که قبلاً مستعمره امپراتوری بریتانیا بودند ایجاد گردید. امپراتوری اوّل بریتانیا در اواخر قرن هیجدهم بعد از استقلال

آمریکای شمالی ۱۷۷۶ میلادی از هم پاشید. در آن موقع نظارت بر امور مستعمرات از امپراتور و مقام سلطنت سلب شد و به پارلمان منتقل گردید ولی بعد از استعمار استرالیا و آفریقای جنوبی در قرن نوزدهم بار دیگر امپراتوری بریتانیا بوجود آمد که در قرن حاضر در نتیجه تحولات سیاسی و اجتماعی، آن مستعمرات در صدد کسب استقلال برآمدند در نتیجه در ۱۹۳۱ پارلمان انگلستان حق قانونگذاری مستقل را برای مستعمرات و دومینیونها پذیرفت و برحسب قانونی معروف به وستمینستر **Commonwealth Of Nations** ایجاد گردید که از دومینیونهای مستقل مشترک‌المنافع تشکیل شده بود و همه نسبت به تاج و تخت و سلطنت بریتانیا وفادار بودند. همکاری این اعضاء در زمینه اقتصادی و فرهنگی بود و مرکز آن در وستمینستر لندن معین شده بود. بعد از جنگ بین‌الملل دوّم تقریباً همه آن اعضاء استقلال کامل یافته و با سایر کشورها رابطه مستقل برقرار کردند ولی همچنان روابط خاص و نزدیک را با یکدیگر حفظ کردند. تصمیمات مجتمع برای کشورهای عضو تعهدآور نبود و آنان موظف به اجرای آن تصمیمات نبودند و در مورد هر تصمیم هریک از اعضاء با توجّه به منافع ملی مستقلاً اقدام می‌کرد، مثلاً وقتی مجتمع تصمیم به مجازات اقتصادی آفریقای جنوبی (یکی از اعضاء) گرفت دولت هند (عضو دیگر مجتمع) از اجرای آن خودداری کرد و روش مستقل هند لطمه‌ای به روابط آن کشور با مجتمع

نزد. در سالهای اخیر هم بعد از فروپاشیدن اتحاد جماهیر شوروی جمهوریهای استقلال‌یافته آن در مجتمعی بنام **Commonwealth Of Independent States (C.I.S.)** بنای همکاری با یکدیگر را گذاشتند. با این توضیح معلوم می‌گردد که رژیم ممالک مشترک‌المنافع روشی سیاسی در نقطه مقابل امپراتوری است. امپراتوری که اکثر اوقات نویسندگان بدون توجّه به مختصات سیاسی و سابقه تاریخی آن برای نمایاندن وسعت مملکتی آن واژه را بکار می‌بردند از واژهٔ لاتین **Emperar** یعنی فرمان دادن ریشه می‌گیرد و امپراتور در واقع دیکتاتوری است که اوامر او در سرتاسر امپراتوری مستقیماً یا بوسیله نماینده او اجراء می‌شود. در ممالک مشترک‌المنافع ارتباط کشورهای عضو چنین نیست و در ممالک محروسه هم چنان نبود. واحدهای مجتمع دارای مقام و موقعیت برابر هستند و بر اساس توافق با یکدیگر با حفظ استقلال در زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی یا فرهنگی همکاری و هماهنگی دارند.

مطالعه تاریخ پنجهزار ساله بین‌النهرین (میان رودان) که حکومتهای سوّمر، اکد، بابل، کلده و آشور را در بر می‌گیرد و هریک قرنها حکومت داشتند همه از طرف فرمانروایانی که نماینده خدا شناخته می‌شدند، بصورت امپراتوری اداره می‌شدند. فقط در بابل قدیم که شهریار

قانونگذار آن حمورابی معروف است سازمانی شبیه مشترک‌المنافع جاری بود که جای آنرا امپراتوریهای دیگر گرفتند.

قریب دو هزار سال بعد از حمورابی کورش بزرگ پس از دستیابی به سرزمین ماد حکومتی با روشی تازه ایجاد کرد. سازمان آن حکومت که نتیجه تربیت ایلی او بود بر اساس تساهل قرار داشت. در ایل‌ها هر واحد (خانواده ـ خانمان) استقلال خود را حفظ می‌کند و آداب سنتی خود را اجراء می‌نماید و با دیگران بدون دخالتی یا توقعی به سنت و عادت آنان سرنوشت مشترکی را ادامه می‌دهند.

کورش این تساهل را در سازمان حکومتی بکار برد و درکارهای داخلی سرزمینهائی که مجموعه حکومت او بودند فقط تا حدی نظارت و دخالت روا می‌داشت که لازم بود ــ نه بیش و نه کم ــ تا عدالت جاری باشد و این نظارت بعهده شهربانها (ساتراب به یونانی) واگذار بود. در آن زمان شهر بمعنای کشور و مملکت بود و هر شهربان ناظر بر سرزمینی مستقل می‌بود. اسنادی که از بین‌النهرین بدست آمده نشان می‌دهد که کورش بزرگ پس از دستیابی بر بابل در معبد مردوخ (خدای بابلیها) حاضر شد و دست تندیس خدای بابلیها بعل را بدون تعصب دینی گرفت یعنی با او بیعت کرد. پس از آن مردم بابل که تا آن زمان او را بعنوان

شهریار عیلام و انشان می‌شناختند به شهریاری خود شناختند و در واقع استقلال بابل محفوظ ماند.

پس از دستیابی به بابل، کورش یهودان را آزاد گذاشت که به رهبری فرمانروای خودشان به سرزمین خود برگردند. آنان را یاری کرد تا معبد خود را دوباره بسازند و دین و سنت و آداب خود را دوباره پیروی و اجرا کنند. بدینجهت است که کورش از طرف یهودان بعنوان پیامبر و برگزیده شناخته شده است و سند ابدی آن تساهل آزاداندیشی و آزادیخواهی او در کتاب مقدس آنان تورات باقیمانده است.

اسنادی که بدست آمده معلوم می‌سازد که کورش علاوه بر یهودان با دیگران هم همان روش را داشته است. پس از دستیابی به بابل سرزمینهائی را که بعد از شکست آشور از طرف بابل تصرف شده و بصورت مستعمره بابل درآمده بود کورش بصورت سرزمینهای آزاد درآورد، در بازسازی معابد آنها را یاری کرد و هر کدام را بصورت جداگانه و مستقل به رهبران محلی سپرد که عنوان آنان در زبان بومی هرچه بود بفارسی خشایثیه (شاه) خوانده می‌شدند. به این ترتیب بود که تعداد سرزمینها چنانکه در کتیبه بیستون آمده به ۲۳ تا رسید و طبعاً بر تعداد شاهان نیز افزوده شد و عنوان شاهان شاهی بر آن مجموعه اطلاق

گردید. آن روش حکومت تا آنزمان سابقه نداشت و برای بیگانگان ناشناخته بود. وسعت شهر (مملکت)های هخامنشی قابل مقایسه با دولتشهرهای یونان نبود در نتیجه درک صحیحی از آن سازمان نداشته یا نخواستند بدان توجّه کنند تا واقعیت آن معلوم گردد. برعکس از واژه ساتراب کاربردی نظیر **Tyran** و جبار بجای گذاشتند و همان نوشته‌ها اساس و منبع کتب تاریخی شده است که امروز در دست داریم.

زمانی که کورش بزرگ شهربانیهای مستقل را بهم پیوند داد و شاهان شاهی را ایجاد کرد دولتشهرهای یونان برخی با رژیم الیگارشی ـ حکومت خواص ـ اداره می‌شدند و برخی در دست افرادی از مردم بود که الیگارکها را برکنار زده و زمام امور را در دست داشتند و سعی می‌کردند تعادلی بین طبقات مردم ایجاد کنند. بدینجهت اشراف و رجال قدیم که قدرت را از دست داده و ناراضی بودند آنها را **Tyran** جبار برابر دیکتاتور نامیدند. پس از آنکه قریب نیم سده از دوره حکومت هخامنشی گذشته بود آتنی‌ها قرار گذاشتند فرد عادی حاکم با انتخاب مردم (شهروندان) باشد که چون مردم (جمهور) در آن شرکت داشتند آنرا بزبان خودشان **Democracy** (دموکراسی) خواندند و در روم هم سالها پیش از آن (۵۰۰ ق م) جمهوری **(Republic)** تشکیل شده بود که حکومت آن در انحصار اشرافی بود که در سنا عضویت داشتند.

درآتن حق شـرکت درانتخابـات محـدود و منحصـر بـه شـهروندان (Citizen) مرد بود و طبعاً زنان و بیگانگان از حق رأی محروم بودند و بردگان و اهالی مستعمرات تبعه (Subject) نمی‌توانسـتند چنیـن حقی داشته باشند. شهروندی برای کسی به آسانی میسر نمی‌شد چنان که هرودت باعلاقه زیادی که به آتن داشت نتوانسـت شـهروندی آن دولتشهر را بدست آورد. شـهروندی دریونـان و بعدهـا دررم امتیـاز خاصی ایجـاد می‌کـرد و یکـی از افتخـارات امـپراتوری رم توسـعه شهروندی به برخی از سرزمینهای وابسته بود تا تسـهیلی درحکومـت باشد.

آتن پیش از دموکراسی مستعمراتی داشت و بلافاصله پس از برقراری دموکراسی (جمهوری) بـه گسـترش کلنـی و مسـتعمره پرداخـت و کناره‌های دریای سیاه و مدیترانه و سواحل ایتالیا تا اسپانیا را بصورت مستعمره درآورد ودر واقع پایه گزار امـپراتوری و اسـتعمار اروپـائی شد.

در شهربانی‌های هخامنشی همه شـهروند شـاهان شـاهی بودنـد و از حقوق یکسان بهره مند می‌شدند و طبعاً به پیروی از تسـاهل و آزادی دین و سنت، هرواحد از آن مجموعه اصولی خاص خـود را داشـت

وآن اصول نه بدستور حکومت مرکزی تغییر می‌یافت و نه از واحدی به واحد دیگر سرایت پیدا می‌کرد.

سازمان حکومت هخامنشی طی دوران دویست و چند ساله طبعاً تحولاتی داشت ولی اصول آن چنان مستحکم بود که پس از آمدن اسکندر پسر فیلیپ مقدونی و سلوکیهای جانشین او که حکومتها را بین یونانیان تقسیم می‌کردند دراصل آن روش تغییر زیادی ایجاد نشد و اشکانیها و پارتها هم همان تقسیم بندی را پیروی می‌کردند که باروش یونانیها تفاوت داشت. آن اختلاف نظر در ترجمه کتابهای عربی تأثیری ناروا باقی گذاشت که عنوان ملوک الطوایف که همان شا هان شا هی بود، بصورتی یاد شده که هرج و مرج وآنارشی از آن استنباط می‌شود. درصورتیکه همان ملوک (پارتها) بودند که باروش خاص خود بعد از مدتی کمتر از یکصد سال سلطه و حکومت یونانیان (سلوکیها) را از خاور زمین برانداختند و نزدیک به پانصد سال دوام داشتند و برابر قدرت روم شرقی (بیزانس) ایستادگی کردند.

سازمان شا هان شاهی هخامنشی و ملوک الطوایف اشکانی - پارت و پیروی آنها از روش تساهل بود که مردمان هرات و کرمان را در کنار مادهای اصفهان و آذربایجان نگاه می‌داشت تا زمانیکه نام ایرانشهر و

ایران از جانب ساسانیان برآن مجموعه اطلاق شد و فراگیر آن مجموعه گردید. تا آن زمان شا هان شاهی نام مجموعه‌ای بود که یونانیها گاه بنام ماد یا پارس و گاه بعنوان پارت و بالاخره پارس خواندند. بعد از اسلام در دوره خلفا هم تقسیم‌بندی شاهان شاهی بصورت جبال و ماه (ماد) و غیره ادامه یافت و سلطا نها و امیر نشانی آشکار از همان روش شاهان شاهی بود که تحت عنوان ممالک محروسه خود نمائی می‌کرد. دررساله حاضر گفته می‌شود که سلاجقه و سپس سلاجقه روم این روش را تقلید کردند و بعد به عثمانیها سپردند.

عثمانیها با پیروی از روش ممالک محروسه توانستند اسلاوهای اروپای شرقی و عربهای جزیره العرب و مصر و دیگران را که دین‌ها و سنت‌ها و روشهای زندگی متفاوت داشتند در زیر یک حکومت با دادن استقلال به هرواحد اداره نمایند. بعقیده نویسنده رساله جامعترین توضیح روش ممالک محروسه - عنوانی که بعداز اسلام به روش شاهان شاهی داده شده بود - را خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری بیان کرده است. باتوجّه به موقعیتی که خواجه نصیرالدین طوسی یا خواجه نظام الملک داشته اند میتوان کتابهای اخلاق ناصری و سیاستنامه و کتابهای نظیر آنها را که معرف نظر حاکم

بر زمان خود بوده‌اند قانون اساسی آنزمان دانست. پژوهش درآن کتابها شاید بتواند نکات مبهم تاریخ ایران را روشن بکند.

تاریخی که بعنوان تاریخ ایران دردست داریم نوشته بیگانگان و براساس نوشته‌های یونانی و رومی معروف به کلاسیک تنظیم شده است. بعلتی که هنوز تحقیق نشده درایران علاقه به رشته‌های تاریخ و جغرافیا از فرهنگ ایران زیاد نبوده است. چند کتاب که از دوره‌های اولیه اسلام باقیمانده برپایه جهانداری اسلام که ایران هم جزئی از آن بوده یا تعریف خاندان سلطانی فائق نوشته شده است. بیگانگان برپایه افسانه‌های هردوت وبا استفاده از سایر نویسندگان که از کشورهای رقیب ایران بوده‌اند و نوشته‌های جهانگردان تاریخ ایران را نوشته بودند که در اوائل قرن نوزدهم بصورت تاریخ ایران سرجان ملکم نماینده انگلیس چاپ شد و باردیگر دراوائل قرن بیستم ژنرال سرپرسی سایکس انگلیسی تاریخ ایران را نوشت. نویسندگان ایرانی تاریخ خودرا براساس همان نوشته‌ها تنظیم کرده اند.زنده یاد حسن پیرنیا (مشیرالدوله) تاریخ ایران باستان را باکوشش درگرد آوردن نظرات متفاوت پژوهندگان بیگانه تهیّه کرد. مقاله‌ها و کتابهائی از پژوهندگان ایرانی درباره پاره‌ای ازمقطع‌های تاریخ ایران تهیّه و منتشرشده و استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب سه جلد تاریخ مردم

ایران و اخیراً سه جلد دیگر بعنوان روزگاران ایران را که نتیجه زحمت و صرف وقت بسیار است بچاپ رسانیده‌اند. با اینهمه هنوز تاریخ ایران از زمان باستان تحت تأثیر نوشته‌های بیگانگان است وپژوهش ملی درتهیّه آن رشته فرهنگ نشده است.

تأکید به اینکه تاریخ ایران نوشته بیگانگان است بمنظور کاستن از ارزش زحمات آن بیگانگان نیست زیرا تحقیقات و زحمات آنان راه را باز کرده‌اند. خواندن کتیبه‌ها و اسناد کشف شده از طرف بیگانگان امروز امکان بازنویسی تاریخ را فراهم کرده است بنابراین حق آنها محفوظ باید باشد و ما مدیون زحمات آنان هستیم.

باید توجّه داشت که آن بیگانگان از روی علاقه به تحقیق اسناد را خوانده و بزبان خود برگرداندند ولی تنظیم و تفسیر آن اسناد تحت تأثیر مفروضات ذهنی آنها قرار گرفت. مفروضات ذهنی با زایش هرکس آغاز می‌شود و تحت تأثیر آداب و رسوم خانواده و فرهنگ جامعه و تحصیل رشد می‌یابد. پژوهندگان بیگانه نیز از آن تأثیرفارغ نیستند و چون علاقه آنها با خواندن کلاسیکها رشد یافته هرکشف تازه را با طیف ذهنی که از آنها دارند می‌بینند و بدینجهت در موارد بسیار از حقیقت بدور مانده و بین آنان اختلاف نظرهای بسیار هست

که مرتفع ساختن آنها زمانی ممکن است که پژوهندگان ایرانی علاقه‌مند به تاریخ آن اسناد را مستقیماً از خط میخی و پهلوی قدیم مستقیماً بزبان فارسی امروزی برگردانند و براساس آنها و اسنادی که از آشوریها و بابلیها بدست آمده و باتوجّه بزمان آن اسناد و تغییر معانی واژه‌ها تاریخ ایران باستان را تهیّه کنند.

به علت عدم آشنائی باتاریخ واقعی ایران و فلسفه حکومت که درنتیجه پیش آمدهای تاریخی فراموش شده بود درقرن نوزدهم و بیستم اصلاح طلبان و تحصیلکردگان ایرانی باتوجّه به پیشرفتهای صنعتی و علمی اروپا راه نجات را تقلید از روش حکومت اروپائی دیدند و به تقلید فلسفه حکومت باختر که زائیده افکار دانشمندان و فلاسفه آن سرزمین با پیروی از فلسفه یونان بود گرویدند و سلطنت مشروطه را بر قرار کردند. در صورتیکه فلسفه سیاسی ایران عدل بوده است، در برابر فلسفه یونان که تکیه برآزادی فردی دارد.

درانتخاب روش حکومتی باختر و شیفته‌گی که تحت تأثیر نظم و پیشرفت اروپا در ایرانیان ایجاد کرده بود تأثیر انقلاب صنعتی و سیاست استعماری کشورهای باختر که سبب ازدیاد ثروت و فاصله طبقاتی شده بود از دید ایرانیان پنهان ماند. درصورتیکه انقلاب

فرانسه درحقیقت برای رفع آن تبعیض و فاصله طبقاتی که درنتیجه آن عوامل پیش آمده بود و آن انقلاب درتمام قرن نوزدهم بنامها و صورتهای مختلف ادامه داشت تارشد و قدرت یابی آلمان سبب نگرانی فرانسه شد ومنجر به اتحاد با انگلستان گردید که نتیجه آن جنگ بین الملل اوّل شد.

ایران مشروطه بعد از ایجاد آن بارفع نقار و رقابت انگلیس و روسیه روبرو شد و آزادیخواهان (اصلاح طلبان) یا روشنفکران که درایجاد سازمانی برای رفع استبداد و تحقق آزادی کوشیده بودند ناچار شدند سعی خود را برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران بکار ببرند بطوریکه تاریخ پانزده ساله بعد از ایجاد مشروطه بازگوی آن واقعیت است که کمتر بدان توجّه شده است. عده‌ای تلاش آن دوره را که برای حفظ استقلال بود مبارزه درراه آزادی تصور کرده‌اند درحالیکه ایران در اشغال نیروی بیگانه بود و قانونی نداشت و درچنین حالتی امکان اجرا یا ایجاد آزادی نبود. وقفه‌ای که تلاش برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی دربرقراری آزادی ایجاد کرده بود با پیش آمدن جنگ بین الملل دوّم میدان را به طرفداران ماتریالیسم و معتقدان به جبر تاریخ گذاشت. از آن زمان روشنفکری معادل به پیروی و طرفداری از

سیاست خاصی شد که با تاریخ سازگار نبود زیرا تاریخ بیانگر همبستگی ملی و وطن‌دوستی است.

تبلیغات شدید چپ گرایان علیه میهن و ملیت، جوانان را از گذشته و تاریخ ایران بیزار می‌کرد و درباره پدران و اجداد خود به بدبینی و حس حقارتی گرفتار شده بودند که اساس و موجودیت را درخطر انداخته بود. از هم پاشیدن مرکزپشتیبان آن چپ گرایان به خرابکاری آنان پایان داد و اینک وظیفه پژوهشگران دانشمند ایران است که درصدد ایجاد مرکزی برای مطالعه و بازنویسی تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز برآیند.

مقدمه نویسنده

این کتاب علاقه‌مندان را با توسعه امپراتوری عثمانی طی تاریخ آشنا می‌کند و سازمان و وضع اجتماعی و زیربنای فرهنگی آنرا روشن می‌سازد و به اختصار وضع عثمانی را از زمانی که جنگجویان مسلمانی بودند که درسرحد بیزانس اماراتی داشتند تا قرن هیجدهم که خود را ناچار از قبول تجدد دیدند توضیح می‌دهد. سعی کرده‌ام سازمانهای اصلی دولت عثمانی را برحسب خطوط اصلی و مشخصه ای که در آن اجتماع دیده می‌شود ترسیم کنم و همچنین سازمانی راکه ایجاد آن امپراتوری را ممکن ساخت و پیشرفت و رشد اجتماعی آنرا سبب شد و توانست درمواردی ضعف داخلی و خطرات خارجی مانع سقوط آن گردد معرفی کنم.

تاروپود بافت اجتماعی عثمانی سنتهای متعالی اسلامی در دولت و جامعه بود. این سنتها از سلجوقیان روم که پیش از آنها در آناتولی بودند به آنها منتقل شد. حفظ اصول امور دینی، سیاستهای مالی که درباره مسلمان و غیر مسلمان اجرا می‌شد، ارتشی که پشتیبان آن فئودالهائی بودند که ایجاد شده بود ، روش تعلیم و تربیتی که غلامان را بصورت سران ارتش بخدمت سلطان درمی‌آورد،مقرراتی که مردم جامعه را بطبقات متمکن و غیر متمکن تقسیم می‌کرد و سنت اسلامی عثمانی که دنیا را از آن دید می‌دید و بوسیله آن بادنیا روبرو می‌شد.

اجتماعی که در آن امکان داشت هرکس برآن سنتهای موروثی سهمی تازه بیفزاید و دستگاه را درهمان اصول برای دولت و جامعه درقالب تازه‌ای بریزد. این نوآوریها مثل آوردن جوانان مسیحی بعنوان غلام و تعلیم آنها درقصر سلطان برای جادادن آنها در سازمان نظامی که آنها را ضمن تعلیمات با واقعیات امور جهانی و آموزش اصول اداری آشنا می‌کرد.

دراین نوشته توضیح داده می‌شود که عثمانیها به بازرگانی خود چگونه تأکید داشتند و اجتماع خودرا چسان می‌دیدند و با مشکلات چطور روبرو شده راه حلهائی برای آن‌ها پیدا می‌کردند تا بتوانیم به ریشه مطالبی که غربیان از عثمانی برای ما بیان کرده‌اند پی برده و واقعیت وجودی عثمانی را بشناسیم.

توضیح مطالب پانصد سال تاریخ کار ساده‌ای نبود برای اینکه بتوان آنرا دراین مختصر گنجاند ناچار به انتخاب معدودی نکات برجسته پرداختم وبه اهمیت و عظمت عثمانی فقط تا آنجا که وجود غرب در خاورمیانه احساس شود توجّه نمودم. امیدوارم این کتاب بتواند به خواننده اطلاع و آشنائی کافی درباره اینکه چگونه فرهنگ دیگری بامسائل مربوط به دولت و جامعه برخورد می‌کرده و همچنین اعتلا و تنزل آنرا روشن سازد.

درتهیّه این کتاب از تحقیقات همکاران بسیاری بهره مند شده‌ام، میـــل دارم از همه آنها تشکر کنم بخصوص مدیون کارجالب:

Bernard Lewis, Halil Inalcik, Claude Cahen,
Dorothy Vaughan, Lewis Thomas, Victor Menage, Geofferey Lewis
, Paul Wittek

هستم زیرا نوشته‌های آنهــا مـرا مطلـع سـاخت و محـرک مـن بـود. نتیجه‌گیری از نظریاتشان جالب بود. از جفری لوئیس کــه دسـتنویس مراخواند و نکات جالبی را مطرح کرد و John Shy که مشوق من بود نیز سپاسگزارم.

مارس ۱۹۷۲ پرینستون ، نیوجرسی

فصل اوّل

از امارت تا امپراتوری

عثمانیها در ۱۴۵۳ قسطنطنیه را تصرف کردند و از طبیعت آن شهر که مثل رم برروی تپه‌ها ساخته شده استفاده کردند و مساجدی زیبا با مناره‌های بلند برفراز بلندیهای طبیعی ساختند که منظره شاعرانه آن فراموش نشدنی است. مسجد سلیمان بعد از ایاصوفیه بزرگترین مسجد است که در ۱۵۵۷ بفرمان سلطان سلیمان بوسیله معماری بنام سنان پاشا ساخته شد که چهار مناره و ده گالری دارد که موذن از آنجا مسلمین را به نماز فرا می‌خواند. در شرق اعداد معنای خاص دارند. اعداد ده و چهار نمایانده تاریخ پهلوانی عثمانی است. سلیمان دهمین سلطان از خاندان خود و چهارمین سلطانی بود که پس از فتح قسطنطنیه بوسیله محمّد دوّم بسلطنت رسیده بود. سلیمان مقارن دوره رنسانس در اروپا برصفه وسیع امپراتوری عثمانی قرار گرفت وبا شارل پنجم و فرانسوای اوّل و هانری هشتم همزمان بود که هرکدام وارث سلطنت‌های طولانی واجدادی معروف بودند ولی هیچکدام بپای عثمان نمی‌رسیدند. سلیمان دهمین سلطان عثمانی کمتر سلسله‌ای درتاریخ جهان را همردیف خود می‌دانست که اجدادی بدین قابلیت و با این سابقه تاریخی داشته باشند.

مهاجرت ترکان

عثمان سرسلسله خاندان بود که میگویند از ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۶ میلادی سلطنت کرد. لزومی ندارد درباره تاریخ مهاجرت ترکهای آغوز که کنفدراسیونی از ایلات آسیای مرکزی بودند و به آسیای صغیر آمدند و در انتها به سلطنت خاندان عثمان انجامید تحقیق کنیم. کافی است درنظر داشته باشیم که درقرن دهم مردمانی سخت کوش در استپهای آسیای مرکزی که جنوب دریاچه آرال وقسمت پائین سیردریا (رود جیحون) و غرب دریای خزر و ولگای پائین که شمال شرقی رود ایرتیش را در برمیگرفت ایلیاتی بودند که زندگی و اموال آنها منحصر به شتر و اسب و گوسفند بود و معدودی از آنها که درمحلی ساکن شده بودند با غله و حبوبات آشنا شده و در شهرهای سرحدی کشورهای مسلمان که درجنوب واقع بودند آنها را با کالاهای شهری مبادله می‌کردند و یا دامها و محصولات جنگلی بخصوص پوست شکار و همچنین اسیرانی که درجنگها یا شبیخون به همسایگان بدست می‌آوردند در آن بازارها بفروش می‌رسانیدند. این ارتباط اقتصادی وسیله گرویدن ترکهای آغوز به اسلام شد. آغوزها اسلام را بجای بودائیسم و مانویت پذیرفتند و درحالیکه دین یهود نتوانسته بود پیشرفت بکند، دراوائل قرن دهم اسلام جانشین مذاهب اجدادی آنان شد. نفوذ اسلام بین آغوزها از سه راه صورت گرفت: یکی درزد و خوردها و درگیریهائی که بین آنها و همسایگان اتفاق

می‌افتاد و دو طرف اسرائی می‌گرفتند؛ دیگر درویشها و عرفا که در سیر و حرکت بودند و سوّمی بازرگانان که واسطه مبادلات کالا بودند و بنظر می‌رسید که ا قتصاد و بازرگانان سهم بیشتری در مسلمان شدن آنان که تا قرن دهم طول کشید داشته است. درپایان آن قرن فاصله فرنق بین ترکهای آغوز که مسلمان شده بودند و سایر مسلمانان، عرض رودخانه جیحون یا سیر دریا بود.

سلجوق

پس ازقبول اسلام ترکها برهبری سلجوق از رودخانه گذشته و بطرف جنوب روی آوردند. سلجوقیها بصورت سربازان مزدور باستخدام امرای مسلمان درآمدند[1] و بزودی به حکومت ایالات رسیدند و بعد از چندی منطقه بزرگی را مستقلاً در اختیار داشتند. بعد از سلطه برایران (سقوط اصفهان ۱۰۴۳) سلجوقیها بسوی غرب روی آوردند و برهبری طغرل بیگ بطرف بغداد جایگاه خلیفه که مرکز اسلام بود رفتند و آن شهررا در ۱۰۵۵ میلادی تصرف کردند.

سلجوقیها که باداشتن سربازانی منظم و قوای ایلیاتی قدرتی بزرگ بودند امپراتوری وسیعی درقلب کشورهای اسلامی بوجود آوردند و با

---

[1] بغلط آنها را غلام نوشته و از آن برداشت برده کردند.

اینکه ظاهراً درخدمت خلیفه ریاست عالیه مذهبی بودند، سلطان سلجوقی بنام اسلام قدرت مستقلی محسوب می‌شد. این فاتحین بزودی مقهور سنن و آداب و رسوم ایرانی- اسلامی شده و درآن تحلیل رفتند. سلجوقیها مذهب تسنن را پذیرفته و درامور اداری حکومت و نظام اجتماعی از روش معمول اسلامی پیروی می‌کردند و طبق معمول مالیاتی حکومت خلفا و طبق معمول زمان خلفا در برابر خدمات نظامی به آنها زمین بعنوان تیول واگذار می‌شد و همچنین ازسایر خدمات اداری و مذهبی و اعیانی برخوردار می‌شدند.

خطری که اعیان و سران سلجوقی را تهدید می‌کرد ترکهائی بودند که بنام ترکمان شناخته می‌شدند. اینها درعین حال که ظاهراً مسلمان بودند با بکار بستن دستورات مذهبی با مالیات مخالف بودند و علاقه به غارت و اشاعه اسلام داشتند ودرنتیجه محیط خوف و ترس که درمرزها ایجاد می‌کردند حرکت بدون مانع و سودبخش برای آنها فراهم می‌شد. سلجوقیها آنهارا تشویق می‌کردند که بسرحد شرقی امپراتوری بیزانس و آناتولی حمله کنند تا بدینوسیله توجّه آنها را از سرزمین‌های اسلامی منصرف کرده باشند. تعداد آنها با پیوستن جنگجویان سرزمینهای اسلامی افزایش یافت و بابیزانس به جنگ درآمدند. آندسته از جنگجویان که درمرزهای بیزانس مستقر شده بودند بنام غازی - جنگآوران مذهبی خوانده می‌شدند وظیفه مقدس غازیها تصرف سرزمین کفار (دارالحرب) و توسعه (دارالاسلام) بود و

این وظیفه با غزا یعنی شبیخون صورت می‌گرفت که رفته رفته منتهی به جنگ دائمی بخصوص با مسیحیان شد.

اموال غارتی که در این غزاها بدست می‌آمد طبق قانون و شریعت اسلامی حلال بود و مجاز بودند ساکنین آن سرزمینها را بکشند و یا اسیربگیرند. با افزایش غازیها درمرزها شبیخون وغارتها بیشتر شد و رفته رفته به داخل بیزانس و آناتولی کشیده شد.

در ۱۰۶۴ حملات آنها تا آنی و قیصری پیش رفت و قسطنطنیه ناچار به دخالت نظامی و دفاع شد. رمانوس پنجم دیوژن که یکی از سران نظامی بیزانس بود در ۱۰۶۸ به امپراتوری رسید و کنستانتین دوکاس را که بمنزله نخست وزیر بود وبا سیاست مالی و مذهبی نامطلوبی در پایتخت اوضاع مناطق مرزی را مساعد برای حملات کرده بود. از کار برکنار کرد و با قدرت به جنگ غازی‌ها رفت و موفقیّت بدست آورد. موفقیّت این امپراتور سلطان سلجوقی الب ارسلان را مجبور کرد که با قوای نظامی بطرف آناتولی برود . سلجوقیها میل نداشتند با امپراتور بیزانس درگیر بشوند و الب ارسلان امیدوار بود بتواند قوای نظامی خودرا برای پیشروی در سوریه و فلسطین حفظ کند. ولی در ۱۰۷۱ سلجوقیها در ملاذ گرد نزدیکی دریاچه وان بیزانسی‌ها را درهم کوبیدند و تصرف و استقرار در آناتولی بلامانع شد و بدین ترتیب اسلامی شدن و ترک شدن آناتولی آغاز گردید.

موفقیّت نهائی نه بوسیله سلجوقیهای نظامی بلکه با فعالیت غازیها تحت سرپرستی روسائی از قبیل دانشمند واحمدغازی که در خطر و پیشروی کردن در سرزمینهای دشمن قابلیت شخصی نشان دادند بدست آمد و این جنگجویان مذهبی آناتولی را از دست بیزانسیها بدر آوردند زیرا بعد از فتح ملاذگرد اختلاف و هرج و مرج در دستگاه بیزانس ایجاد شد و مردم سرزمینهای مرزی قیام کردند و قدرت نظامی دفاعی بیزانس از هم پاشید ودر برابر غازیها هیچ قوای منظمی باقی نبود و با هرموفقیّتی عده غازیها افزایش و سرحدات توسعه می‌یافت. دولت سلجوقی تصمیم گرفت سرزمین‌های تصرف شده را به متصرفات خود بیفزاید و برای حکومت در آناتولی سلیمان پسر قتلمش یکی از شاهزادگان سلجوقی را که پدرش جان خود را در قیام برعلیه سلطان از دست داده بود درنظرگرفت تا از یک مدعی یا مزاحم خود را خلاص کرده باشد و سلیمان از این فرصت برای تهیّه پایگاه و ایجاد قدرت استفاده کرد تا قوائی از ترکمانها برای خود فراهم کند و بطرف خاور و مرکز اسلامی که درتصرف خویشانش بود پیش برود. سلیمان در ۱۰۸۱ شهر نیقیه (ایزنیک امروزی) را تصرف کرد. دولت بیزانس که امیدوار بود بتواند جلو پیشروی و حملات ترکمانها را بگیرد با ماندن قوای او درآن شهر موافقت کرد و درمقابل سلیمان حاکمیت دولت بیزانس را پذیرفت و بیزانس عملاً قسمت زیادی از آناتولی را از دست داد. وقتی سلیمان پسر قتلمش تبعیدی آناتولی از رابطه خود با بیزانس مطّمئن شد مرکز اسلام را هدف و

مورد نظرقرار داد و بطرف جنوب رفت. درآنجا بامقاومت شدید روبرو ودر ۱۰۸۶ کشته شد و سربازانش به آناتولی عقب نشستند. بعد از کشته شدن سلیمان تغییری در اوضاع پیش نیآمد تا نیمه قرن دوازدهم که اولاد سلیمان بجای اینکه از آناتولی بجای پایگاهی برای دست یافتن به مرکز اسلام بعنوان سلطنتی برای خود استفاده کنند به ایالت‌های مرکزی آناتولی وشهر ایکونیوم (قونیه امروز) رفته آنجا را تصرف کردند و حکومتی بنام روم (مسلمانان ایالات آسیائی امپراتوری روم را که توسط بیزانسیها اداره می‌شد بدین نام می‌خواندند) برقرار کردند. سلجوقیهای روم قونیه را پایتخت قرار داده از دوطرف به توسعه کوشیدند. در آناتولی مرکزی با دانشمندها می‌جنگیدند ودرسوی دیگر با صلیبیون جهاد می‌کردند. دانشمندها که روش قدیم غازی‌ها و جنگهای مرزی را بکار می‌بردند، یک فرهنگ التقاطی مخلوط با عرفان و اصول ایلیاتی داشتند در حالیکه سلجوقیهای روم تمدن و اسلام سنتی را در حکومت وآئین اجرا می‌کردند و از این رو این دواختلاف آشتی ناپذیری داشتند و قدرت آنها نامساوی بود. نتیجه مبارزه به سود آنکه باثبات‌تر و پیشرفته‌تر بود یعنی سلجوقیان تمام شد که درسال ۱۱۷۶ سرزمین دانشمندها را بعد ازیک فتح بزرگ تصرف کردند و دانشمندها و پیروانشان ناچار به مردابهای غرب آناتولی رانده شدند و از آنجا مثل سابق جنگ با امپراتوری بیزانس را که این زمان ازطرف غرب بوسیله صلیبیون چهارم مورد حمله بودند از سرگرفتند.

بزرگترین اثر و نتیجه جنگهای چهارم صلیبی ایـن بـود کـه لاتین‌هـا قسطنطنیه راتصرف کردند (۱۲۰۴ میـلادی) و بیزانسـیها کـه بمنـاطق مختلف آناتولی و دریای سـیاه پراکنـده شـده و حکومتهـای متعـدد تشکیل داده بودند در یک حکومت یونانی قوی که بوسـیله امـپراتور تئودور لاسکاریس با مرکزیت ایزنیک ایجاد شـد متمرکـز گردیدنـد. حکومت دیگری که آلکسی کومننس ایجاد کرد، مرکـز آن طرابـوزان بود. امپراتوربیزانس درآناتولی باتمام قدرت از سـرزمین خـود دفـاع می‌کرد و سلجوقیهای روم نمی‌توانستند به خط دفاعی و قدیمـی کـه لاسکاریس درمرز شرقی خود ایجاد کرده بود رخنه کنند. غازیها بهتر دیدند به شمال و جنـوب روی بیـآورند. دردنبـال حمـلات غازیهـا حکومت سلجوقیها سینوپ را در کنار دریای سیاه و انتالیه را درکنـار مدیترانه تصرف کرده ودرآنجا مستقر شدند و از آن پس قریب نیم‌قرن مرزهای سلجوقیان و بیزانسیها از دستبرد غازیها تقریباً مصون بود کـه درنتیجه هر دو حکومت توانستند به مسائل داخلی بپردازند. دو واقعه غیرمترقبه آن آرامش را بهم زد: یکی حمله مغولها و دیگری تصـرف قسطنطنیه از طرف بیزانسیها بود در دوّم ژوئن۱۲۴۳ لشکریان مغول در نزدیکی کوسه داغ درشرق آنـاتولی سـلجوقیها را شکسـت دادنـد و به‌داخل آسیای صغـیر پیـش رفتنـد ولـی سـلجوقیهای روم را بـاقی گذاشتند ولی آن سلطنت معتبر را به حکومت دسـت نشـانده تبدیـل کردند که تا مرگ آخرین سلطان آن کـه در ۱۳۰۷ یـا ۱۳۰۸روی داد

ادامه داشت. درگیری با مغولها سلجوقیان را ضعیف کرد و به خاطر علل داخلی دیگر سلجوقیان نتوانستند از حمله غازیها که با افرادی تازه قویتر شده بودند به بیزانس جلوگیری کنند . این افراد تقویت کننده بیشتر ترکمانها بودند که از چراگاهها و سرزمین خود بوسیله مغولها کوچانیده شده و یا کشاورزانی که از فشار مالیات فرار می‌کردند و همچنین درویشها و عرفا که از مقابل حمله مغولها به ایران گریخته بودند. برا فتادن و بهم ریختن حکومتها و جوامعی که حمله مغول پیش آورد و در پی آن سقوط سلجوقیها در آناتولی حالت تشویش تازه‌ای ایجاد کرد. افراد تازه‌ای سربلند کردند از همه آنها سرشناس‌تر قرامان پسر موسی صوفی که اجداد او امارت نشین قرامانیان در کوههای توروس دراطراف ایزنیک ایجاد کرده بودند. پیکارغازیها و حمله به سرحدات بیزانس دوباره آغاز شد و درسال ۱۲۶۱ مصادف شد باتصرف قسطنطنیه توسط یونانیها برهبری امپراتورمیشل هشتم پالئولوگ. انتقال مرکز امپراتوری بیزانس از آناتولی به قسطنطنیه نتایج مهم بسیاری داشت زیرا پالئولوگها از آنجا بیشتر به بالکان توجّه داشتند. سازمان دفاعی که لاسکاریسها در آناتولی ایجاد کرده بودند درمقابل حملات پی در پی غازیها از بین رفت و بسیاری از یونانیهای محلی که حکومت قسطنطنیه را فارغ از نگرانیهای خودشان می‌دیدند به غازیها پیوستند که آنان توانستند آناتولی غربی را تصرف کنند.

دراوائل قرن چهاردهم نفوذ حکمرانان قسطنطنیه بکلی ازآن منطقه پاشیده شد و تقریباً تمام منطقه غرب آسیای صغیر بتصرف ترکها درآمد که بصورت امارت نشین‌های مستقل غازی اداره می‌شد. این امارت‌نشینها نتیجه جنگهای مرزی بود که با روحیه غزوه وجهاد ایجاد شده بود. درقسمتهای مختلف امیر یا رئیس آنان عده‌ای را هدایت میکرد، منطقه‌ای را متصرف می‌شد، سلسله خاندانهائی ایجاد می‌شد که هریک سرنوشتی متفاوت داشتند و برخی بیش از دیگری دوام می‌کرد.

امارت عثمان

یکی از این امرا عثمان بود که اطراف دوریلئوم (اسکی شهر امروزی) را داشت و مرکزش سوقوت بود. امارت او از بقیه کوچکترو ضعیف‌تر بود ولی همین امارت ضعیف وکوچک توانست به امپراتوری عثمانی تبدیل بشود. رقبای او مدتی کوتاه وضع بهتری داشتند ولی درنتیجهٔ اختلافات داخلی از هم پاشیدند. ولی امارت عثمان یک حکومت غازی تمام عیار بود که هم مرز با منطقه دفاعی ایزنیک بود که بیزانس از آن دفاع می‌کرد و بدین جهت بامقاومت و سختی بیشتر از دیگر امارتها روبرو بود. مبارزه با دشمنان مسیحی قوی موفقیّت امارت عثمان را در میان سایر امارت‌نشینها مشخّص می‌کرد و این بود که وقتی درسال ۱۳۰۱ نیروی بزرگی از بیزانس را

در بافاکون شکست داد اهمیت بسیاری یافت. شهرت عثمان بهمه جا رسید و عده‌ای از رؤسا و بیگ‌ها با پیروانشان بطرف او جلب شدند این بیگ‌ها مثل سایر غازیها باو وفادار بودند و بدین جهت قدرت عثمان توسعه یافت و غازیها و امرا دیگر و پیروانشان را در برگرفت. پیروانش اسم اورا برگزیدند و بنام عثمانیها معروف شدند. کسانیکه که به او پیوستند نه تنها از شهادت و افتخار برخوردار می‌شدند بلکه از غارت و دستبرد به کاروانهای تجارتی که بین قونیه و قسطنطنیه درآمد و رفت بودند ثروت بسیار تحصیل می‌کردند.

اورخان

عثمان بمنظور توسعه امنیت سرزمین خود و هم برای غارت اموال به شهرهای مهم شمالغربی آناتولی حمله کرد و راه را بر بروسه و ایزنیک و نیکومدیا (ایزمیت امروزی) بسته و تصرف آنها را به پسرش اورخان که جانشین او شد (۱۳۶۲-۱۳۲۶) گذاشت. بروسه در ۱۳۲، ایزنیک ۱۳۳۱ وایزمیت در ۱۳۳۷ تصرف شد و اورخان بروسه را بعنوان پایتخت برگزید که تاسال ۱۴۰۲ مرکز مهم عثمانیها بود. ساختمانهای زیبائی ازمسجد و مدرسه و مقبره که از آن زمان باقی مانده امروزه شاهدی برآن روزها است. اورخان در۱۳۳۶ از اختلافات داخلی که برسرجانشین در امارت نشین قره سی پیش آمده بود استفاده کرده آنجا را تصرف کرد و به این ترتیب بدریای مرمره و

ساحل دریای اژه رسید و در کنار داردانل قرار گرفت و اروپا در مقابلش بود.

امیرنشین عثمانی بعنوان یک حکومت غازی کارش جنگ بود و با ادامه آن روش، روز بروز توسعه می‌یافت و راههای تازه پیش پای جنگجویان باز می‌شد و ترعه و کانال نمی‌توانست جلو نقشه‌های مذهبی و اقتصادی و روانی آنها را بگیرد. اوّلین پیشرفت عثمانیها در اروپا بتقاضای امپراتور بیزانس بنام یوحنای ششم کانتاکوزینوس بود که با رقیبش پالئولوگ درحال جنگ بود. امپراتوران یونانی از مدتها بیش از سربازان مزدور ترک برای جنگهای پایان‌ناپذیر با دشمنان داخلی استفاده می‌کردند و یوحنای ششم بتوصیه متحدش عمربیگ که ازمیر را داشت و خودش به جنگ با مسیحیان صلیبی که سعی داشتند او را از بین ببرند مشغول بود به عثمانیها مراجعه کرد و به این ترتیب ارتباطی بین امپراتور وعثمانیها ایجاد شد و با ازدواج اورخان بادختر یوحنا بنام تئودورا استحکام یافت. عثمانیها درحمله‌ای تا آدریانوپل (آدرنه امروزی) درتراس را گرفتند. امپراتور سعی کرد با ازدواج این جنگجویان را از سرزمین کوچکی که در شبه جزیره گالیپولی در ۱۳۵۲ بدست آورده بودند دور کند ولی عثمانیها که با تاریخچه غارتها و ثروت بالکان آشنا شده بودند حاضر نبودند از آنجا دست بردارند و درصدد برآمدند که به دستور معروف (پیشقدم باش تا

کامروا باشی) یا آنچه دیگران برسرت خواهند آورد تو برسر آنها بیآور عمل کنند.

اگرچه عثمانیها ظاهراً برای کمک به امپراتور آمده بودند ولی درحقیقت فعالیت آنها در روملی (نامی که بالکان یا سرزمینهای بیزانس را بدان میخواندند) درپی منافع خودشان بودند. نیروی عثمانیها تحت فرماندهی پسر بزرگ اورخان بنام سلیمان بود و به این ترتیب میدان مبارزه با مسیحیان از آناتولی به اروپا منتقل شده بود.

دراوائل مارس ۱۳۵۴ درنتیجه زلزله‌ای دیوارهای قلعه گالیپولی و چند قلعه دیگر که درآن حدود بودند خراب شد. این اتفاق که نتیجه خشونت طبیعت بود برای ترکها مثل معجزه بود که آنها را در جنگ مداوم با کافرها کمک کرد و راه توسعه بطرف بالکان باز شد. درحین فرار ساکنین وحشت زده، سلیمان و جنگاورانش شهر را تصرف کرده و دیوارها را باز ساختند. عده‌ای زیادی از غازیها بخصوص مردمانی که زندگی در مرز و منافع آنرا به سکونت درشهرهای پرجمعیّت آناتولی ترجیح می‌دادند بمیل خود و عده‌ای تحت فشار عثمانیها از آناتولی به منطقه‌ای که تازه تصرف شده بود کوچیدند. ترکها بقصد اقامت طولانی آمده بودند. سلیمان در بالکان بسوی شمال پیش رفت و مرگ ناگهانی او در ۱۳۵۷ پیشرفت ترکها را متوقف نکرد. برادر کوچکتر سلیمان باهمکاری معلم و راهنمایش فرماندهی سپاه مرزی را

بعهده گرفت. عثمانیها تا زمان سـلطان محمّـد سوّم (۱۵۹۵-۱۶۰۳) شاهزادگان جوان را باعنوان والی و حاکم ولایتی مسئولیت فرماندهی می‌دادند و ایـن شـاهزادگان از طریـق لـله‌هایشـان امـور دولتـی و حکومت را می‌آموختند. این روش براساس سنت ترک و مغـول بـود که حکومت را یک امر فامیلی می‌دانستند.

جنگاوران مراد در ۱۳۶۱ استحکامات آدرنه را تصرف کردنـد و از آن مرکز به سه سوی پیش رفتند: درسمت چپ بسوی سرس و سالونیک؛ از طرف راست به سوی دریای سیاه و از وسط بطرف فیلیپوپولیـس و صوفیه. سرس در۱۳۸۳، صوفیه در ۱۳۸۵ و نیش در ۱۳۸۶ و بالاخره بندر مهم سالونیک در ۱۳۸۷ تصرف شد. به دنبال این پیشرفتها سـیل مهاجرین آناتولی در منطقه‌های تصرف شده ساکن شدند. سلطان مراد اوّل (۱۳۶۲-۱۳۸۹) درسال ۱۳۶۵ پایتخت خود را از بروسه به آدرنـه منتقل کرد و به این ترتیب متصرفات عثمانی اسـتحکام و یکپـارچگی گرفت. توسعه و پیشرفت عثمانیها در بالکان درنتیجه اوضـاع روز آن منطقه و روش حمله آنها امکان پذیرفت. دربالکان مسائل جغرافیـایی و وضع سیاسی درجوار هـم قـرار دارنـد درحالیکـه کوههـا آنقـدر صعب‌العبور هستند که مانع عبورسپاهیان می‌باشند. چند رودخانه هـم به دره دانوب پیش می‌روند و اگرکسی بالاتر از دریچـه‌های آهنـی از هرجائی وارد دانوب بشود تصرف مجارستان و اروپای مرکزی دشوار نیست و مهاجرین براحتی می‌تواننـد مولـداوی و والاکـی را تصـرف

کرده از ان پس در کناره دریای سیاه پیش بروند. دفاع منطقه‌ای به این وسعت، اتحاد سیاسی و درصورت فقدان آن همکاری و هماهنگی نزدیک بین مردم وحکومت منطقه را لازم دارد. در ربع آخر قرن چهاردهم بالکان از نظر سیاسی متحد می‌شود، ولی مردمان منطقه که گرفتار رقابت و حسادت امرای یکدیگر بودند درنتیجه نمی‌توانستند درمقابل عثمانیها دفاع و مقاومتی نشان بدهند.

بالکان تحت فرمانروائی استفان دوشان امپراتور صربها که بیست سال بود سلطنت می‌کرد نوعی یکپارچگی و اتفاق پیدا کرده بود و در ۱۳۵۰ شامل آلبانی، صربستان و مقدونیه و تراس شده بود ولی پس از مرگ او در ۱۳۵۵ این امپراتوری بعلت اختلاف و جاه طلبی اشراف و نجبای محلی که درمقابل رقبا از کمک گرفتن از عثمانی ابائی نداشتند زود از هم پاشید و به آسانی خراجگزار عثمانی شد.

روش عثمانی درچنین وضعی خوب پیشرفت می‌کرد. در فتوحات عثمانی‌ها دو مرحله مشخص دیده می‌شود: اوّل با فشار و حمله‌ها نوعی نظارت وخراجگزاری یا تحت الحمایگی در سرزمین مجاور خاک خود برقرار می‌کردند که خراجگزار موظف می‌شد در لشگرکشیها سرباز بدهد. این دست نشانده‌ها خواه امیری از امرای محلی یا خاندانهای سرشناس بودند، استقلال سیاسی خودرا حفظ می‌کردند. شیشمان که یکی از مبارزین بلغارستان بود مراد اوّل را

بعنوان سرور و حامی خود پذیرفت و مارکو کرالکویچ از سرشناسان صربستان و همچنین بزرگان آلبانی که بیشترشان تبار بیگانه داشتند به علت رقابتها و هم چشمی‌ها در تار این دام گرفتار شده خود را تحت اختیار عثمانی گذاشتند.

درمرحلهٔ دوّم عثمانیها آن امرای محلی را کنار گذاشته و سرزمین آنها را بخاک خود ملحق می‌کردند. دراین مرحله دوّم بود که سیستم تیمار (اقطاع) در سرزمین مفتوحه برقرار می‌شد و با آن نظارت برکلّیه افراد مردم و املاک و منابع درآمد سرزمین مفتوحه برقرار می‌شد. این اطلاعات در دفتر خاصی ضبط شده و از مالیاتی که از هر منبع برای سلطان دریافت می‌گردید سهمی به افراد وفادار به سلطان تعلق می‌گرفت. این حق را تیمار می‌گفتند و کسیکه حق تیمار داشت تیماری می‌خواندند. در برابر خدمات نظامی عطایا و بخشش می‌شد و باستثنای موارد معدودی تیماریها بصورت جنگ‌آوران سوار در لشکرکشی‌ها شرکت می‌کردند و تیماریهای هرمنطقه با هم تحت فرماندهی بیگ منطقه خودشان قرار داشتند. با سیستم تیمار عثمانیها لشکری از نفرات وفادار بخود ایجاد کرده بودند که در اوائل امر نخبه و برگزیده نیروی جنگی عثمانیها را تشکیل می‌دادند و سران آنها بیگ‌ها در اطراف سلطان بودند و در زمان صلح در دربار مقام داشتند و بیشتر مقامهای مهم دولتی در دست آنان بود.

دردوره مراد اوّل عثمانیها و خراج گزاران همه از اوضاع را ضی بودند. خراج گزاران از وضع خود و سرزمین تحت اختیارشان مطمئن بودند و عثمانیها از خراج‌های دریافتی و لشگریانی که درمیدان جنگها حاضر بودند و از قطعه خاکی که آنها را دور از خطر می‌داشت برخوردار می شدند. و این روش دربالکان بسیار مفید بود زیرا صربها، بوسنی‌ها و بلغارها از ترس حمله مجارها عثمانیها را با آغوش باز پذیرفتند. عثمانی‌ها در آناتولی‌ها هم خراجگزار داشتند ولی در آنجا وضع مشکل‌تر بود. از نظر دینی مسلمانان نمی‌توانستند برعلیه هم دینان خود بجنگند و تصرف سرزمین‌های آنها مخالف قوانین مذهبی بود و ممکن نمی شد. بدینجهت عثمانیها سعی می‌کردند غازیهای آناتولی را با بخشیدن زمینهای مرغوب در بالکان بنحوی خوشدل و راضی کنند. ولی همین روش مورد ایراد شدید قرار می‌گرفت. سردسته مخالفین در آناتولی رقیب قدیمی آنان، خاندان قرامان ترکمن بود.

قرامانها قونیه را بعنوان پایتخت انتخاب کرده و خود را جانشین برحق سنت اسلامی سلجوقیان و سلاطین روم می‌دانستند و برعثمانیان ایراد می‌گرفتند و ادعاهای ارضی بریکدیگر داشتند که درنتیجه این اختلاف سرآغاز رابطه‌ای پر زد و خورد و طولانی بین آنها وعثمانی‌ها شد. قرامانها عثمانی‌ها را متهم می‌کردند که برخلاف مذهب و سنت غازیها اراضی مسلمانان را ازآنان می‌گیرند. عثمانیها مدعی بودند غازیها

موظف و مسئول جنگ باکفار مناطق مجاور هستند وآنان بعنوان سلطان غازیها دفاع از منا فع ودفاع غازیها را عهده‌دار هستند و حمله قرامانها از عقب مانع اجرای این وظیفه ازجانب عثمانیها می‌شود. بدینجهت پیش از هر لشگرکشی علیه قرامانها که مانع استقرار آنها در آناتولی بودند همواره از مجتهدین فتوای شرعی علیه آنها می‌گرفتند. اختلاف نظر قرامانها از روز اوّل مشکل اساسی عثمانیها بود که نتوانستند آنرا هیچوقت بطور رضایت بخش پایان دهند.

عثمانیها ازنظر نظامی هم وضع خاصی داشتند که آنهارا به دو صورت نشان می‌داد. از یکطرف شاهزاده نشین مستقلی بودند باسرزمینهائی که تصرف کرده یا خراجگزار خود کرده بودند و باینجهت حالت یک امپراتوری را پیدا کرده بودند که باید بانیروئی مختلط در دو جبهه فعال باشند و بایک نیروی نظامی در دو جهت یکی دفاع از سلطان در برابر مدعیان هم کیش و دیگری دفاع ازسرزمین پهناورخود دربرابر بیگانگان. بدینجهت وقتی خطری ناگهانی پیش می‌آمد همیشه یک هدف متوقف می‌ماند تا دیگری به نتیجه برسد. وقتی خطری سلطان را تهدید می‌کرد جنگهای مرزی متوقف می‌شد ونیروها از سلطان دفاع می‌کردند و زمانی که فرمانروایان مجاور سربلند کرده و درصدد قدرت نمائی برمی آمدند تمام نیرو بدان جبهه منتقل می‌شد.

چنانکه در ۱۳۸۷ مراد اوّل باقرامانیان درگیربود و صربهای خراجگـزار همراه قشون مراد در آنـاتولی مشـغول جنـگ بودنـد کـه در بالکـان شورشی برپا شد و پادشاه صربها بنام لازار باپشـتیبانی کـه از طـرف دستجات بوسنی و بلغار می‌شد قیام کردند. مـراد از آنـاتولی عقب نشست و ابتدا با شیشمان فرمانروای بلغارها جنگید و بعـد صربهـا را سرکوبی کرد و در ۱۳۸۹ در کوسوو عثمانیها بـا تحمـل و خسـارت زیادی موفقیّت و پیروزی یافتند. بعد از پایان جنـگ یکنفـر صـرب مراد را کشت و زندگی غازی کبیرجنگجوی بنام را پایـان داد. پسـر مراد بنام بایزید جای او را گرفت. (۱۴۰۲-۱۳۸۹) و سـلطنت را بـا انتقام خون پدرآغازکرد و لازار پادشاه صربستان‌راکه‌اسیرشده بود بقتل رساند. این اولین بود اقدامی که لقب و عنوان تندر (ایلدرم) را بـدو داد. شکنندگی وضع مراد که کشورش از قطعاتی زمین در آناتولی و آنچه در بالکان غازیها با شبیخون و حملات فتح کرده بودند تشـکیل می‌شد پس از مرگ او ظاهر شد. بمحض انتشارخبر مرگ مـراد کلّیـه سران قوم در آناتولی و در بالکان درصـدد برآمدنـد خـود را از قیـد عثمانی رها سازند. بایزید این عهد شکنی را وسیله توسعه سرزمین و مرحلهٔ دوّم کشور گشائی عثمانی قرار داد وکلّیـه خراجگـزاران را از میان برداشته سرزمین آنها را زیرقبضه حکومت مرکـزی درآورد. بـا یک رشته عملیات نظامی درخشان و با تحرک سریع بین آسیا و اروپـا نقاط دور افتاده بالکان مانند مجارسـتان و مـوراوی را بـرای تصـرف بعدی به خراجگزاری وادار کرد و تمام لوازم ایجاد یک امپراتوری را

تندروار فراهم کرد. دوعامل مهم بایزید رادر ایجاد امپراتوری کمک کرد: یکی وضع اجتماعی، اقتصادی و دینی بالکان و دیگری توجّه شدید بایزید به اصول اسلامی بود که قدرت حکومت مرکزی را تقویت می‌کرد واداره آنرا تسهیل می‌نمود. این دو عامل بهم مربوط بودند. دراین دوره بالکان از نظر اجتماعی درتحول و نارضایتی بود. بهره‌گیری مالکین اشرافی بالکان بمراتب بیشتر از همگنان آنها اروپای بود و زارعین بمراتب بیشتر مورد استثمار قرار می‌گرفتند و ناراضی بودند.

باوجود رقابت شدید و عمیقی که بین ارتدکسهای اروپای شرقی و پیروان کلیسای لاتین (کاتولیک) بود سران امپراتوری بیزانس را به جلب کمک از غرب در مقابل عثمانی وادار می‌کرد و وعده یکی شدن کلیسا و مذهب را در قبال این کمک می‌داد. درحالیکه زارعین با اعتقادات قوی مذهبی پیرو مذهب ارتدکس مانده و باتوجّه به تساهل سنتی اسلام و مالیات‌های متعادل‌تری که دراسلام معمول بود طرفدار حکومت عثمانیها بودند.

این فقط زارعین نبودند که از تغییر و حکومت عثمانی سود می‌بردند بلکه سران نظامی بالکان هم ازآن بهره‌مند می‌شدند، زیرا عثمانیها آماده ایجاد تسهیلات برای اشراف نظامی مسیحی بودند. بایزید به بسیاری از سران نظامیان مسیحی بالکان همان مزایای تیمار (اقطاع) را که به

سران مسلمان ارتش داده بود می‌داد و بعلاوه کلّیه مالیاتها و پرداختهای متعدد فئودالی را یک کاسه کرده و بصورت نقدی دریافت می‌داشت که برای زارعین ساده‌تر بود و بدینجهت بسیاری از سران محلی به عثمانیها که همواره ناظر براوضاع زارعین بودند و مانع تعدی مالکین به آنها می‌شدند پیوستند. زارعین یک حامی قوی بصورت حکومت مرکزی عثمانی پیدا کرده بودند که منافع خود را در بهبود وضع رعایای خود می‌دید و این تحول بزرگی بود که تأثیر بزرگ و عمیقی درآینده می‌گذاشت. سلاطین اوّلیه عثمانی از راههای دیگر نیز سعی دربهبود وضع عمومی رعایای خود داشتند. جاده‌هائی ساختند و ارتباط‌ها را توسعه دادند و سربازان را درمناطق سرحدی در تحت انضباط شدید گرفته و مانع تعدی آنان بمردم می‌شدند.

در ۱۳۹۴ بایزید اوّل مخالفین را در آناتولی سرکوب کرده و حکومت عثمانی را با دو مرکز قونیه و سیواس برقرار کرده بود و چون شایع شده بود که بایزید نعل ستوران را برای پیش رفت بسوی کلیسای سن پی یر در رم تازه می‌کند اروپا به ولوله ا فتاد. لازمه چنین ا قدام متهورانه‌ای یکپارچه کردن بالکان و تبدیل جنوب شرقی اروپا به مرکز نظامی عثمانی بوه. بایزید اوّل بمنظور سلطه بربالکان غازیها را که بصورت یک نیروی چریکی و غیر منظم در آمده بودند بکاربرد که ابتدا آنها با حملات محلی درنقاط مختلف به نظامیان و سرحد

نشین‌ها حمله می‌کردند و در پی آنها نظامیان که بیشتر سوارهای فئودال (تیماردار) بودند بسرپرستی شخص سلطان پیش می‌رفتند. با شرکت در مشکلات سربازان در قشونکشی، بایزید بصورت پیشوای بزرگ غازیان درآمد که همواره دارالحرب را کوبیده و دارا لاسلام را توسعه می‌دهد. بایزید برای دست یافتن بپایگاه امپراتوری قسطنطنیه دربهار ۱۳۹۴ به محاصره آنشهر دست زد. او امیدواربود با دست یابی بآنشهر دوقسمت امپراتوری خود را بهم متصل نماید ولی این کارمهم مانع فعالیت او در بالکان نشد. در ۱۳۹۵ شخصاً درتصرف مجارستان شرکت کرد و منتخب خودش را برتخت والاکی نشاند و او را خراجگزار کرد و شیشمان خراجگزار نافرمان را دستگیر کرده به قتل رساند. با این مقدمات اروپا نمی‌توانست بایزید و خطر او را نادیده بگیرد. همکاری مقدماتی آنها برای نجات قسطنطنیه از طرف زیگموند پادشاه مجارستان و پاپ رم و دوک بورگونی آغاز شد ولی عثمانیها با داشتن صربستان و بلغارستان بدانوب راه داشتند که زیگموند را تهدید می‌کرد که علاقه‌مند به دست‌یابی به والاکی و ساحل آدریاتیک بود و فرانسه باخاطره جنگهای صلیبی و شهسواران قدیم عمل می‌کرد و جمهوری ونیز که حفظ منافع بازرگانی خود و تأمین غلات مورد نیاز را در نظر داشت برای آنکه سلطان را بخصومت برنیانگیزد فقط به نیروی دریائی خود دستورداد به قسطنطنیه کمک کنند. جنگجویان مسیحی در بودا جمع شده و بسوی دانوب رفتند و به نیکوپولیس رسیدند. بایزید که در نزدیکی قسطنطنیه بود با سرعت بطرف

صلیبیون رفت و درظرف سه ساعت شهسواران اروپا را در ۲۵ سپتامبر ۱۳۹۶ مات کرد. با اینکه جنگهای دیگری هم روی داد ولی نبرد نیکوپولیس پایان جنگ صلیبی بود. بایزید بعد از این موفقیّت برای سرکوبی قرامانها بسوی آناتولی رفت. قرامانها از اشتغال او در بالکان استفاده کرده ودرصدد توسعه خاک خود برآمده بودند. این بارهم بایزید موفق شد و قونیه را در ۱۳۹۷ و سیواس وحوالی را در ۱۳۹۸ تصرف کرد و برقسمت عمده سرزمینی که سابق امپراتوری بیزانس درآناتولی بود مسلط شد. فقط قسطنطنیه مانده بود که او تصمیم به فتح آن را گرفت. اگر محاصره قسطنطنیه ادامه می‌یافت بسقوط و تصرف آن شهر می‌انجامید ولی ناجی آن شهر در راه بود و برخلاف انتظار از غرب واروپا نیآمد بلکه این فاتح از نژاد ترک و مغول بنام تیمور لنگ بود که از شرق رسید.

تیمور لنگ[1] یکی از فاتحان بزرگ که در ۱۳۳۶ در خانواده‌ای فقیر ترک که مسلمان بودند ودر فرارود (ماوراءالنهر) زندگی می‌کردند متولد شده بود جنگجوئی خشن بود که در آسیای مرکزی از بقایای سرزمین متصرفات مغول امپراتوری ایجاد کرد و بایکی از بستگان چنگیزخان ازدواج کرد و به این ترتیب حکومتی مخلوط از مغول و ترک بوجود آورد؛ بسوی غرب پیشرفت و در۱۳۸۰ ایران را شکست

[1] تلفظ ترکی آن بمعنی آهن است.

داد و در۱۳۸۷ برسراسر فلات ایران مسلط و همسایه عثمانیها شد. در ۱۳۹۴ به آناتولی حمله برد و بار دیگردر ۱۳۹۹ بعنوان جانشین چنگیزخان مغول از آناتولی خراج خَواست. بایزید هم که در ۱۳۹۴ از طرف خلیفه مقیم قاهره، عالیترین مقام سیاسی مذهبی مسلمانان، بعنوان سلطان روم شناخته شد ادعای متقابلی کرد زیرا درسال ۱۲۵۶ که خلیفه بغداد بدست مغولها معدوم شد خلیفه مسلمین دردربار سلطان مصرکه از ممالیک بودند میزیست. بایزید از آن پس یک امیر غازی مدافع سرحدات نبود بلکه سلطان مقتدر یک کشور اسلامی بود.

تیمور از درگیری بامردی که بعنوان غازی به فتح نیکوپولیس دست یافته بود دو دل بود. امرای آناتولی که بایزید برکنار کرده بود به تیمور و دربار او پناهنده شده بودند و بامید دست‌یابی به آنچه از دست داده بودند تیمور را تحریک به جنگ می‌کردند. دو جنگ‌آور یکی تیمور و دیگری بایزید نمی‌توانستند مدتی خیره به یکدیگر نگریسته و آرام بنشینند. بالاخره در ۲۸ ژوئن ۱۴۰۲ در آنقره درگیر شدند. عثمانیها شکست خوردند و بایزید اسیر شد و درمارس ۱۴۰۳ مرد. می‌گویند بعد از دستگیری خودکشی کرد. دولتی که بایزید باچنان خون دل و زحمت ایجاد کرده بود ازهم گسیخت و درهم ریخت.

بایزید موفق نشد امپراتوری را ایجاد کند ولی از خود میراثی گذاشت که حکومت عثمانی تا آخر با آن ماند. میراث بایزید روش مدیریت و حکومت بود. بایزید حکومت و مرکزیتی را بنا نهاد که با روش مالی خاص و برقراری تیمار (اقطاع) اداره می‌شد و هم او سیستم غلام را تنظیم کرد. فرمانروایان عثمانی بتقلید از سلجوقیها جوانان غیرمسلمان را درگرفته و آنهارا بنام غلام[1] برای خدمات درباری و دولتی تعلیم می‌دادند. برای جنگهای سرحدی جمع آوری غلام مشکلی نبود و ابتکار این روش بامراد اوّل است که آنرا ایجاد کرد. طبق اصول دینی خمس اسرائی که در جنگ گرفته می‌شدند بسلطان تعلق داشت. دردوره مراد اسرای سهم او باعنوان جان نثاری تعلیم داده می‌شدند و درزمان بایزید مقامهای مهم نظامی و اداری به آنها سپرده شد بخصوص درآناتولی که اشراف محلی سرکوب شده و اراضی آنها را عثمانی گرفته بود آن اراضی بعنوان تیمار به این افسران ارشد واگذار می‌شد. غلامان بایزید که بعنوان غلامان باب عالی ودربار شناخته می‌شدند و فقط از سلطان دستور می‌گرفتند، مقامهای نظامی و دولتی داشتند. این روش قدرت سلطان را می‌افزود. بایزید علمای روحانی را تقویت و تشویق می‌کرد و از نقاط مختلف بخصوص از مصرآنان را جلب می‌کرد تا سرزمین خود را بصورت کشوری با اجرای اصول دینی در آورد و خود یک سلطان بزرگ مسلمان باشد.

---

[1] درتاریخ ایران این غلامان که درواقع سربازان مزدور بودند با برده اشتباه گرفته شده است.

هرتغییری که مرکزیت و قدرت را می‌افزود ضربتی برغازیها و سران آنها بود. تنفر غازیها نسبت به اعمال بایزید و بدعتهای او در امور دولت و مذهب و مخالفت آنها با دادن تیمار به مسیحیان و غلامان درکلّیه کتابهای تاریخ عثمانی دیده می‌شود و همین مسئله مانع موفقیّت نهائی بایزید و ایجاد جاه طلبی در امپراتوری او شد. ولی همین ا قدامات او سبب شد که بعد از رفع لطمه و ضررهائی که از تیمور رسیده بود کشوری بجای آن ایجاد شد. مورخین ترک سالهای بعد از شکست آنقره را بعنوان دوره فترت معرفی می‌کنند. مثل موارد مشابه آن در سایر کشورها، این دهه پراز اختلال و ناراحتی‌ها برای عثمانیها بود. تیمور امرای آناتولی ناامید نکرد؛ اراضی آنها را بخودشان بازگرداند و آناتولی بصورت زمانی درآمد که بایزید بسلطنت رسیده بود. پسر بایزید به نام موسی با پدرش به اسارت رفت و سه پسر دیگر او باقبول خراج دهی به تیمور بعنوان امیرمنصوب شدند: سلیمان در آدرنه، محمّد در اماسیه و عیسی دربروسه. درسال ۱۴۰۵ تیمور مرد و امرای عثمانی برای دستیابی به آینده و سرنوشت آینده عثمانی باهم در افتادند. در۱۴۱۳ محمّد باکمک افرادی که علاقه‌مند بیکپارچه شدن سرزمین، قدرت و حکومت مرکزی بودند موفقیّت یافت. اکثر این کمکها از تیمارداران بود که می‌دانستند فقط با ایجاد حکومت واحد مقتدری آنان خواهند

توانست اراضی خود را بازیابند و کمک دیگر محمّد غلامان بودند که از هرجهت وابسته به سلطان بودند.

خویشتنداری

دوره محمّد اوّل را باید دوره انتظار و خویشتنداری خواند (۱۴۱۳- ۱۴۲۱) زیرا پس از آنکه سلطنت یافت تا زمانیکه شاهرخ پسر تیمور حیات داشت محمّد نمی توانست به اقدام نظامی علیه امرای آناتولی دست بزند. او برای جلوگیری از توسعه قدرت مدعیان که درصدد کسب حمایت بودند با قسطنطنیه هم سازش داشت و نمی‌خواست اروپا را برانگیزد و رقیبی ایجاد گردد. به این ترتیب دوره کوتاه ولی حساس سلطنت محمّد باکجدار و مریز و برای حفظ وضع موجود و ممانعت از هم گسیختگی گذشت. تجدید حیات عثمانی در دوره مراد دوّم (۱۴۵۱-۱۴۲۱) باجدیت پیش رفت. مراد عمویش مصطفی چلبی راکه مدعی سلطنت بود در بالکان شکست داد (مدعیان سلطنت عثمانی شباهت زیادی با همردیفان روسی دارند چنانکه دیمیتری غاصب هم درآغاز قرن هفدهم درصحنه سیاست آنکشور خودنمائی کرد). مراد دوّم از آنجا به آناتولی رفت تا زمینهائی را که درغیبت اوگرفته بودند بازستاند و آناتولی غربی را تصرف کرد ولی درمورد آناتولی مرکزی که قرامانها بودند و شاهرخ آنها را اتباع ایلخانیان و خراجگزار خود می‌شناخت فشاری نیاورد. دراروپا جهاد که سابقاً

درتوسعه عثمانی نقشی بازی می‌کرد در دو جبهه ونیز و مجارستان تجدید شد. ونیز نظر به علاقه به حفظ و توسعه بازرگانی با شرق درسال ۱۴۲۳ سالونیک را ازپالئولوگ امپراتور بیزانس خریده بود و این بندری بود که عثمانی‌ها در۱۴۰۲ ازدست داده بودند و مراد خواستار باز پس گرفتن آن بود. عثمانیها در ۱۴۳۰ سالونیک را تصرف کردند و با ونیز قرارداد صلح بستند.

مراد باخیال راحت توانست درجهت مجارستان که غازیها او را تشویق می‌کردند بتوسعه ادامه دهد. زیگموند پادشاه هجارستان در ۱۴۳۷ مرد و موقع مناسبی برای حمله عثمانیها فراهم شد. مراد در ۱۴۳۸ به صربستان رفت و معدن غنی نقره و قلعه سمندریه را تصرف کرد. در۱۴۴۰ بلگراد راکه مستحکمترین سنگر محافظ جنوب مجارستان درمقابل حمله ترکها بود تصرف کرد ولی ششماه بعد مجبور به عقب نشینی شد. عثمانیها درصدد برآمدند ترانسیلوانی را بدست بیآورند ولی شخصیت بارز قرن یانوش هونیادی فرمانروای ترانسیلوانی مانع شد و موفقیّتی نیافتند.

عمل قهرمانی هونیادی اروپا را برانگیخت و باردیگر بحث جنگ صلیبی پیش آمد ولی هونیادی بانتظار وعده‌های غرب معطل نشد و بقوای عثمانی حمله کرد و نیش و صوفیه را در ۱۴۴۳ گرفت. مراد که باردیگر درآناتولی گرفتار دست‌اندازی قرامانها شده و تعدادی از

فرماندهان خود را درجنگ با هونیادی از دست داده بود در ژوئن ۱۴۴۴ دربالکان صلح کرد و برای خاتمه دادن به گرفتاری فرامانها به آناتولی رفت.

می گویند مراد شخصی دمدمی مزاج بود واز جنگ نفرت داشت و ازلشگرکشی‌های مداوم خسته شده و بدینجهت درجبهه اروپا و آناتولی صلح راترجیح داد وتصمیم گرفت بنفع پسردوازده ساله‌اش محمّد که زیرنظر افراد بانفوذی تعلیم دیده بود استعفا، بدهد. یکی ازاین افراد وزیری بنام خلیل پاشا چندارلی بود که چند نسل پدر و اجداد او درخدمت سلطان بودند و دیگری ملاخسرو شخصیت بارز مذهبی بود. مراد برای زندگی آرام و بی دغدغه خیال سکونت در بروسه را انتخاب کرد ولی بمناسبت نقشه لشکرکشی عظیمی که اروپا علیه عثمانی داشت دوره استراحت او طولی نکشید. برنامه ریزان اروپائی کناره‌گیری او را نشانه‌ای از ضعف نظامی عثمانی شمرده و یقین داشتند مردمان محلی اروپائیان را کمک خواهند کرد. امرای عثمانی بخصوص خلیل پاشا از مراد استدعا کردند که بسلطنت بازگشته و فرماندهی ارتش را در دست بگیرد و سرنوشت مملکت رادردست کودکی نگذارد. مراد پذیرفت و دررأس ارتش قرار گرفت؛ نیروی عثمانی را درنوامبر ۱۴۴۴ در وارنا فاتح ساخت و باردیگر به بروسه بازگشت و از فعالیت کناره گرفت. چندی بعد جان نثاریها در آدرنه شورش کردند. مراد باردیگر بسلطنت بازگشت

(۱۴۴۶) و تا زمان مرگش در ۱۴۵۱ دراین مقام باقیماند. مراد درسال ۱۴۴۸ هونیادی را شکست سختی داد و به آلبانی و یونان و صربستان لشکرکشید. توسعه قدرت عثمانی که درآغاز سلطنت مراد آغاز شده بود تاپایان عمر او ادامه یافت. درموقع مرگ او وضع قسطنطنیه شبیه میوه‌ای بود که برای چیدن حا ضرشده ولی اروپا که محمّد دوّم را جوانی ضعیف و بیحال می‌دانست نگرانی بخودراه نداد و این نمونه دیگری از تصور غلط غرب درباره ترکها بود. محمّد دوّم که نوزده ساله بود بسلطنت رسید و دوره درخشانی ازتاریخ عثمانی آغازشد که اورا ملقب به فاتح کرد.

فتح قسطنطنیه

محمّد دوّم هرچند جوان بود ولی ازنظر سیاسی باتجربه و کاردان بود و مشاورینی هوشمند و فعال داشت. از یازده سالگی که از آدرنه به فرمانداری مغنیسه در آناتولی فرستاده شده بود آشنا باکار حکومت بود. برای درک رمز موفقیّت محمّد و تاریخ عثمانی باید دوره کوتاه سلطنت اوّل او نگریست و تجاربی که از آن آموخت جستجو کرد. دونفر در افکار محمّد تأثیر بسیار داشتند یکی خلیل پاشا و دیگری زغنوش پاشا بودند. خلیل نماینده سنت اسلامی بود ازخانواده علما دین را آموخته و طرفدار صلح و آرامش بود که بتوان امور داخلی و

وضع مردم را بهبود و ثبات داد. زغنوش که غلامی از غلامان درگاه سلطان بود بعنوان معلم ومربی محمّد درمغنیسه با او بود و براساس سنت غازیان و برخلاف نظر خلیل پاشا طرفدار لشکرکشی و توسعه و تصرف قسطنطنیه بود. خلیل پاشا برای پیش برد نظراتش از جان‌نثاریها استفاده کرد و مراد را دعوت به بازگشت و به سلطنت و رهبری ارتش کرد وشاید او محرک واقعی شورش جان نثاریها درآدرنه بود که سبب برگشت مراد و پایان دوره اوّل سلطنت محمّد شد. و این مانور طبعاً محمّد را هوشیارکرد و نقشه خودرا برای تلافی کشید. ازمشخصات عثمانیها که تا ترکیه امروز هم دیده می‌شود اینستکه خورده حساب‌ها هیچوقت فراموش نمی‌شود. هرچند مدتی ازآن سپری شود منتظر باید بود تا موقع مناسب پیش بیآید که آن حسابها را تسویه کرده و تحسین ناظرین را برانگیزند. با آمدن محمّد روزهای خلیل پاشا بشمارش درآمده بود. ا فکار و نقشه سیاسی محمّد که در دوره ناآرام و تجربه‌های تلخ اوّل جوانی برنامه‌ریزی شده بود چهارنکته اصلی داشت: باید خلیل پاشا چندارلی برود؛ جان نثاریها را سازمان داده و عوامل اخلاگر را از میان آنها خارج کرده و آنها را بیشتر وابسته بخودش بکند؛ قسطنطنیه راگرفته و جهاد برعلیه کفار دستورالعمل و راهنمای سیاسی کشور باشد. فتح قسطنطنیه از اینجهت موضوعی مهم و جدی و حساس بود زیرا جلب جان نثاریها بسوی خودش و جداکردن آنها از خلیل پاشا فقط بعد از یک فتح نظامی مهم میسربود. نقشه روشن بود و همه چیز فتح

قسطنطنیه را ایجاب می‌کرد. زغنوش آنرا تأئید می‌کرد ولی خلیل پاشا که همواره از آغاز شدن جنگ صلیبی بیم داشت مخالف حمله به قسطنطنیه بود. قسطنطنیه تسلیم نشده بود و براساس قوانین اسلام غنیمت جنگی محسوب می‌شد و این وعده سربازان را دلیرتر درحمله برای کسب پیروزی می‌کرد. بالاخره شهر در ۲۹ مه ۱۴۵۳ سقوط کرد. روز بعد خلیل پاشا چندارلی دستگیر شد و سپس بقتل رسید و حسابی تسویه شد. از میان برداشتن خلیل پاشا تنها یک انتقام نبود بلکه این رفتار بیک رسم قدیمی و پذیرفته شده دخالت امرا و شرکت آنها درامور دولتی پایان داد و ازآن پس بجز درمورد آخرین صدراعظم، درتمام دوران سلطنت محمّد دوّم صدراعظم‌ها را از میان غلامهای خود انتخاب می‌کرد و بدین ترتیب تمام قدرت را دراختیار خود حفظ می‌کرد.

بعد از خلیل پاشا محمّد دوّم سازمان جان نثاریها را تجدید کرد و توسعه داد ونیروئی پدید آورد که بسیارمجهز بود. افراد آن حقوق کافی می‌گرفتند و نسبت به شخص او وفادار بودند. آنها را در پادگانهای ایالات مستقر کرده نماینده قدرت مرکزی محسوب می‌شدند. اوبه آخرین آثار قدرت بیگ‌های سرحدی پایان داد و با این نیروی آماده و مجهز که دراختیار داشت هیچ مخالف و مدعی داخلی جرأت سربلند کردن نداشت و قدرت متعالی متعلق به سران مرزنشین و خانواده‌های اشرافی مسلمان گردید.

محمّد دوّم که سلطان مقتدر و حاکم مطلق شده بود تمام سعی خـــود را در اجرای برنامه چهارم کـــه جهـاد بـــود بکـــار گرفـــت و از آن راه امپراتوری خود را مستحکم کرد و توسعه داد و مثـــل ســـابق همزمـــان باپیشرفت در اروپا در آناتولی هـــم پیـــش می‌رفـــت. آتـــن در ۱۴۵۸، صربستان در ۱۴۵۹، موراوی در ۱۴۶۰ و بوسنی در ۱۴۶۴ تصرف شد. بیشتر سران بوسنی اسلام پذیرفته و درحملات و پیشـــرفت بـــه ســـوی مجارستان و دفاع از سرحدات کمک کردند و بعد از جنگی طولانی با ونیز که چهارسال که (۱۴۶۳-۱۴۷۹)ادامـــه داشـــت عثمانیهـــا جزیـــره نگروپونت (اوبه) در دریای اژه و سواحل آدریاتیک راتصرف کردنـــد. باازمیان بردن نشانه‌های استقلال بیزانس آثار مربوط بـــه پالئولوگهـــا و امرای مستقل موراوی و آثار امپراتوری یونانی در طرابوزان هم از بین رفت. فتح طرابوزان و اراضی آناتولی در سواحل دریای سیاه آن دریا را بصورت دریاچه عثمانی درآورد و همزمان با آن پایگـــاه بازرگـــانی که جنوا درساحل دریای سیاه داشت بخصوص مرکـــز مســـتقل کفـــه درکریمه برچیده شد و بعد از چنـــدی اردوی زریـــن کریمـــه مطیـــع و خراجگزار عثمانی شد (۱۴۷۵) وراه بازرگـــانی کـــه آنـــاتولی را از راه آسیای مرکزی و روسیه به غرب و اروپا مربوط می‌کرد به زیر ســـلطه عثمانی درآمد.

قرامان

محمّد حملات مؤثر و موفقیّت آمیزی علیه قرامان کرد و سرزمین آنها

در آناتولی مرکزی را در ۱۴۶۸ تصرف کرد. پس از ۱۴۶۸ افراد سلسله قرامان باکمک امیر ترکمان اوزون حسن متحد شده و جبهه دوّمی برای جنگ باعثمانی ایجاد کردند. این آرزوی اروپا که امید اضمحلال عثمانی را با جنگ دراروپا و آسیا داشتند با شکست اوزون حسن در ۱۴۷۳ برباد رفت، ولی ازآن پس هم گاه بگاه هروقت کسی برعلیه عثمانی قیام می‌کرد، اروپا این آرزو را تشویق و اقدام به کمک می‌کرد.

پس از دست یابی به سرزمینهای قرامان، باستثنای مدت کوتاهی که ذوالقدر ترکمان دریک سو و ممالیک مصر مدت بیشتری درسوی دیگر مزاحم بودند تصرف قطعی و بی‌مدعای عثمانی درآناتولی پایان گرفت.

استانبول

بااینکه سلطنت سی ساله محمّد بدون وقفه درجنگ گذشت باز او فرصت یافت که قسطنطنیه را که امروز استانبول نامیده می‌شود بصورتی درآورد که شایسته پایتخت امپراتوری اسلامی باشد. برای توسعه شهر، با زور و با تشویق مردم را به آنجا جلب کرد. حصار شهر تعمیر شد و چنانکه وقایع نگار یونانی کریستوولوس می‌نویسد

محمّد دستورداد متمولین عمارات و منازل زیبا بناکنند و ساختمانهای عمومی، حمام و قهوه خانه و بازار و مساجد زیبا بسازند و خودش بعنوان سرمشق دیگران دستورداد مسجد بزرگی بنام او ساختند و درجوارآن مهمانسرائی برای مسافرین، بیمارستان و دارالایتام و مدرسه اسلامی که درآنجا شرایع و طب تعلیم داده می‌شد بنانهادند. تمام این ساختمانها و نظایر آن در ولایات از محل موقوفات ساخته و نگاهداری می‌شد. تعداد جمعیّت شهر استانبول که قبلاً سی هزار نفر بود در ۱۴۷۸ نزدیک به یکصد هزار نفر و درآخرقرن شانزدهم قریب به ۷۰۰ هزارنفر رسیده بود که از تمام شهرهای اروپا پرجمعیّت‌تر بود. بازسازی شهر برافتخارات محمّد فاتح افزود و قرنها بعد شعرا درباره او وافتخاراتش شعرها سرودند.

جنگهای مداوم و زیباکردن استانبول فشار بزرگی براقتصاد آن کشور بود و آثار سیاسی آن محمّد را ناچار از تصمیم و اقدامات نامطلوبی کرد. چندین بار سکه تازه ضرب شد و هربار سکه‌های قدیم را با پنج ششم قیمت سکه تازه عوض می‌کردند. درولایات انحصارهائی برای نمک، شمع و صابون ایجاد شده بود و امتیاز این انحصارها ا طرف خزانه به افراد درمقابل وجوهی واگذار می‌شد و بدیهی است که فشارآن برمردم تحمیل می‌شد که قیمت بیشتری می‌پرداختند کاردیگری که اعتراض و تنفربسیارزیادی ایجاد کرد ضبط املاکی بو که بعنوان وقف معین شده بود. بنظر سلطان چون مملکت به او تعل

داشت تبدیل آن به وقف کارغیرقانونی بوده است. این املاک را می‌گرفت وآنها را بصورت تیول و اقطاع به تیمارها می‌داد و قدرت نظامی خود را بیشتر می‌کرد. متمولین و خانواده‌های متنفذ برای حفظ موقعیت خانوادگی اموال خود را وقف خاص کرده و بعنوان نگاهداری وقف ازدرآمد آن مبلغ گزافی برداشت می‌کردند. سیاست محمّد درتبدیل اوقاف مخالفت این افراد را برمی‌انگیخت. تازمانیکه او زنده بود مخالفین جرأت اقدامی نداشتند. وقتی در ۱۴۸۱ مرد نارضائی‌ها زمینه نقار و اختلاف و رقابت بین دو پسر او که مدعی جانشینی بودند شد. پسران او یکی بنام جم که در ۱۴۵۹ متولد شده بود و دیگری بایزید بود که در ۱۴۴۷ یا ۱۴۴۸ بدنیا آمده بود. درزمان مرگ محمّد، جم پسرش حاکم سرزمین قرامان و پایتختش قونیه مرکز ن بود. پسر دیگرش بایزید حاکم آماسیه بود که موافق روش پدرش رد و از طرف صدراعظم پشتیبانی می‌شد. بایزید مورد توجّه کسانی ه از محمّد و سیاست اقتصادی او و ضبط اراضی ناراضی بودند حصوص جان نثارها بود. بعد از درگیری و چند جنگ، نیروی بایزید رفق شد و جم در ۱۴۸۲ به جزیره رودس نزد شهسواران سن ژان ت که او را به فرانسه فرستادند و بصورت گروگان وسیله معامله لماتیک برای فشار بر بایزید شد. جم ممر درآمد شایانی برای لت میزبان بود زیرا سلطان پول کافی برای محدودیت و نگاهداری درخارج از سرزمین عثمانی می‌پراخت. در ۱۴۸۹ جم را نزد پاپ ستادند که در فوریه ۱۴۹۵ درناپل مرد.

دوره سلطنت بایزید دوّم را میتوان دراقداماتی که او برای حفظ تخت سلطنت و حفظ امپراتوری ناچار بود بکند خلاصه کرد. برای داشتن حمایت جان نثارها درمقابل برادرش از دو سیاست پدرش ضرب سکه پی در پی و گرفتن اوقاف صرفنظر کرد و زمینهائی را که قبلاً گرفته شده بود بصاحبانش برگرداند. تا وقتی جم زنده بود بیم آن داشت که کشورهای اروپائی اورا وسیله و بهانه حمله‌ای قرار بدهند و درنتیجه از قشونکشی به اروپا و شرق خودداری کرد و نتیجه این روش درگیریهای بی نتیجه بین قوای عثمانی وممالکی شد که از جم پشتیبانی می‌کردند و پیشرفتهائی که درمرز مجارستان بدست آمد نتیجه فعالیت غازیها بود. لهستان برای دست‌یابی به دریای سیاه به تاتارهای کریمه حمله کرد، ولی غازیها و سواران تاتار تاقلب سرزمین پادولیا و گالیسی پیش رفتند (۱۴۹۸). تاتارها تا دوقرن بعد هم به این حملات خود در ایالت‌های دریای سیاه ادامه می‌دادند و هزاران اسیر برای فروش دربازارعثمانی بدست می‌آوردند.

سه عمل شایان توجّه دردوران سلطنت بایزید دوّم صورت گرفت که تأثیر کلی درتاریخ عثمانی داشته است. یکی توسعه زیاد درتعداد و قدرت نیروی دریائی عثمانی بود که وسیله خوبی برای جهاد و ادامه عملیات جنگی غازیها علیه ونیز و اسپانیا در دریای آدریاتیک واژه و مدیترانه بود. درنتیجه عثمانی بصورت یک عامل مهم در دیپلوماسی

اروپا درآمد و مورد توجّه و علاقه کشورهائی بود که سعی داشتند از ایجاد یک حکومت اسلامی در اروپا جلوگیری کنند. دیگری روش او در برابر روی کارآمدن سلسله صفویه درایران بود که خطری تازه درشرق عثمانی محسوب می‌شد. شاه اسماعیل صفوی فرقهٔ صوفیه را که از قرن چهاردهم پدرانش تشکیل و توسعه داده بودند بصورت قدرت فعال دولت شیعه درآورد. اختلاف شیعه و سنی دنیای اسلام را در دو قطب مخالف قرارداد. صفویه شیعه دربین ایلات ترکمن آناتولی شرقی تبلیغات قوی داشتند و دولت عثمانی که باسیاست مالی خود ترکمانها را ناراضی کرده بود زمینه مساعدی برای اخلال بین آنها ایجاد کرده بود. بایزید برای از بین بردن این خطر درصدد بود شیعه‌های ناراضی را به اراضی موره که تازه بدست آورده بود بکوچاند. درنتیجه مردم آسیای صغیر در ۱۵۱۱ قیام کردند و این تصمیم عملی نشد.

سوّمین تحول بزرگ در ۱۴۹۸ پیش آمد که واسکودوگاما توانست قاره آفریقا را دور زده وراهی بشرق پیدا کند و محدودیتی که در بازرگانی شرق با اروپا پیدا شده بود جبران شد. در واکنش به این واقعه این سلطان سلیم متوجّه مصر وبرانداختن سلسله ممالیک درآن کشور شد. بایزید باهیچیک ازاین پیش آمدها رو به رو نشد. در ۱۵۱۱ سلطان سالخورده که شباهت اخلاقی زیادی به پدربزرگش مراد دوّم داشت و فعالیت پدرش محمّد دوّم را نداشت، قدرت خود

را در دستگاه حکومت از دست داده بود. با اینکه گفته‌اند محمّد دوّم برای روشن کردن و فراغت وضع سلطنت و جلوگیری از ایجاد مدعیان کشتن برادران و پسران سلطان را صورت قانونی داده بود ولی این مشکل سیاسی همچنان باقی بود. تااینکه در ۱۶۱۷ مقرر شد بزرگترین فرزند دیگر سلطان جای پدررا بگیرد. چون هیچ مقرراتی برای تعیین جانشین سلطان نبود، شاهزادگان بزای دستیابی به سلطنت بایکدیگر رقابت و مسابقه داشتند. بایزید دوّم برادرش را از میدان بدرکرد. پسران او احمد و سلیم برای زورآزمائی آماده می‌شدند. احمد حاکم آماسیه بود که به استانبول نزدیکتر از مقر سلیم در طرابوزان بود و معمولاً موفقیّت ازآن کسی بود که زودتر به استانبول رسیده و خزانه و دستگاه دولتی را قبضه کرده و جان نثاریها را جلب کند. سلیم که با مسئله جغرافیائی و دوری فاصله مواجه بود از پدرش حکومت بالکان را تقاضا کرد و بعد باپشتبانی جان نثاریها بسوی استانبول رفته پدرش را مجبور کرد بنفع او استعفا بدهد (۱۵۱۲). سلیم اوّل (۱۵۱۲ - ۱۵۲۰) که بمناسبت سخت‌گیری و استبداد به او لقب سنگدل داده بودند پیش از هر لشکرکشی درصدد رفع مخاطرات از مقام خود بر می‌آمد دستور داد برادر ارشد و برادرزادگانش را از میان بردارند و برادر دیگرش را که جرأت مقابله نظامی با او کرد دستگیر کرده و بقتل رسانید و نیروی اورا منحل کرد.

سلیم پس از تسویه حساب خانوادگی درصدد مقابله باشاه اسماعیل برآمد. عثمانیها مثل سلجوقیها که پیش از آنها بودند عمیقاً مدیون عادات و سنن و فرهنگ ایران دررشته‌های ادبیات و هنر، حکومت و قانون و تحقیقات علمی بودند و بسیاری از متصدیان امور امپراتوری عثمانی از نقاط شرقی مهاجرت کرده بودند و با اطمینان میتوان از یک فرهنگ ترک و ایرانی درسرزمین وسیعی از هند تا دانوب یاد کرد. با وجود عوامل بسیاری که عثمانیان و صفویه را یکسان و بهم مربوط می‌ساخت اختلاف مذهبی و سیاسی آنها قویتر بود. عثمانیها نمی‌توانستند در سرحد شرقی خود دولتی قوی را با هر مذهبی که بود تحمل کنند. ولی به صفویه بادیده احترام نگریسته از آن می‌ترسیدند. صفویه که وارث سنت و سلطه تیموریان درمرکز آسیای صغیر بودند معتقد به سنت قدیمی ظل الهی سلطان می‌بودند. از درگیری باعثمانی ناراحت و نگران نبودند و ونیز که همواره درصدد ایجاد جبهه دوّمی برای عثمانی بود پیشرفت ووضع شاه صفوی را باتوجّه و علاقه می‌نگریست.

سلیم پیش از حمله به شاه اسماعیل مردم شیعه آناتولی شرقی را سرکوب کرد و چهل هزارنفر را کشت و بعد لشکرکشی از راه دور را که از استانبول بود آغاز کرد و ناچار از سرزمینی که طبق نقشه شاه اسماعیل مردم آنرا خالی کرده و محصولات غذائی را محو کرده بودند عبورکرد ودرمحلی بنام چالدران که شمال دریاچه وان واقع

است بایکدیگر در ۲۳ آوریل ۱۵۱۴ روبرو شدند. موفقیّت باتوپخانه عثمانی بود. صفویها فرار کردند و سلیم در ۵ سپتامبر وارد تبریز شد و بمناسبت پیش آمدن زمستان تصمیم گرفت لشکرکشی را خاتمه بدهد. جان نثارها که از طول جنگ خسته و مانده شده بودند او را مجبور کردند نقشه‌اش را تغییر دهد.

سلیم که باید با ممالیک هم حسابش را روشن می‌کرد در لشکرکشی سریع و پرقدرتی که در سالهای ۱۵۱۶و ۱۵۱۷ کرد، عثمانیها وآتش قوی توپخانه آن توانستند سواران چالاک ممالیک را شکست بدهند وسلیم سرزمینهای ممالیک را تصرف کرد که شامل سوریه، مصر و حجاز (عربستان سعودی و اردن) می‌شد. می‌توان پیشرفت سلیم به دریای سرخ را نتیجه انقلاب دریائی دانست که واسکو دوگاما با دورزدن آفریقا پیش آورده و مستعمرات پرتغال را با پشتیبانی نیروی دریائی به اقیانوس هند رسانده بود. دست‌یابی و توسعه قدرت عثمانی به شمال آفریقا را که درسالهای ۱۵۱۵ و ۱۵۱۹ روی داد می‌توان نتیجه این ابتکار و انقلاب دانست. ممالیک که فاقد چوب برای کشتی سازی بودند و فرهنگ و سنت والاتری از سوارکاری داشتند نمی‌توانستند از منافع و علائق اسلام دربرابر پرتغالیها دفاع کنند و عثمانیها بادست یافتن بسرزمین ممالیک وارث وظیفه دفاع از مراکز مقدس اسلامی مکه و مدینه که گهواره اسلام بود گردیدند و سلطان عثمانی بعنوان بالاترین فرمانروای اسلامی مسئول حفظ

سـرزمینهای اسـلامی و دفـاع درمقـابل مهـاجمین شـــد. در ۱۵۱۷ جلوگیری از توسعه نفوذ پرتغال دراقیانوس دیر شده بـود بـا اینحـال عثمانیها تا اواسط قرن شانزدهم با استفاده از چوب درختهای سیسیلی وکارگران مجرب که در بندراستانبول ورزیده شده بودنـــد، در سـوئز بساختن کشتی پرداختـه و فرماندهـان آنـان کـه در مدیترانـه تجربـه آموخته بودند با پرتغالیها جنگیدند. عثمانیها سعی کردند که مسیحیان متجاوز را بیرون کنند، ولی موفقیّتی نیافتند و پرتغالیها هم می‌خواستند ولی نتوانستند بازرگانی اقیانوس هند را بخود اختصاص بدهند وادویه و سایرکالاهای شرق همچنـــان در بازارهـای مدیترانـه شـرقی دیـده می‌شد. در دوره هشت ساله سلطنت سلیم مسیحیت دوره صلح نسـبی را گذراند چون لشکرکشی بزرگی لازم نشـد. بـا مـرگ او در ۱۵۲۰ سلیمان پسرش که جای او را گرفت به این دوره استراحت پایـان داد و با سلطان جوان و فعال، باردیگر قدرت نظامی عثمانی بسوی غـرب بحرکت درآمد و سنت قدیمی غزا و جهاد دوباره بکـار گرفتـه شـد. دراین زمان زمامدار مقتدر مسیحی دراروپـا شـارل پنجـم از سلسـله هابسبورگ بود که دربرابر او فرانسوای اوّل از خاندان والوا سـعی در بدست آوردن زمام امور دنیای مسیحی را داشت. سلیمان با اسـتفاده از رقابت آن دو درصدد دست یابی بـه دو هـدف کـه پیشـقدمان او نتوانسته بودند برآمد. این دو هدف بلگراد و جزیره رودس بود.

بلگراد دروازه مجارستان و اروپای مرکزی بود و جزیره رودس برای نظارت و برقراری قدرت در مدیترانه لازم بود. بلگراد در ۲۹ اوت ۱۵۲۱ تصرف شد و در کریسمس سال بعد (۲۵ دسامبر ۱۵۲۲) بعد از محاصره طولانی عثمانیها وارد قلعه رودس شدند و شهسواران سن‌ژان را مجبور به تخلیه آنجا کردند. سلیمان کاری را که محمّد فاتح نتوانسته بود انجام داد. سلیمان بتقلید اجدادش جنگجوی نام‌آوری بود و در دوره سلطنتش عثمانی در اروپا و ایران و مدیترانه توسعه یافت. عثمانیها با هابسبورگها که جویای قدرت جهانی بودند درگیری دائمی داشتند. بعد از ۱۵۲۵ که فرانسوای اوّل درپاوی از هابسبورگها شکست خورد فرانسویها درصدد جلب پشتیبانی عثمانی‌ها برعلیه هابسبورگها برآمدند و اتحاد فرانسه و عثمانی اساس و پایه سیستم موازنه قوای اروپا و اساس تقسیمات اروپائی شد. با اینکه فرانسه متحد قابل اعتمادی نبود عثمانیها در جبهه غربی خود بفشار و پیشرفت ادامه می‌دادند و اقدامات عثمانی عامل قابل توجّهی برای توسعه و پیشرفت مذهب پروتستان محسوب می‌شد. پشتیبانی از فرانسه و پرتستانها و هرکس که مخالف عوامل هابسبورگ که سبب اخراج یهود و مسلمان از اسپانی شدند اساس سیاست عثمانی دراروپا بودو آثار مخالفت عثمانی با هابسبورگها در جنگهای مدیترانه و جهادی که درجریان بود خودنمائی می‌کرد و غازیها به پیروی از سیاست اتحاد دولت عثمانی با فرانسه موقع مناسبی برای عملیات ضد هابسبورگ درشمال آفریقا و غرب مدیترانه ایجاد کرده بود. دریادار

عثمانی بنام خیرالدین بارباروسا (ریش قرمز) الجزایر را تحت انقیاد درآورد و درتونس با شارل پنجم توافق کرد و در سال ۱۵۳۸ در منطقه پره وتسا دریونان ضربت شدیدی به نیروی ونیزی که قدرت دیگری در مدیترانه بودند زد و آنهارا شکست داد وتفوق قدرت نیروی دریائی عثمانی در مدیترانه شرقی تا جنگ لپانت درسال ۱۵۷۱ ادامه داشت.

سلیمان محتشم

سلیمان بعنوان بزرگترین حکمروای مسلمان در زمین و دریا فاتح شده بودودردست داشتن مکه و مدینه که مقام و موقعیت اورا خیلی بالا می‌برد وظایف و مشکلاتی هم برایش ایجاد می‌کرد که مهمتر از همه امنیت راههای زیارتی این شهرها بود که با پرتغالیها دراقیانوس هند درگیری ایجاد می‌کرد. حکومت مسکو درحوضهٔ ولگا ایجاد زحمت می‌کرد. امنیت اقتصادی و حفظ راه بازرگانی ادویه و ابریشم در گرو هم‌دینان عثمانی در شرق و آسیای مرکزی بود و عثمانی علاوه بردفاع از اسلام در برابر دشمنان مسیحی باید با صفویه ایران که همواره آماده بودند از عقب به عثمانی حمله کنند روبرو شود. بازکردن جبهه دوّم از عقب عثمانی همواره مورد توجّه اروپا، شارل پنجم را برآن داشت که صفویه را برعلیه عثمانی برانگیزد. سلیمان نمیتوانست این

خطر بزرگ را نادیده بگیرد. ظهور هر قدرتی در منطقه شرق صرفنظر از علاقه‌های محرکه آنان عثمانی را ناراحت می‌کرد. سلیمان ناچار به دو جنگ تمام عیار علیه صفویه در ۱۵۳۳ و ۱۵۴۸ دست زد و هر دو جنگ بعد از متارکه و یا صلح دراروپا بود که او توانست به شرق لشکرکشی کند. در جنگ اوّل تبریز و بغداد را بتصرف درآورد و درنتیجه به راه بازرگانی مهّمی که از این شهرها می‌گذشت دست یافت ولی بمحض اینکه از آنجا بطرف اروپا توجّه پیدا کرد صفویه تبریز را پس گرفتند و درجنگ دوّم تبریز مجدداً بتصرف سلیمان درآمد. نگاهداری تبریز و موقعیت مستحکم آن بعلت دوری راه مشکل بود و درواقع وضع جغرافیائی و تکنیکی و تشکیلات نظامی توسعه عثمانیها را در شرق محدود می‌کرد و همان سان که دراروپا نتوانستند وین را بگیرند، این محدودیت واقعاً یا موقتاً شناخته شد و پیمان آماسیه ۲۹ مه ۱۵۵۵ امضا شد که در نتیجه تبریز به صفویه برگردانده شد و مرز شرقی عثمانی را برای مدتی قریب یکربع قرن قطعی گردید. پس از فراغت از درگیری در شرق سلیمان به میدان غرب بازگشت و مدیترانه و شمال آفریقا میدان جنگ دائمی شد. در ۱۵۶۵ عثمانی دست به یک رشته عملیات دست زد که آخر هم نتیجه‌ای نداد و نتوانست جزیره مالت را بگیرد. سال بعد سلیمان در مجارستان جنگید. دراینموقع سن او به هفتاد رسیده بود و به زحمت سوار اسب می‌شد و چون می‌دانست که زمانی سربازان عثمانی بهتر می‌جنگند که سلطان درمیدان جنگ حاضر باشد، از استانبول با

دویست هزار سرباز در اوّل مه ۱۵۶۶ حرکت کرد و این آخرین جنگ او بود. درپنجم سپتامبر که محاصره چگتوار هنوز درجریان بود شب در چادر خوابیده بود که مرد. مرگ اورا مخفی نگاهداشتند تازمانی که پسرش سلیم بدون دغدغه‌ای دراستانبول به تخت سلطنت نشست. شعرا بخصوص باقی شاعر درباری و مورد توجّه سلطان که منتظر بازگشت او به پایتخت بودند دررثای او اشعار بسیار سرودند:

آفتاب دمیده امّا سلطان هنوز بیدار نشده
چادراو بانور خورشید میدرخشد ولی او بیرون نمی‌آید
ماچشم براه خیره شده‌ایم ولی خبری نمیرسد
خبری ازراه دور از درگاه سلطان
رنگ باخته وبالب خشک خفته درآنجا
چون گل سرخی که از آب محروم شده باشد
خدا را میستائیم که در هر دو جهان
در برابر اسم تو نوشت غازی شهید.

***

فصل دوّم

جامعه عثمانی و سازمانهای آن

بعد از مرگ سلیمان قانونی پسرش سلیم دوّم به عملیات جنگی درغرب ادامه داد و در مدیترانه قدرت عثمانی افزایش یافت و در مناطق تازه‌ای در شمال آفریقا عثمانیها با هابسبورگها بمقابله و مبارزه و جهاد مشغول بودند. بدینجهت مرگ سلیمان ظاهراً از دست رفتن یک غازی بزرگ بود ولی درآخر قرن سفرای خارجی در قسطنطنیه وحتی برخی از مردان دانش وادب عثمانی پذیرفته بودند که دوران طلائی امپراتوری بپایان رسیده است و تنزل و سقوط را نتیجه فساد دستگاه و سازمانهای قدیمی می‌دانستند که در دوره سلیمان بحدکمال رشد کرده بود. توجّهی به سازمانها و جامعهٔ عثمانی برای درک صحیح این تحول لازم است که چگونه سرزمین امرای غازی محلی تبدیل به امپراتوری اسلامی شد و تغییراتی که بعد از آن پیش آمد چه بود. درزمان مرگ سلیمان امپراتوری عثمانی سرزمینی را که امروز بنام کشورهای مجارستان یوگسلاوی - آلبانی - یونان - عراق - سوریه - لبنان - اردن - اسرائیل - عربستان سعودی - یمن - مصر -

لیبی و تونس - الجزایر نامیده می‌شوند و برخی سرزمینها دیگر را شامل می‌شد. جمعیّت این سرزمینها را درآن زمان نمیتوان با یقین معین کرد ولی می‌توان رقم بیست تا سی میلیون نفر را تا حدی درست دانست. حکمروائی کردن برسرزمینی چنان گسترده و از نظر جغرافیائی متفاوت و مردمانی غیرمتجانس را می‌توان نتیجه دولت و استحکام سازمان اجتماعی آن دانست که از سه منبع اساسی سنت و عادات استپهای آسیای مرکزی، که آرمانهای غازیها و سنت اسلامی که تحت تأثیرفرهنگ ایرانی اجرا می‌شد دانست.

بنابرسنتی که دراستپها جاری بود فرمانروائی حق مطلق یک خانواده است که از طرف خداوند برای اجرای این وظیفه برگزیده می‌شود. وقتی سران ترک سلسله هائی از امرا را در دارالاسلام ایجاد کردند و رفته رفته به قلب سرزمین اسلام رسیدند به قدرت ارضی وسماوی و الهی دست یافتند که خلفا از آن بهره مند بودند.

درعثمانی اولاد عثمان بدون انقطاع (باستثنای دوره فترت که بعد از جنگ آنقره در ۱۴۰۲) روی داد تا سال ۱۹۲۳ سلطنت کردند تا اینکه مصطفی کمال آتاتورک آن امپراتوری را پایان داد و بجای آن دولت مدرن ترکیه را ایجاد کرد. براین اساس می‌توان گفت که خاندان عثمان و دولت عثمانی تا قرن بیستم دوام آورد.

سلاطین عثمانی که به حقوق موروثی خود ایمان داشتند هم خودشان مایل بودند و هم غازیها آنها را به جنگ برعلیه کفّار و توسعه اسلام برمی انگیختند. دولت عثمانی فلسفه وجودی و پیشرفت و ترقی خود را مدیون فتوحات دولتی بود که باجنگ ایجاد شده و با جنگ و فتح پایدار بود. اداره اکثر سرزمینهای مفتوحه براساس اصول اجتماعی، دینی، مالی و سیاسی بود که در آغاز حکومت اسلامی برقرار شده بود و آن اصول چکیده‌ای از اصول عقاید[1] یونانی آغاز نظرات و افکار و دولتمداری ساسانیان با تلفیق با قوانین و اصول حقوقی اسلامی بود. این عوامل مختلف درنتیجه نبوغ عثمانیها درحکومت و کشورداری با ابتکارهای چند مخلوط شده و رنگ و زیور مخصوص بخود را گرفته بود.

در صدر اسلام نوعی برابری افراد در جامعه ظاهرشده بود ولی بزودی از میان رفت و با رسیدن قرن سیزدهم میلادی بعقیده صاحب نظران با توجّه به اخلاق و جامعه و مسائل سیاسی چهارطبقه مشخص پیدا شده بود که هریک از آن طبقات ناظر بر یکی از عناصر طبیعی بود. نصیرالدین طوسی (فوت ۱۲۷۳) در اخلاق ناصری آنرا اینطور توضیح می‌دهد.

[1] بعقیده مترجم عقایدی که یونانی شناخته شده فلسفه و افکار آریائی بود

طبقه اوّل اهل قلم که علما و دانشمندان ، قضات ، اهل حقوق و شریعت دانان (فقها)، دبیران ، حسابداران ، مهندسین و منجمین ، پزشکان و شعرا را دربر می‌گیرد که حیات بآنان بستگی دارد و ایجاد کنندگان نظم در این جهان و درآخرت می‌باشند و اینان نماینده عنصر آب هستند. طبقه دوّم اهل سلاح و شمشیر، جنگجویان و جنگآوران، مرزبانان و شرطه و داوطلبان نظامی که نظم دنیا با آنان است، دولت و حکومت به قدرت آنها پا برجا است و اینان نماینده عنصر آتش هستند. سوّم مردان اهل معامله و کسب، بازرگانان که کالاها را از کشوری بکشور دیگر عرضه می‌کنند و صنعتگران، اصناف، پیشه وران و فراهم کنندگان مالیات که زندگی روزانه بدون آنان ممکن نیست و بمنزله عنصر هوا هستند. چهارم مردانی که به مالداری و برزیگری و کشاورزی می‌پردازندکه تهیّه مواد خوراکی جامعه برعهده آنان است و بدون زحمت آنان زندگی ممکن نیست و اینها را می‌توان نماینده عنصر خاک شمرد.

نظریه طوسی فرهنگی وابسته به طبیعت و اجتماعی کشاورزی را نشان می‌دهد و نمیتوان سازمان اوّلیه عثمانیهارا با آن تطبیق داد زیرا عثمانیها امرائی بودند که تمام وقت را در حرکت وجنگ می‌گذرانیدند و ثروت خود را از غارت و غنائم جنگی بدست می‌آوردند و جامعه‌ای بهم بافته و منظم نداشتند. گریگوری پالاماس اسقف سالونیک که درسال ۱۳۵۵ درزندان عثمانیها بود اورخان را

طوری وصف می‌کند که هنوز عادات و گذشته ایلی خود را از دست نداده بود.

بااین حال تقسیم طبقاتی درهمان اوائل وجود داشت و عثمانی‌ها با دو طبقه مشخص می‌شدند که بزبان ساده می‌توان آنها را فرمانروا و فرمانبر نامید و به ترکی عسکری یعنی نظامیان و رعایا بودند. در آن اجتماع فقط رعایا بودند که بارور بودند و طبقه نظامی و سرباز را پایدار می‌داشتند. رعایا از سه گروه برزگران و کشاورزان، شهرنشینان و ایلات تشکیل می‌شد و این تقسیم بندی مسلمان و غیرمسلمان را شامل می‌شد ولی بعد از سلیمان از کلّیه رعایا بیشتر اتباع غیرمسلمان سلطان استنباط می‌شد. بعلاوه رعایا از عسکری با قوانین خاص و وضع ظاهری لباس و پوشش خود مشخص می‌شدند که حق نداشتند بر اسب سوار شوند یا شمشیر باخود بر دارند. توسعه و اهمیت عسکری نتیجه لشکرکشی به اروپا و فتح سرزمینهای غربی بود که در قرن چهاردهم صورت گرفت و احتیاج به عده‌ای برای اداره آن سرزمینهای مفتوحه پیدا شده بود. قدرت فائقه از سلطان بود ولی حکومت و توسعه سرزمینها ایجاب می‌کرد که سلطان نمایندگانی از طرف خود انتخاب و نصب کند. تمام این نمایندگان و بستگان آنها و مستخدمین و افراد وابسته به آنان عسکری محسوب می‌شدند و بدینجهت از مزایای بسیاری برخوردار بودند که مهمترین آن معافیت از مالیات بود. خط فاصل بین طبقه عسکری و رعایا بسیار روشن و این دو بکلی از هم مجزا بودند و فقط درموارد

اجازه سلطان کسی از رعایا می‌توانست به طبقه عسکری ترقی نماید. عسکری‌ها با تعصب درحفظ مزایا و طبقه خود کوشا بودند و از سلطان توقع داشتند که آنها را از سایراتباع خود برتر نگاهدارد. بدین ترتیب تقسیم عسکری - رعایا از مشخصات اساسی جامعه عثمانی بود.

تیمار و اقطاع

پایه و اساس طبقه عسکری سواران جنگجوی ایالات عثمانی بودند که در برابر خدمت نظامی حقوق آنان از درآمد مالیات کشاورزی که درایالات گردآوری می‌شد تأمین می‌گردید. این درآمد را تیمار می‌گفتند و کسانیکه تیمار داشتند تیماری می‌نامیدند. تا زمان محمّد دوّم تیمارداران بطور کلی کسانی بودند که مسلمان بدنیا آمده یا از غلامان سلطان یا از بیگ‌ها (بزرگان نظامی) می‌بودند. دراوائل به عده‌ای از مسیحیان نیز تیمار واگذار شده بود. این مسیحیان سران اشرافی و نظامی بالکان بودند که سلطان را در فتوحاتش کمک کرده و توانسته بودند وضع سابق خودرا با استفاده از ترتیب تیمار حفظ کنند و با اینکه این افراد مجبور به قبول اسلام نبودند، دراواخر قرن پانزدهم اثری از آنها نیست. شاید آنان می‌دانستند که آینده آنها بسته به قبول اسلام است و بطورکلی در طبقه عسکری عثمانی تحلیل رفتند و شاید در زمانی سیاست پذیرفتن مسیحیان در سازمان نظامی را ترک گفتند (یکبار درنیمه اوّل قرن پانزدهم که مسیحیان بالکان قیام

کردند تغییر سیاستی از این قبیل روی داد) و به احتمال قوی همه این عوامل در تقلیل نفرات مسیحیان عسکری مؤثر بوده و دست بدست داده بودند.

دستگاه اداری و تشکیلات نظامی هر دو ارتباط مستقیم و نزدیک باسیستم تیمار داشت. با برقراری تیماربرای لشکریان سلاطین عثمانی مشکل ایجاد نیروی نظامی بزرگ را حل کردند و بدون اینکه احتیاج به نقدینه زیاد داشته باشند واز آنجا که اقتصاد عثمانی همواره مواجه با مشکل تهیّه فلزات قیمتی برای پرداخت حقوق به پول نقد بود لشکریان را با برقراری تیمارراضی کرده و خزانه داری را از مسئله بزرگی فارغ ساخته بودند. به این ترتیب با برقراری تیمار نه تنها تأمین و ایجاد نفرات زیادی برای لشکرکشی‌ها فراهم شده بود، حسن دیگر آن وظایف مهمی بود که در حکومت های محلی ایالتی و ولایتی ازطرف تیمارداران اجرا می‌شد.

سازمان ایالات

تیماردار در روستائی که به او تفویض شده بود میزیست و مجموعه‌ای از این دهات یک سنجاق[1] را تشکیل می‌داد که

[1] تقی زاده در خاطرات خود در صفحه ۱۳ تقسیم بندی عثمانی راچنین می‌نویسد: ولایات کوچک از مجموعه دهات را قضا وولایات بزرگ را سنجاق میناميدند

کوچکترین واحد اداری سرزمین بود که بوسیله یک سنجاق بیگ که افسر ارشد نظامی منطقه بود اداره می‌شد و معاونی داشت که درکارها او را کمک می‌کرد و هردو در کرسی نشین سنجاق سکونت داشتند. واحد اداری بالاتر که از مجموعه تعدادی سنجاق تشکیل می‌شد بیگلربیگی خوانده می‌شد که افسر ارشد و هماهنگ کننده آنرا بیگلربیگ می‌نامیدند. مراد اوّل نخستین بیگلربیگ را در روملی منصوب کرد تا به توسعه عثمانی در بالکان قدرتی تازه بدهد و از آن زمان بیگلربیگی روملی مهمترین بیگلربیگی بود. تا مدتی سلطان شخصاً امور آناتولی را نظارت می‌کرد ولی زمانی که بایزید اوّل ناچار از تمرکز در توسعه روملی بود شخصی را برای نظارت بر امور آناتولی برگزید. در ۱۳۹۳ دوّمین بیگلربیگی برای آناتولی درغرب ایجاد شد و در اوائل قرن پانزدهم وقتی عثمانی در سمت شرق توسعه یافت سوّمین بیگلربیگی برای آناتولی مرکزی ایجاد گردید. دراوائل دوره سلطنت سلیمان در ۱۵۲۰ بیگلربیگی روملی متشکل از سی سنجاق بود و آناتولی بیست سنجاق داشت. در ۱۶۰۹ تعداد بیگلربیگی‌ها به سی و دو رسیده بود و دیگر عنوان بیگلربیگی منسوخ شده آنها را ایالت می‌گفتند و متصدیان آنرا بجای بیگلربیگ والی می‌خواندند. جالب است که عثمانیها هیچگاه سرزمین خود را امپراتوری نمی گفتند و بجای آن از عنوان ممالک محروسه یاد می‌کردند که منظور ممالک محروسه سلطان که از جانب خداوند حفظ می‌شود بود.

وصول مالیات ارضی تیمار و واگذاری آنها که از طرف حکومت مرکزی عمل می‌شد براساس گزارش حسابرسان مخصوص این امر در ایالات بود که اساس سازمان اداری عثمانی به شمار می‌رفت وآن را تحریر می‌خواندند. این مأمورین صورتی از هرگونه درآمد هرده در هرسنجاق را تهیّه می‌کردند و نام افراد برده ذکور را که بکار زراعت اشتغال داشتند و تعداد خانواده آنان و نوع و مقدار محصول چندساله ومقدارمحصولی که بعنوان مالیات گرفته شده بود و همچنین مبالغی که دریافت شده بود ریزنویسی می‌کردند واز جمع آوری این اطلاعات آمار درآمد اشخاص و مالیات آنها مشخص می‌شد.

تحریر بعد از فتح هرمنطقه تهیّه می‌شد و پس از آن هرزمان سلطانی تازه به سلطنت می‌رسید یا تغییر کلی درمنطقه یا سنجاقی جهت جداکردن تیماری از سنجاقی پیش می‌آمد و یا برقراری مالیات تازه بردرآمد یا ثروتی که قبلاً بدان توجّه نشده بود و یا دولت بررسی تمول و ثروت اشخاص را لازم دانسته بود در تحریرها تجدید نظر می‌شد.

عثمانیها از دفتر ثبت سنجاق آلبانی درسال ۳۲-۱۴۳۱، به عنوان الگو برای روشن شدن و ترتیب این آمارگیری استفاده می‌کردند. این منطقه در زمان بایزید اوّل و محمّد اوّل آمارگیری شده بود و درآنسال سلطان محمّد دوّم دستور داد آمار تازه‌ای تهیّه شود که تحت نظر عمربیگ پسر ساروق پاشا انجام شد. عمر پس ازرسیدن به

آلبانی تمام تیمارداران سنجاق را بحضور خواند. آنان با اسناد خود که مهمترین آنها فرمان سلطان خطاب به بیگلربیگ یاسنجاق بیگ و یامعاون او بود حاضر شدند. رسیدگی به این اوراق درحضور عموم حاضرین بود و قاضی های محلی یا مأمورین دولتی که به موازین قانون شرع وفقه آشنا بودند بازرس سلطان را یاری می‌کردند. قاضی‌ها وظایف متعددی داشتند که از جمله رسیدگی به امور حقوقی و برخی از کارهای اداری آن محل بود. گزارش این رسیدگی بدو صورت تهیّه شد. یکی صورت ریز ده به ده که نام اشخاص سرپرست خانواده، مقدار زمین زیرکشت و آنچه بعنوان مالیات می‌پرداختند در این گزارش ضبط بود و قسمتی از آن بنام قانون نامه بود که مالیاتهای سنتی و قدیمی ومالیاتهای اسلامی که از سنجاق می‌بایست جمع آوری شود و پرداخت آنها و همچنین تعهدات رعایا و بخصوص آنچه تیمارداران مجاز بدریافت آن بودندرا مشخص می‌کرد. دولت عثمانی باگنجاندن حقوق رعایا دردستک بیجک ولایتی و حمایت از آنان قدرت خودرا محفوظ می‌داشت و اجرا می‌کرد. گزارش دوّم که خلاصه اوّلی بود کلّیه تیمارداران سنجاق و تاریخچه آن و اینکه آن تیمار سابق به چه شخصی تفویض شده بود و وظایف و تعهدات نظامی اورا معین می‌کرد و تعداد دهات هرسنجاق و مالیات و درآمدهای آنها را شامل می‌شد که نسخه‌ای از گزارش دوّمی در بیگلربیگی که فرمانداری نظامی بود نگاهداری می‌شد و هرتغییری از قبیل مرگ تیماردار پیش می‌آمد در آن جا منعکس می‌گردید و بدینوسیله تعداد نفرات و سایر مشخصات برای فرمانده

معلوم بود. برای برقراری تیمار ذیعلاقه اوّل باید از سنجاق بیگ یا مقام بالاتر گواهی بگیرد که استحقاق دریافت را تیمار دارد و این گواهی با تقاضای او پس از صدور فرمانی بنام سلطان بجریان می‌افتاد و تأئید براین بود که شخص بتواند تیماردار باشد. و همچنین مقدار تیماری که می‌توانست داشته باشد معلوم می‌گردید. پس از آن با مراجعه به آمار فرمانده سنجاق که همیشه نشان می‌داد تیماری که درنتیجه مرگ یا هراتفاق دیگر آزاد شده است اگر درآمد و شرایط آن باوضع متقاضی تطبیق می‌کرد فرمانده به آن شخص اطلاع می‌داد و سلطان واگذاری آن تیماررا دستور می‌داد. این ترتیب متداوّل بدست آوردن تیمار بود، ولی پیش از سلیمان بسیاری از تیمارها فقط با موافقت فرمانده واگذار شده بود و بدینجهت سوءاستفاده های بسیاری هم شده بود. ازجمله بسیاری از رعایا به صنف عسکری درآمده بودند. سلیمان فاتح دستور بررسی کامل و تجدید نظر تیمارها را داد ولی با تمام مساعی که بکار برده شد بازهم سوءاستفاده ادامه داشت.

تیمارها ازلحاظ ارزش درآمد بین بیست هزار یا یکصد هزار آقچه ارزش داشت. (درقرون ۱۵ و ۱۶ هردوکا که واحد پول اروپائی بود بین ۵۰ تا ۶۰ آقچه بود) و داشتن تیماررا زعامت و دارنده را زعیم (سرپرست) می‌خواندند که افسران بلند پایه و معمولاً معاون سنجاق بیگ‌ها بودند. حصه‌ای که بیش از یکصد هزارآقچه ارزش داشت معمولاً به شخص مهمی واگذار می‌شد چون ارزش آن برابر یک

ضمن نگاهداری سنجاق برخوردار می‌شد. حصهٔ سنجاق بیگ آلبانی درسال ۱۴۳۱-۱۴۳۲ درآمد فوق العاده زیاد ۲۵۰ هزار آقچه را داشت. حصه هائی هم برای سلطان در نظر گرفته می‌شد تا از درآمد آن هزینه دولت مرکزی و حقوق کارمندان عالیرتبه دستگاه دولت تأمین شود. گاهی ممکن بود حصهٔای هم به شخص حتی بزنی از حرم سلطان واگذار شود ولی همین موارد سبب فساد واز هم پاشیدن سیستم تیمار شد.

تیمار و قدرت جنگی

یکی از فواید تحریر و سیستم تیمار این بود که سلطان همواره از تعداد نفرات جنگی مطلع می‌بود. بررسی تحریر منطقه آرگیری قصردرآلبانی معلوم می‌سازد که سلطان چگونه تعداد نفرات و قدرت نظامی را برآورد می‌کرد و همچنین اطلاعاتی راجع به اشخاصی که تیماردار بودند به دست می‌آورد. در۱۴۳۲ منطقه آرگیری قصر به یکصد و پنجاه و دو تیمار تقسیم شد که برخی از تیمارها به دو یا سه نفر داده شده بود و حصه‌ای را نیز برای تأمین هزینه سنجاق آلبانی اختصاص داده بودند. درآمد حصه ۲۵۰ هزار آقچه در سال بود که متصدی آن باید سی و دو سوار جنگی کاملاً مجهز و دو دست زره و سه دستگاه چادر و یک آشپزخانه صحرائی بدهد. هرسواری خودش زین و برگ و اسلحه خودرا که تیر و کمان و شمشیر و سپر و گرز بود تهیّه می‌کرد. از سی و دو تیماری هفده تا که درآمدی در حدود

۱۲۰۰ آقچه داشتند فقط مخارج خود را از لحاظ اسلحه و لوازم تأمین می‌کردندو آنها که درآمدی حدود ۱۸۵۰ آقچه داشتند یک غلام اضافه همراه می‌بردند و اگر درآمد متوسط ۲۲۵۰ آقچه‌ای بود نفراتی بااسلحه سنگین و یک اسلحه سبک می‌دادند و اگر تیماری بیش از ۳۰۰۰ آقچه درآمد داشت نفرات بیشتری می‌داد.

دردفتر ثبت چنین آمده است که تیمار سنقر که هشت پارچه ده و دو قطعه زمین مزروعی بود ۱۷۱ خانوار داشت که هشت نفر بیوه بودند و ۶ نفر جوان ازدواج نکرده با درآمد ۱۲۶۷۱ آقچه که می‌بایست یکنفر بااسلحه سنگین و ۴ سوار مجهز ویک چادر بدهد.

باتوجّه به این توصیفات منطقهٔ آرگیری قصر موظف بود ۱۳۴ سرباز، ۷ چادر، ۲ زره و یک مطبخ صحرائی به سنجاق بدهد و بدین ترتیب وظیفه هرتیمار به نسبت درآمد افزایش می‌یافت و این سیستم که ازهرجهت منصفانه بود بسلطان قدرت نظامی می‌داد که تا قرن هفدهم دراروپا و خاورمیانه ادامه داشت. محمّد فاتح سی و چهارهزار تیماری دردوره سلطنتش داشت و سلیمان که ایالات غربی را هم تصرف کرده و آنهارا از تیمار معاف داشته بود ۴۰ هزار تیماری دراختیار داشت. از بررسی گروه تیمارداران آرگیری قصر درزمان سلاطین اوّلیه معلوم می‌شود که سه تیماری مسیحی بودند و بقیه تیماریها به اسلام گرویده یا به طبقه رعیت تنزل پیدا کرده بودند. دوازده تیماردار از غلامان سابق بودند. این روش متداولی بود که

اسرای جنگی و غلامان بعد از مدتی توانستند تیمار‌دار شوند. ۱۸ تیماردار آنرا به ارث برده بودند که البته چون جزء اموال شخصی نبود مستقیماً به آنها نرسیده بلکه پس از مرگ پدرتیماری به سلطان بازگشته و بعد از انجام روش معمول همان تیماری به پسرانشان واگذار شده بود. تمام اراضی به استثنای موقوفه‌ها و قطعات معدودی که بعنوان ملک شخصی پذیرفته شده بود متعلق به سلطان بود که به تیمارداران واگذار می‌شد و آنان حق داشتند بخشی از درآمد را دربرابر خدماتشان بخود اختصاص بدهند. تیمارهای صنف عسکری دربیشتر موارد به پسران آنها واگذار می‌شد و ارزش آن تیمار براساس زمانی که عسکری فوت شده یا درجنگ کشته شده بود محاسبه می‌شد و پسران معمولاً بعد از پدر تیماردار می‌شدند و کمتر اتفاق می‌افتاد که تیماردار معمولی در صنف عسکری ترقی چشمگیری بکند. درقرن شانزدهم حفظ این روش و جانشین شدن پسران بجای پدر نوعی ثبات و تداوم ایجاد کرده بود.

اداره امور ایالات

تیمارداری که پایه واساس امور اداری و قدرت نظامی بود در ثبات و تداوم دستگاه نقش بزرگی ایفا می‌کرد. امور اداری شبیه دستگاه نظامی بود و اوامر سلطان از طریق بیگلربیگی و سنجاق بیگ و معاونش به تیماری می‌رسد. بیگلربیگ با مقام وزیر و عنوان پاشا از طریق شورا (دیوان) که دستگاهی کوچکتر شبیه دستگاه سلطان در

پایتخت بود، سنجاقهای ایالت را اداره می‌کرد وکارمندان امور مالی ودبیرها و دستیاران شخصی دررسیدگی و تعیین و واگذاری تیماریها و دعواهای مربوط به عسکریها و جمع آوری مالیات بنمایندگی خزانه‌داری فرامین سلطان را اجرا می‌کردند. قریب یک سوّم درآمد جمع آوری شده در ایالت برای تأمین هزینه تیماریها بود و بقیه برای هزینه دولت مرکزی به سلطان تعلق داشت. بعلاوه مالیات سرانه یا جزیه که از غیرمسلمانها جمع آوری می‌شد به خزانه مرکزی فرستاده می‌شد. بیگلربیگی موظف بود ضمن انجام امور ایالت مالیات گرد آورده را به حکومت مرکزی برساند که معمولاً بیش از مخارج جاری بود، ولی درقرن هفدهم هزینه دولت افزون بردرآمد شده بود و همان وضع مقدمه زوال و سقوط امپراتوری شد.

دردهات تیماریها درجمع آوری مالیات و حفظ امنیت محل و سرکوبی راهزنان نظارت می‌کردند. امنیت و حفظ آرامش برای کشت و زرع که منبع مالیات بود اهمیت بسیار داشت. به این منظور تیماری موظف بود در کار کشاورزان نظارت بکند تا زمین بیشتری را کاشته و از محل خود مهاجرت نکرده و برتعداد آنها بیفزاید و برزگران حق کشت اراضی را بطور ارثی داشته واز این بابت سالیانه ۲۲ آقچه حق الارض برای هر واحد می‌پرداختند و هر واحدی عبارت بود از مقدار زمینی که یک جفت گاو در یک روز شخم بکند که بطور معمول یکربع ایکر (تقریباً ۱۲۰۰ مترمربع) بود. این محاسبه جانشین هفت نوع مالیات جنسی و نقدی از قبیل حمل علوفه و هیزم و بیگاری در زمین

ارباب که در دوره بیزانس معمول بود شده بود. و با اجرای این روش بود که دردوره عثمانی فشار بر برزگران کمتر از زمان بیزانس شده بود و قسمتی هم مربوط به تنظیم روابط و مسؤلیت افراد بود که ازطریق تیماری و روابط او با زارعین مرتب شده بود. هروقت به برزگری ظلم می‌شد او می‌توانست به قاضی و دادگاه مراجعه کند و در مواردی می‌توانستند مستقیماً به سلطان شکایت کنند. لازم است درباره سیستم تیمار و تحریر عثمانی توضیحی بیشتر داده شود. اوّل اینکه این سیستم تداوم و ثبات دستگاه را که بسیار مهّم است فراهم کرده بود و در ضمن این سیستم روش مملکتداری ایرانی بود که در اواسط قرن یازدهم و دوره سلاطین سلجوقی درایران صبغه و رنگ اسلامی بدان داده شده بود و بوسیله سلجوقیان روم به عثمانی‌ها رسیده بود و عثمانی‌ها تا قرن نوزدهم آنرا ادامه دادند.

عقیده عمومی رکود وسکون و عدم پیشرفت جامعه اسلامی را بعلت اعتقاد به سرنوشت و قسمت می‌داند، در صورتیکه تداوم روشها و عدم تغییر در سازمانهای آن جوامع که نشانه محافظه کاری آنها است سبب اصلی عقب ماندگی می‌باشد.

دوّم اینکه باوجود شباهت ظاهری تیمار با فئودالیسم اروپائی، مقایسه آن دو با یکدیگر خطا است. در فئودالیسم حکومت و دولت مرکزی قوی وجود نداشته و امور مردم دردست و بسته به انصاف افرادی بود که هریک خود را فوق دیگری می‌شمرد و طبقات فئودال را تشکیل

می‌دادند. درسیستم عثمانی حکومت قوی هسته مرکزی قدرت و وظیفه اصلی سلطان، اجرای عدالت بود و تیماری مجاز نبود در امور حقوقی شخصاً تصمیم بگیرد. بعلاوه تیماریها در حکومت عثمانی روش بردگی وفئودالی نبودند. از دیگر مختصات سازمان عثمانی که آنها را از فئودالیسم اروپائی مشخص می‌کند روش غلام داری است. غلام برده‌ای بود که برای خدمات عالیه در کاخ و دربار و دولت سلطان تعلیمات عالیه می‌دید. از زمان خلیفه المعتصم (۸۴۲-۸۳۳) غلامها در تاریخ اسلامی جائی مشخص پیدا کردند و عثمانیها مثل بسیاری از کارهای دیگر این رسم را از سلجوقیان روم به ارث بردند. عثمانیها از آغاز کارشان برده داشتند ولی تعلیم آنان برای استفاده بعنوان غلام از زمانی آغاز شد که سازمان جان نثاریها و نظام قرعه کشی که مقررات استفاده از مسیحیان جوان بود ایجاد شد. جان نثاریها دسته برگزیده تعلیم دیده پیاده نظام عثمانی بودند که معروف است اوّلین بار در زمان مراد اوّل ایجاد شد و افراد آن از خمس غنائم و اسرای جنگی بودند که سهم سلطان می‌شد. البته اسرای جنگی نه تعلیم داشتند و نه انضباط و تداوم. برای رفع این مشکل عثمانیها در صدد برآمدند که مسیحیان جوان تبعهٔ خود را مسلمان کرده و آنهارا تعلیم بدهند و هرچند گاه این گردآوری جوانان اجرا می‌شد. این اساس رژیم غلام درعثمانی بود ولی تاریخ صحیح آغاز آن هنوز معلوم نیست. بنظر می‌آید که عثمانیها در ۱۳۹۵ عده‌ای ازاین جوانان راتعلیم می‌داده‌اند.

نظام قرعه کشی و سربازگیری

گردآوری و مسلمان کردن جوانان مسیحی بصورت مالیات، ابتکاری بود که فقط براساس دستور سلطان و بدون سابقه دینی ایجاد شده بود و تعداد نفرات و تکرار گرفتن آنها بسته به احتیاج دولت بود. بعد از لشکرکشیهائی که عده زیادی از سربازان از دست می‌رفت یکی از مواقع این گردآوری بود و گرفتن این افراد بصورت مالیات اضافی برحسب وسعت دهات و تعداد نفرات خانواده و مالیاتی می‌پرداختند اجرا می‌شد، نه براساس افراد بخصوص و بدینجهت منصفانه و قابل تحمل بود و بطور متوسط از هر چهل خانوار یک جوان می‌گرفتند و آنها را از افراد غیر متاهل ، قابل تربیت و سالم که بین ۸ تا ۱۸ سال داشتند انتخاب می‌کردند. (درقرن هفدهم از سنین ۱۵ تا ۲۰ ساله انتخاب می‌کردند). دراوائل فقط از بالکان این جوانان انتخاب می‌شدند. درقرن شانزدهم از جوانان آناتولی هم گرفته می‌شد. جوانان اگر تنها پسر خانواده بودند یا هنر و صنعتی داشتند که دراقتصاد محل مؤثر و مفید بود و یتیمان که تحت سرپرستی خانواده قرار داشتند وکسانی که سالم نبودند معاف می‌شدند.

درقرن شانزدهم هر زمان گردآوری لازم می‌شد جان نثاریها با فرمان سلطان به سنجاقی که مورد نظر بود می‌رفتند و جارچیها درشهر و دهات مردم را خبر می‌کردند و مأمورین محلی و قاضی‌ها و تیمارها جمع می‌شدند و پدران موظف بودند پسران خود را برای معاینه همراه

بیآورندو کشیش محل با اوراق ثبت ولادت حاضر می‌شد. افسر جان نثاریها پسران را می‌دید و اسم و سن و مشخصات خانواده و محل اقامت پسرانی را که انتخاب می‌کرد دردفتری ثبت می‌کرد و از آن دفتر نسخه دوّمی تهیّه می‌کردند. جوانانی که انتخاب شده بودند دردسته جات ۱۰۰ و ۱۵۰ نفری با لباس مخصوص همراه مأمورین جان نثاری و یک نسخه از دفتر به استانبول فرستاد می‌شدند. بعد از جمع شدن نام جوانان با دفاتر تطبیق می‌شد تا مبادا در بین راه برخی از آنها عوض شده باشند، زیرا معروف بود بعضی از پدران پسرخود را از مأمورین می‌خریدند ومأمور بجای آنها اشخاص دیگری را از بین راه بر می‌داشت. بعدها که مزایای افرادی که درخدمت بودند روشن شد عده‌ای سعی می‌کردند با پرداخت پول پسرخود را بدانها بیفزایند. درپایتخت این پسران که بزودی ختنه شده و مسلمان می‌شدند برحسب استعدادشان به چند دسته تقسیم می‌شدند. مشخصات جسمانی و صورت ظاهر اهمیت داشت و بهترین آنها که یکنفر از ده نفر می‌بود برای تعلیم و خدمت در دربار استانبول و آدرنه جدا می‌شدند. به این جوانان بهترین تعلیم و تربیت که در کشورهای اسلامی فراهم بود داده می‌شد و برای رسیدن به بالاترین مقام اداری دستگاه امپراتوری آماده می‌گردیدند و بقیه را بعنوان کارگر به دهات آناتولی و روملی می‌بردند که ضمن کار به اصول اسلام آشنا شده و زبان ترکی بیآموزند. پیشرفت آنها از طرف جان نثاریها پیگیری می‌شد و زمانی که آماده بودند یا احتیاج فوری پیدا می‌شد آنها را به

در زمان محمّد فاتح ۶۰۰۰ نفر و در اوائل سلطنت سلیمان ۸۰۰۰ نفر و در آخر سلطنت او در ۱۵۶۶ دوازده هزار نفر بودند. در ۱۶۰۹ تعداد آنان ۳۷ هزار نفر گزارش شده است. تعداد کمی که برای خدمت در دربار انتخاب شده بودند تحت نظر خواجگان قرار می‌گرفتند که به تعلیم و تربیت آنها می‌کوشیدند. دراوّل قرن شانزدهم سیصد نفر از پسران در قصر آدرنه تحت تعلیم بودند. این دوره بین دوسال تا هشت سال طول می‌کشید و در آخر آن دوره بار دیگر مورد آزمایش قرار می‌گرفتند و برگزیده ترین آنها در قصر توپقاپی که محل اقامت سلطان در استانبول بود تحت تعلیمات بیشتری قرارمی گرفتند. کسانی که درامتحان موفق می‌شدند با درجات بالا در نیروی سوار سلطان بنام سپاهیان دربار منصوب شده و حقوق دریافت می‌کردند. این روش انتخاب کردن و ترفیع و تعلیم دادن درسیستم غلام دربار عثمانی را "چکمه" می‌خواندند. درقرن شانزدهم فاصله این قرعه کشی بین دو تا پنج سال بود و درقرن هفدهم هرهفت یا هشت سال یکبار اجرا می‌شد و معمولاً بعد از تغییر سلطان هم یکبار انجام می‌شد.

اندرون

دردربار توپقاپی (باب عالی) این جوانان برگزیده را برای مشاغل آینده تربیت می‌کردند. درقسمت خدمات داخلی (اندرون) چندین اداره بود که برای خدمات شخصی سلطان اختصاص داشت و

زندگی خصوصی سلطان را دربر می‌گرفت. درقسمت مقدماتی آن که بنام اطاق کوچک و اطاق بزرگ خوانده می‌شد این جوانان را از لحاظ بدنی و فکری آماده می‌کردند. شمار این نوآموزان درنیمه اوّل قرن شانزدهم ششصد یا هفتصد نفر که درمقایسه آن تعداد با مجموع جان نثاریها وسواران که در ۱۵۲۸ دوازده هزار و در ۱۶۰۹ پنجاه وهشت هزارنفر بودند اهمیت این گزینش و تعلیمات آنها ظاهر می‌گردد. دراین قسمت تعلیمات دینی و سنت‌ها به این نو مسلمانان تعلیم داده می‌شد و قرآن و سنت و حدیث می‌آموختند و در عربی و فارسی و ترکی، موسیقی و خط و حساب تعلیم می‌گرفتند و برای اینکه از لحاظ جسمی هم آماده باشند سواری و علوم جنگی، کمانداری و کشتی و بکاربردن سلاح می‌آموختند و بعلاوه برحسب استعداد به آنها کارهای هنری مثل نقاشی، مینیاتور ویا صحافی یاد می‌دادند.

درقسمت خارجی (بیرونی) جوانان پس از گذراندن دوره دو ساله‌اندرون بار دیگر مورد آزمایش قرار می‌گرفتند و بهترین آنان به‌اندرون کاخ یا اطاق بزرگ راه می‌یافتند که در آنجا برای اجرای امور حضوری سلطان تعلیم می‌دیدند. کسانی که انتخاب نشده بودند باحقوق زیاد از دربار به قسمت سواران منتقل می‌شدند و البته درمدت تعلیم علاوه بر تأمین معاش آنها پول جیبی دریافت می‌کردند که باپیشرفت آنها افزوده می‌شد. آنانکه دردربار باقی می‌ماندند براساس ارشدیت و کارآیی که

می‌شد به درجه آقا ترفیع می‌یافتند. آقاها امور دربار را اداره و هدایت می‌کردند و ارشد آنها به حضور سلطان شرفیاب می‌شد واز این طریق در امور مملکت مؤثر بودند. جوانانی که باداشتن سابقه به درجه آقائی ترفیع نمی یافتند درخدمات بیرونی مشغول خدمت می‌شدند. منظور از خدمات بیرونی آنقسمت از امور امپراتوری بود که خارج از کاخ سلطان صورت می‌گرفت.از آنجائیکه هدف دولت عثمانی توسعه سرزمین بود، ناچار بیشتر قسمت خدمات بیرونی امور نظامی بود که عبارت از جان نثاریها، سواران خاصه، توپخانه، گارد دربار، سلاحها، زرادخانه، اصطبل‌ها و مهترها، مرکب ها، شاهین داران و سازندگان سلاح مثل شمشیرسازان بودند. قدرت محمّد فاتح را غلامان دربار تشکیل می‌داد و سازمان غلامها قدرتی در برابر امیران سرحدی بود. محمّد این سازمان را ایجاد کرد که درقانون نامه محمّد دوّم مشخصات هرمقام توضیح داده شد و مقام هرکسی را معلوم ساخت. عده‌ای از آقاها، آقای رکابدار خوانده می‌شدند که همراه سلطان سفر می‌کردند و آقای رکابدار از آن مقام به حکومت ایالات و بعنوان سنجاق بیگ منصوب می‌شد. آقاهائی که مقام پائین تر داشتند معاون سنجاق بیگ می‌شدند و معمولاً همه آنان درآمد زیاد داشتند. به این ترتیب کسانیکه با نظام چکمه انتخاب شده بودند به پایان ترفیع می‌رسیدند و تیمار و غلام بیکدیگر مربوط می‌شد که سازمان دولت را تشکیل می‌داد. تیمار افراد سوار و مأمورین محلی را تأمین می‌کرد و نظام قرعه کشی قسمت‌زیادی از نیروی جنگی و غلامان را فراهم می‌کرد. غلامانی که در دربار تعلیم می‌یافتند بعنوان

حاکم و سنجاق بیگ و معاونین آنها و بقیـــه افرادانـدرون و بـیرون و افسران و افراد نظامی بودند. در۱۴۵۳ محمود پاشا که تعلیمات را در سیستم غلام دیده بود بسمت وزیــر اعظـم بجـای خلیـل چندارلـی انتخاب شد. خلیل از خانواده با نفوذ مذهبی و از اشراف مسلمان بود. از آن زمان تا قرن هیجدهم به استثنای موارد معدودی، غلامان برتمـام دستگاه نظارت داشتند.

لطفی پاشا که یکی از وزیران اعظم سـلیمان قـانونی بـود طـرز کـار سیستم غلام را توضیح می‌دهد و می‌نویسد که در زمان بایزید دوّم به دربار پذیرفته شد و بعد از گذراندن دوره تعلیمات خاصه دوره اطاقها را گذرانده به پیشخدمتی سلطان مفتخر شد. درآغاز سلطنت سلیمان اوّل در ۱۵۱۲ ازاندرون منتقل شد و در یکی از قسمتهای خاص نظـام با حقوق ماهیانه ۵۰ آقچه که برابر حقوق و مقام یک زعیم بود خدمت کرد و بعد از گذراندن چند دوره آقـائی از جملـه شـغل افتخـارآمیز سرنگهبانی کاخ سلطان به سنجاق بیگی ایالت قسـطمونه در آنـاتولی منصوب شد. بعد از چندی بیگلربیگی آناتولی شد کـه مقـامی برابـر وزیر بود و بالاخره در ۱۵۳۹ به مقام وزیر اعظم سلیمان مفتخر گردید. صدراعظم درتمام کارهای دولت بعنوان جانشین خلیفه بود. خلفـای اوّلیه شخصاً امور دیوانی را رسیدگی می‌کردنـد ولـی محمّـد دوّم در اواخر دوره خلافتش رسیدگی بکارهای روزانه مملکت را بعهده وزیر اعظم خود گذاشت ولی دردیوار اطاق شورا که درطبقه دوّم ساختمان توپ قاپی دراستانبول بود سوراخی تعبیـه کـرد کـه می‌توانسـت

مذاکرا ت و بحث‌ها را بشنود و درموارد لزوم در آنها دخــالت بکنـد. خلفای بعد از او این روش را ادامه دادند ولی گاهی ترجیح می‌دادنـد که شخصاً دربحث های شورا حضور یافته و امور دولتـی را مسـتقیماً دردست داشته باشند. جلسات دیوان اعظم درقرن شانزدهم روزهـای شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه شـنبه تشـکیل می‌شـد و در روزهـای یکشنبه و سه شـــنبه تصمیمـات را بـرای تصویـب سـلطان پیشـنهاد می‌کردند. در نیمه دوّم قـرن هفدهـم بیشـتر کارهـای وزیراعظـم در جلسات مشورتی که در محل اقامت رسمی او تشکیل می‌شد صورت می‌گرفت.

امور مملکتی زیرنظر و با راهنمائی وزیراعظم در دیوان انجام می‌شـد. دیوان از افراد برجسته اداری و نظامی و چند نفر از مدیـران متصـدی امور اداری تشکیل می‌شـد کـه متصـدی امورمـالی و دو معـاون او، همچنین قاضی القضات و قضات اصلی روملی و آناتولی وعده‌ای که بنام وزرای گنبد (بمناسبت آنکه جای نشستن آنهـا درزیرگنبـد بـود) نامیده می‌شدند، درآن شرکت داشتند. توجّهی که به افـرادی کـه در شورا شرکت می‌کردند می‌شد بوضوح نشان می‌دهد که سازمان دولت عثمانی بطور کلی ناظر و متشکل به امور نظامی (که متصدیان دولتـی را هم شامل می‌شد) و همچنین مأمورین قضائی و مالی بـوده اسـت. افراد دیگری که در دیوان شرکت می‌کردند متصدیان اسناد دولتـی و مهرداران خلیفه بودند که دراجرای کامل و صحیح بـودن مقـررات و [illegible]

جان نثاریها و رئیس دفتر کل دولتی (رئیس الکتاب) بودند. تصمیم نهائی درکلّیه اموری که دردیوان بحث می‌شد با وزیراعظم بود که گزارش آنها را بعرض سلطان می‌رساند و موافقت و تصویب او را درباره آن تصمیم جلب می‌کرد. اختیارات وزیر اعظم با تفویض مهر صدارت بوسیله سلطان محرز می‌شد و برکناری او با استرداد و پس گرفتن مهر صورت می‌گرفت که آن مهر را می‌شکستند.

سازمان اداری

اجرای تصمیمات دیوان بوسیله سازمان اداری بود که اسناد آن را حفظ می‌کرد. نوشتجات این سازمان بسیار زیاد بود و امور آن از یک مرکز اداره می‌شد. درقرن شانزدهم این سازمان متشکل از دو قسمت بود که یکی به امور دیوانی و دیگری به امور مالی می‌پرداخت اموردیوانی در سه اداره متمرکز بود. اوّلی دفتر دیوان که با تهیّه و تنظیم و صدور و انتشار فرمانهائی که مربوط به امور مالی نمی شد، تهیّه نامه و اوراق مربوط به امور خارجه مثل عهد نامه‌ها و کاپیتولاسیون (در دولتهای اروپائی برابر این نهاد دبیرخانه نامیده می‌شد) بود دو دفتر دیگر مربوط به کارگزینی و پرسنل بود. انتصاب وزراء، قضات و حکام ولایات که والی و سنجاق بیگها بودند و همچنین اسناد واگذاری نیمارها را تهیّه و تصدی می‌کردند. درحقیقت انتصابات در کلّیه امور دولتی نظامی، دفتری و دینی از طریق این دو دفتر انجام می‌شد که رئیس کل این سازمان رئیس الکتاب نام داشت

که در اواخر قرن هفدهم ناظر بر روابط خارجی هم بود تا در قرن نوزدهم که وزیر امور خارجه خوانده شد. تعداد ادارات امور مالی بسیار زیاد بودند که در اواخر قرن هجدهم به ۲۵ می‌رسید. این ادارات موظف به رسیدگی امور مربوط به در آمد و هزینه بودند. در آمدها بطور کلی بوسیله متصدیان امور مذهبی و مالیات و آنچه که از فرماندارها می‌رسید جمع آوری می‌شد و هزینه بیشتر حقوقها و آنچه را که برای دفاع ملی لازم بود تأمین می‌کرد. این نهاد بوسیله متصدی امور مالی و دو معاونش اداره می‌شد و رئیس الکتاب ریاست بر کارمندان اداری داشت. در لشکرکشیها بسیاری از کارمندان اداری و متصدیان امور دیوانی و امورمالی برای انجام فوری نوشتجات مربوط به جنگ همراه ارتش می‌رفتند و کارهای مرکز بعهده معاونین که در پایتخت می‌ماندند واگذار می‌شد. این ترتیب بخصوص در موقعیکه وزیر اعظم بعنوان فرمانده کل قوا برای نظارت در پیشرفت جنگ می‌رفت اجرا می‌شد. پس از نیمه قرن شانزدهم بطور کلی سلطان از حضور در جنگها خودداری می‌کرد.

برخلاف سیستم غلام، اعضای سازمان اداری درزمان سلطان سلیمان اشخاصی بودند که مسلمان زائیده شده بودند و رفته رفته پسران و بستگان آنان بعد از مدتی کارآموزی زیرنظر دبیران جای آنها را می‌گرفتند و شباهت بسیاری به سازمان اصناف اروپائی داشت و روابط شاگرد و استادی جاری بود. دراوائل نوجوانی به شاگردان

رموز شغل را که طرز تهیّه اسناد و مدارک و نامه های رسـمی اداری متداول بود می‌آموختند. دردوره کارآموزی صبحها در دفـتر مشـغول بودند و بعد ازظهـر در مسـجدهای اسـتانبول بـه آمـوزش تعلیمـات اسلامی مشغول می‌شدند تا مسلمانی کامل بشـوند. مراحـل مختلـف کارآموزی بوسیله دبیران و متصدیان که همه زیرنظر رئیس دفـتر کـه حاجی خان خوانده می‌شد انجام می‌گرفت و اینان ردهٔ بالای دسـتگاه اداری عثمانی را تشکیل می‌دادند. عده‌ای که زیردست حـاجی خـان بودند تمام عمر بدان کار ادامه می‌دادند، مگر حاجی خان آنهارا بکـار دیگری برگزیند یا تخصصی ویا اطلاعی از خود نشان می‌دادند. ولـی کارمند دفتر پس از یکی دو سال به دفتر دیگری منتقل می‌شـد. ایـن سیستم تربیت کارمندان اداری مثل سازمان دولتـی عثمـانی ریشـه از سنت قدیمی مدیریت و دولتمداری ایران داشت که با تحولاتی که در روش اسلامی ایجاد شده بود بهترین سیستم شده بود.

نظام قضائی

یکی دیگر از وظایف اصلی دیوان سلطان برقراری عـدل و داد بـود. یکی از وظایف سنتی دولتهای خاورمیانه خواه پیش و خـواه بعـد از اسلام نظارت دراجرای عدالت درسرتاسـر آنکشـورها بـود و بـرج عدالت نشانه و مظهر آن به شمار می‌رفت و آن برج مرتفعی بـود کـه ظاهراً سلطان و امیر از فراز آن می‌توانست هرآنچه می‌گذشت ببینـد و

ظلم و ستم مأمورین دولتی را کنترل کند. مأمور ستمکار دستگیر و مجازات می‌شد و جور او تبدیل به عدل می‌گردید. طرز عمل سلاطین عثمانی سعی در اجرای این سنت قدیمی بود و ساختن برج عدالت در کاخ توپ قاپی (دروازه توپ خانه) بدینمنظور بود. درروزهای خاصی که برای شنیدن شکایات بار عام داده می‌شد هرکس می‌توانست دامن سلطان را بگیرد و داد خواهی بکند. اجرای این روش برای جلوگیری از سوءاستفاده کارمندانی بود که از سمت خود در انجام وظیفه‌ای که بعهده داشتند سوءاستفاده کرده و مورد باز خواست قرار می‌گرفتند تا مجازات بشوند و مانع ظلم شده عدالت برقرار گردد. اجرای عدالت بنام سلطان بوسیله وزیر اعظم در دیوان صورت می‌گرفت و قاضی القضات آناتولی و روملی به آنچه مربوط به قوانین دینی و فقه می‌شد رأی می‌دادند. قاضی القضات ریاست عالیه برعلمای روحانی داشت. درقرن شانزدهم شیخ الاسلام شخصیتی که خارج از حوزه علما بود برقاضی القضات برتری یافت. انتخاب او بمنظور نظارت جامع و کلی تر در اجرای قوانین مذهبی بود ودر واقع او مقام مستقل قضائی بود مثل دیوان تمیز که از هرنوع فشار اداری و غیراداری مصون بود. شیخ الاسلام رفته رفته از طریق نصب قاضی و کارمندان آنها درسرتاسر کشور سازمان علما را تحت نظارت خود در آورد و با اینکه قدرت واقعی شیخ الاسلام توسعه یافت در دیوان سلطان برای او جایگاه خاصی درنظرگرفته نشد و فقط در مواقع استثنائی که امور غیرعادی مورد رسیدگی بود دیوان او را دعوت بشرکت در مذاکرات می‌کرد. ابوسعود شیخ الاسلام زمان

سلیمان قانونی نمونه‌ای از مقام و شغل شیخ الاسلام است. او در ۱۴۹۰ متولد شده و در مسجد آموزش یافته بود. بعد از پایان تحصیل به تدریس مشغول شد و پس از چندی در مدرسه عالی مذهبی که در مسجد محمّد فاتح در استانبول بود تدریس می‌کرد. در۱۵۳۳ بعنوان قاضی انتخاب شد و در بروسه و استانبول این سمت را داشت. در۱۵۳۷ رئیس قضات روملی بود . در۱۵۴۵ بعنوان شیخ الاسلام منصوب شد و تا زمان مرگش ۱۵۷۴ دراین مقام باقی بود.

آنچه درباره سازمان سیاسی عثمانی دراین رساله تاکنون توضیح داده شده نمونه‌ای از جامعه اسلامی است که مورد نظر نصیرالدین طوسی بود. عسکری‌ها که طبقه موجه و برتر بودند امور نظامی را موظف بودند و سازمان اداری و طریقِه اجرای امور مذهبی دراجتماع عثمانی برابر با دو طبقه‌ای که طوسی پیشنهاد می‌کند بود که بنام مردان شمشیر و مردان قلم خوانده شده‌اند. رعایا شامل پیشه وران و اصناف بودند که مشاغل بازرگانی وکشاورزی را در بر می‌گرفت. در طول دویست سال از آغاز سلسلهٔ عثمانی تا سلطنت سلیمان قانونی که جامعه عثمانی پیچیده ترشد و توسعه یافت و جامعتر شد، درسازمان عثمانی فقط دو تغییر اساسی صورت گرفت.

یکی اسلامی کردن عسکری بود، وقتی تیمارداری که اساس تشکیلات عسکری بود دیگر به مسیحی‌ها داده نشد و همه به اسلام گرویده بودند. تیمارداران و کارمندان دولت و علما و غلامان دربار

خواه با تولّد و خواه به میل خود مسلمان شده بودند و هیچیک از این دو دسته مزیتی بر دیگری نداشت. دربرابر، رعایا که متشکل از مسلمان و غیرمسلمان بودند و تفاوت اساسی آنها پرداخت جزیه از طرف غیرمسلمانان بود. تفاوت دیگر این بود که رعایا براساس آئین و مذهب رسماً از یکدیگر مشخص شده بودند و هریک را ملت می‌خواندند. درخاورمیانه پیش از نوسازیها و تقسیم به کشورها و ایجاد دولتها، افراد از طریق دین و مذهب و آئین شناسائی می‌شدند. ملت‌ها عبارت بودند از یونانیهای مسیحی، ارمنی های مسیحی و یهودیها. هرملت سازمان مستقلی برهبری روحانیون خود داشتند. ارتباط افراد با دولت مرکزی از طریق سازمان ملت خودشان بود که درضمن سایر امور موظف به تعیین مقدار مالیات و گردآوری آن و شرایط تحصیل در مدارس خودشان و امور حقوقی افراد بخصوص درمورد احوال شخصیه از قبیل ازدواج، طلاق وارث بعهده سازمان ملت‌ها بود. مسلمانها ملتی جدا محسوب نمی شدند و صرفاً پیروان حضرت محمّد بودند. رعایای مسلمان اگر چه از لحاظ سیاسی، ، نظامی یا مالی وضع خاصی مثل عسکریها نداشتند، با اینحال خود را برتر و بهتر از رعایای غیر مسلمان می‌دانستند و هم دینی باسلطان و موفقیّت های عثمانی آنها را از کفّار مشخص می‌ساخت. تغییر کلی دیگر که درسازمان عثمانی پیش آمد جریان دو جانبه‌ای بود که طبقه عسکری را تقسیم و در مقابل هم قرار داد. تا زمان سلیمان عسکریها مردمانی بودند که با وظایف مشخص نظامی، اداری و مذهبی درخدمت سلطان بودند. قسمت اداری و مذهبی آن با طبقه اوّل

جامعه‌ای که خواجه طوسی در اخلاق ناصری بنام اهـل قلـم تشـریح می‌کند تطبیق مینماید. او دبیران، قضات و معلمین را در یـک دسـته قرار داده است. در جامعه اسلامی پیـش از عثمـانی و حتـی اوائـل عثمانی ، علما و دبیران بطور مشخص از هم جدا نبودنـد. در اوائـل دوره عثمانی علما متصدی هردو کار دبـیران و انجـام امـور مذهبـی بودند و با پیشرفت زمان و تخصصی شدن و دولتی شدن کارهـا ایـن دو از هم فاصلـه یافتـه و مشـخص شـدند و هرکـدام از دسـتجات جداگانه به تحصیلات اختصاصی خود پرداختند و رفته رفته هررشـته در خانواده بصورت ارثی درآمد. پسران پا جای پای پدران گذاشـتند و جامعه هم آنرا تشویق می‌کرد. معروف بود "پسری کـه شـبیه پـدر باشد نا درستی نمی کند" این روش درهرسه رشـته پیـش آمـد و در کارهای دینی آشکارتر بود. دربین اداریها کمتر از آن دیـده می‌شـدو در اواخر دوره سلیمان درنظامیان خودنمائی می‌کرد. تغییر در انتخاب افراد دررشته نظامی لطمه شدیدی به سیستم غلام بود که قبلاً توضیح داده شد. نظام قرعه کشی، تعلیمات درباری افـراد را بـرای خدمـت بسلطان که بالاترین هدف بود آماده می‌ساخت. وقتی افـراد عالیرتبـه نظامی درصدد تأمین مقام و جا برای پسرشان برآمدند در واقع هـدف اساسی را که ستون قائم دولت بود سست می‌ساخت و مقـام اهمیـت خانـواده و بسـتگان، مهمـتر و بالاتـراز سلطان قرار می‌گرفـت. بـا ایجاد این تحول دربین عسکری‌ها طبقه حاکمه جامعـه را بـدو دسـته تقسیم کرد و آنچه این دو را از هم مشخص می‌کرد تحصیل و دانـش بود. آنها که برای دست یابی به مشاغل موفق بـه تحصیـلات عـالی

می‌شدند در بین عسکریها طبقه روشنفکری را بوجود آورد که خود را عثمانی کامل می‌شمردند. در اینجا منظور از کلمه عثمانی فقط سلسله سلطنتی نیست بلکه منظور معرفی فرهنگ خاصی است که باتحصیلات لازم و دست یابی به تخصص، مشاغلی را منحصر بخود کرده بودند و این عثمانیها عده معدودی از طبقه عسکری بودند که فقط خود را شایسته این نام می‌دانستند. عثمانی بودن مستلزم سه شرط بود: در خدمت دولت بودن، درخدمت دین بودن و روش عثمانی را شناختن. خدمت دولت داشتن مقامی دولتی بود که برای فرد وضع اجتماعی فراتر از عسکری ایجاد می‌کرد؛ خدمت به دین با مسلمان بودن عملی می‌شد و شیوهٔ عثمانی عبارت از تسلط کامل به سنت والای اسلامی و تسلط کامل به زبان ترکی بود (که دانستن زبان عربی و فارسی را لازم داشت) تا بتوان در اجتماع با استفاده از وسیله زبان آداب و رسوم سنن ملی را بیان کرد.

حرکت اجتماعی

درعثمانی طبقات اجتماعی محدود نبود و مانعی درگذشتن از آنها وجود نداشت و برای آنان که علاقه به عثمانی بودن داشتند راهها باز بود. افراد غیرمسلمان که پائین تر از طبقه عسکری بودند اگر می‌خواستند عثمانی بشوند اوّل بایستی اسلام را بپذیرند و سپس با تحصیل و دانش از طبقه رعایا به یکی از سه قسمت عسکری داخل شوند که از طریق نظام قرعه کشی انجام می‌شد. رسیدن به این هدف

مشکل نبود نوجوانی که درنظام قرعه کشی انتخاب شده بود مسلمان می‌شد و اگر بخت با او یاری می‌کرد بخدمت در دربار انتخاب می‌شد و جائی در دستگاه نظامی دربار پیدا می‌کرد و درشمار دسته برگزیده عثمانی در می‌آمد. اگر موفق نبود جان نثاری و عسکری می‌شد. البته برای جوان مسلمان که از طبقه رعایا بود این کار هم ساده بود هم مشکل: زیرا او که مسلمان بود مشکل مذهبی نداشت فقط باید راه ترقی را به پیماید ولی ترقی کردن برای مسلمان مشکلتر از جوان نظام قرعه کشی بود زیرا بچه مسلمان باید یک حامی عثمانی پیدا کند که تحصیل صحیح را برای او ممکن سازد. وارد شدن به طبقه عسکری از راه داوطلب شدن آسان بود و شرکت درجنگ هم باامید نشان دادن جسارت و مورد توجّه قرارگرفتن بود تا بتواند تیماری بدست بیآورد. پسران افراد برگزیده عثمانی از هرجهت از دیگران جلوتر بودند. پدرانشان درتحصیل آنها مراقبت کرده از طریق ارتباط های لازم راه یک مقام عثمانی را برای پسرش تأمین می‌کرد و پسران طبقه عسکری عموماً درطبقه عسکری محسوب می‌شدند و برای عثمانی برگزیده شدن باید به تحصیل دانش می‌پرداختند. شواهد نشان می‌دهد که طبقه برگزیده و روشنفکر عثمانی از خودش تغذیه می‌شد و از افراد همان طبقه توسعه می‌یافت. این وضع در دوره پس از سلیمان آشکارتراست.

فصل سوّم

بعد از سلیمان

دولت عثمانی بعد از سلطنت سلیمان بعنوان بزرگترین قدرت اسلامی با رویه خاص که بعنوان غازی ایجاد شده بود از همه جهت آماده توسعه و موفقیّت بود. بعلاوه در مناطق مختلف وضع خاصی موفقیّتهای عثمانی را کمک می‌کرد. در این زمان روسیه، شمال آفریقا و مدیترانه بیش از پیش مورد توجّه و علاقه عثمانی قرار گرفته بود. ولی درهر دوره بهای موفقیّت گرانتر از دفعه پیش بود و دست آخر موفقیّت‌ها متوقف شد. برای جامعه ای که هدف سازمان و تشکیلات آن براساس توسعه و فتح پایه ریزی شده بود شکست و عدم موفقیّت اثر بسیار ناگواری داشت. در ۱۶۰۳ نویسنده انگلیسی ریچارد نولز امپراتوری عثمانی را "خوف وترور فعلی جهان" معرفی می‌کند ودر نیمه دوّم قرن نوزدهم نیکلای دوّم تزار روسیه آنرا مریض محتضر و "مرد بیمار اروپا" می‌نامد. در ۱۵۳۰ که عثمانی مواجه باخطر مسکوی شد هیچیک از آثار بیماری که بعدها منجر به اظهارنظر تزار شد دیده نمی شد. رابطه عثمانی با گراندوک مسکوی در آن زمان خوب بود و

رابطه خراجگزاری با کریمه که در ۱۴۷۵ برقرار شده بـود در رابطـه بین مسکو و عثمانی تأثیری نداشت و در ۱۴۹۲ روسیه توانسـته بـود حق بازرگانی آزاد در خاک عثمانی را بدست بیـآورد. در ۱۵۳۰ کـه روسیه درصدد توسعه قدرتش در تمام حوضه رود ولگا برآمد عثمانی نگران شد و این نگرانی وقتی واقعیـت یـافت کـه سـلیمان مشـغول تصرف ملداوی در خاور دریای سیاه بود. ایوان پنجم (۱۵۸۴-۱۵۳۳) فرمانروای مسکوی برعلیه خانان ضعیف تاتار درناحیه ولگا پیش رفت و در ۱۵۵۲ غازان و در ۱۵۵۶ هشترخان را تصـرف کـرد. در نتیجـه سلطه مسکو راه زیارتی و بازرگانی از هشترخان بطـرف شـمال و راه بازرگانی مردم مسلمان محلی و حکام مسلمان بخـارا و سـمرقند در ترکستان بسته شد و آنان از سلطان عثمانی پیشـوای مسـلمین کمـک خواستند تا جلو کفّار متجاوز را بگیرد. در استانبول دسـتگاه دیوانـی برای پاسخ به تقاضای مسلمین به مشورت نشست. دولتگـرای، خـان کریمه پیشنهاد کرد که هرچه زودتر به مسکو حمله بکنند. اگرچه این پیشنهاد بنظر گستاخ و جـاه طلبانـه می‌آمـد ولـی تاتارهـای کریمـه درگذشته آنرا تجربه کرده و مسکو را غارت کرده بودند. بنـا برایـن غیرعملی نبود چون از نظر جنگی تاتارها برای عثمانی اهمیت داشـتند نظر آنها در دیوان مورد بررسی قـرار گرفـت. وزیراعظـم صوقللـی پیشنهاد دیگری داد در نتیجه تصمیم گرفته شد که به هشترخان حملـه کرده و نهری میان رود دون و ولگا حفر نمایند تا راه آبـی از دریـای سیاه به دریای خزر ایجاد شود. اگر این نقشه عملی می‌شـد نـه تنهـا

حوضهٔ ولگا بروی روسها بسته می‌شد، عثمانیها می‌توانستند به گرجستان و ققفاز دست یافته و ایران را مورد تهدید قرار دهند.

طرح ایجاد نهر اگرچه از نظر نظامی ممکن بود ولی تأمین احتیاجات، ابزار و نفر برای اجرای آن کارساده ای نبود. ده هزارنفر مرد جنگی و سه هزار تاتار و شش هزار کارگر از کریمه در ژوئن ۱۵۶۹ اعزام شدند و در اواخر اوت حفرنهر پره ولو که کوتاهترین فاصله بین دون و ولگا بود آغاز شد. ولی آن کار را متوقف کردند زیرا فرمانده نظامی عثمانی تصمیم گرفت پیش از رسیدن زمستان به هشترخان حمله کند. آن حمله هم موفقیّتی نیافت و نفرات باروحیه ضعیف به آزوف عقب نشینی کردند. زمستان خسارت زیادی پیش آورد. تعداد زیادی از افراد مردند و مقداری از لوازم از جمله توپها را ناچار شدند بجا بگذارند و یقین حاصل شد که عثمانیها نخواهند توانست دراین سرزمین نا مأنوس و مشکل باچنان فاصله زیاد از مرکز خود با روسها بجنگند. سلطان عثمانی از روسیه منصرف شد و مقاومت و جنگ آنجا را به خان کریمه واگذار کرد و از آن پس مدیترانه و شمال آفریقا مورد نظر قرارگرفت.

درگیری درشمال افریقا

درهمان سال ۱۵۳۰ که تهدید مسکو پیش آمد عثمانیها با علاقه زیاد متوّجه شمال آفریقا شدند زیرا مصر را در ۱۵۱۷ گرفته و از آن پایگاه

بطرف غرب توجّه یافته بودند. بدینجهت کمکهای نظامی به مسلمانان شمال آفریقا می‌کردند که برعلیه مسیحیان می‌جنگیدند. ارشد این غازیهای دریائی خیرالدین باربا روسا (ریش قرمز) بود. زمانیکه شارل پنجم هابسبورگ سیاست پیشرفت در اروپای مرکزی را تغییر داد و توسعه قدرت در مدیترانه را هدف قرار داد سلطان سلیمان هم به تقویت نیروی دریائی خود پرداخت و خیرالدین را در ۱۵۳۴ فرمانده کل نیروی دریائی عثمانی کرد. خیرالدین توانست در بازنان مسلمانان را زیرنفوذ عثمانی درآورد و درنتیجه شمال آفریقا و مدیترانه غربی میدان مبارزه مسلمانان و مسیحیان و قدرت نمائی عثمانی و هابسبورگ شد که درخشکی هم تلاقی داشتند. هابسبورگ در این مبارزه یک جبهه دفاعی از سیسیل تا تونس ایجاد کرد که شهرها و قلعه‌های تریپولی و تونس را شامل می‌شد. عثمانی‌ها درآن خط رخنُه کرده تریپولی را در ۱۵۵۱ تصرف کردند و نیروی دریائی هابسبورگ را در ۱۵۶۰ شکست دادند. آخرین سعی سلطان سلیمان یکسال پیش از مرگش در مالت بود که به شکست انجامید. در۱۵۶۵ جانشین او سلیم دوّم سیاست ادامه جنگ مدیترانه را دنبال کرد و یکی از سرسپردگان وزیر اعظم محمّد صوقللی پاشا بعنوان حاکم الجزایر منصوب شد. حاکم مزبور و دولت مرکزی عثمانی شورش مسلمانان موریسکو در غرناطه (اسپانیا) و قیام پرتستانها را در هلند با علاقه و دقت زیرنظر داشتند.

اسنادی که دردست است نشان می‌دهد عثمانیها از مشکلاتی که هابسبورگ‌ها و مسلمانان در اسپانیا داشتند وهمچنین از آنچه در میان پرتستانهای هلند می‌گذشت بخوبی مطلع بودند و این نشانه توجّه و وسعت اطلاعات آنها درباره امور سیاسی اروپا است. این اطلاعات از منابع مختلف به آنها می‌رسید که سفرای مقیم استانبول یکی از آن منابع بودند. بعلاوه ناراضیهائی که به عثمانی پناه می‌بردند، بازرگانان خارجی و مسافرین و در مورد اهالی موریسکو مستقیماً از خودشان خبر می‌دادند. عثمانیها با اطلاع از این مسایل مذهبی سیاست خود را با آن تطبیق می‌دادند. قبلاً هم لوتریها وکالوینیستها را در اروپای مرکزی تشویق و پشتبانی کرده بودند و حالا نوبت موریسکویها و پرتستانهای هلند بود وبا پشتیبانی از این اختلافات مذهبی بین عیسویان برای خود متحدینی تحصیل می‌کردند.

سلیم دوّم به مسلمانان مقیم غرناطه پیامهای محبت آمیز فرستاد ولی نتوانست برای آنها بمقدار کافی سلاحهای لازم را بفرستد زیرا دو هدف که موفقیّت در آنها فوری و حتمی تر بود داشت که مقدم برمسلمان کردن اسپانیا بود. این دو هدف یکی جزیره قبرس و دیگری تونس بود. درژانویه ۱۵۷۰ تونس را قوای عثمانی گرفت و تمام سعی خود را متوجّه قبرس کرد که از سال ۱۴۸۹ در اختیار ونیزیها بود و پایگاه مسیحیان برعلیه قوای عثمانی و خط ارتباطی با مصر شده بود. دزدان دریائی هم مزاحم زوار و حجاج مسلمان در مدیترانه بودند. سلیم در ژوئیه ۱۵۷۰ به قبرس حمله کرد و نیکوزیا

در سپتامبر و فاماگوستا در ماه اوت سال بعد سقوط کرد. هابسبورگها که سرگرم شورش درغرناطه و قیام پرتستانهای هلند بودند نمی توانستند کمک مؤثری برای نیروی دریائی و متحدین مسیحی خود باشند.

دون ژوان اتریش موریسکو ها(مسلمانان اسپانیا) را درپائیز ۱۵۷۰ شکست داد و هابسبورگها بار دیگر فراغتی برای مقابله با خطر و تهدید عثمانی پیدا کردند. پاپ دون ژوان را بعنوان فرمانده نیروی دریائی اتحادیه مسیحیان (اسپانیا ، ونیز وجنوا) برای مقابله دز برابر پیشرفت عثمانی برگزید. در هفتم اکتبر ۱۵۷۱ جنگ دریائی در ساحل شهر یونانی لپانت روی داد که آخرین و بزرگترین جنگ دریائی کشتیهای بادبانی و پاروئی در تاریخ اروپا بود و مسیحیان موفقیّت کامل یافتند. تمام مسیحیان خوشحال شدند. تاریخ نویسان اروپائی جنگ لپانت را که شکست ناپذیری عثمانی را برهم زد نقطه عطف تاریخ مدیترانه می‌دانند ولی عثمانیها با این شکست از بین نرفته بودند و همچنان قدرت دریائی مهمی به شمار می‌رفتند. سلیم دوّم برای بازسازی نیروی دریائی از تمام وسائل امپراتوری بخصوص از متخصصین کشتی سازی و ناویان الجزایر استفاده کرد. در ۱۵۷۳ که ونیزیها برای تصرف قبرس نیرو فرستادند با کشتیهای مجهز عثمانی روبرو شده و بُازگشتند. ونیز که از جنگ خسارت مالی بسیار دیده بود ناچار به امضای پیمان صلح شد و فتح قبرس از طرف عثمانی را پذیرفت.

اسپانیا که کمتر از ونیز نگران بازرگانی بود و بیشتر به پیشرفت مسیحیت توجّه داشت در شمال آفریقا بمقابله با عثمانی برآمد و در ۱۵۷۳ دون ژوان تونس را باز پس گرفت. عثمانی بار دیگر سال بعد تونس را تصرف کرد و خبر این موفقیّت را درجهان اسلام برای بازیابی قدرت و اهمیت جنگجوئی عثمانی و غازی بطور بسیار برجسته ای منتشرکردند تا لطمه ای که شکست لپانت زده بود جبران شود. عثمانیها سیستم سنجاق و تیمار را در شمال آفریقا بر قرار کرده و هدف و توسعه بطرف غرب را دنبال کردند و مراد سوّم (۱۵۷۴-۱۵۹۵) جانشین سلیم دوّم این هدف را رسماً اعلام کرد و حکام مسلمان محلی را برای دست یابی فوری به مراکش تقویت کرد و آنان در ۱۵۷۶ سلطان فاس را برکنار کرده و خطبه بنام مراد خواندند و سکه بنام او ضرب شد که دو نشانه حاکمیت در جهان اسلام بود.

موفقیّت عثمانیها در مراکش پرتغالیها را هراسانید زیرا فاصله بین شبه جزیره ایبری با عثمانی فقط ترعه جبل الطارق مانده بود. فیلیپ دوّم پادشاه اسپانیا که گرفتار بی پولی بود درصدد برآمد با عثمانی کنار بیآید تا بتواند حساب خودش را با انگلستان روشن کند. مراد سوّم به امید اینکه جای پائی درشبه جزیره ایبری بدست آورده و از مقام قدرت موافقتنامه ای را تحمیل کند اعلام موافقت را بطفره می گذرانید.

دون سباستیان پادشاه پرتغال بعنوان مسیحی ضد عثمانی برای آزاد کردن مراکش جلو افتاد در ۴ اوت ۱۵۷۸ جنگی در الکازار درگرفت که نتیجه ناگواری داشت زیرا دون سباستیان پرتغال و سلطان مراکش که مورد حمایت عثمانی بود و همچنین سلطان برکنار شده فاس هر سه درجنگ کشته شدند. فیلیپ پادشاه اسپانیا که نمیخواست درگیر معرکه مراکش بشود میدان را به عثمانی واگذاشت و پیمان صلحی بین فیلیپ و عثمانیها در اوت ۱۵۸۰ امضاء شد. وقتی اسروز به این وقایع می‌نگریم جنگ الکازار و صلح ۱۵۸۰ در رابطه بین عثمانی و هابسبورگ ودر وضع تاریخی مسلمانان و مسیحیان درغرب مدیترانه سرنوشت ساز بود. پس از آن تاریخ مراکش بصورت منطقه حایل بین دو فرهنگ و تمدن درآمد. آفریقای شمالی در اسلام باقیماند و شبه جزیره ایبری با باریکه راه آبی جبل الطارق مسیحی ماند که بعد از اخراج مسلمانان از اسپانیا در ۱۶۰۷، از دخالت مسلمانان و حمله عثمانی فارغ ماند. فیلیپ دوّم با راحتی خیال توانست به عملیات خود برضد انگلستان و پرتغال دست بزند و عثمانیها اشتغال خاطر و گرفتاریهای خود را درشرق داشتند.

اختلاف درشرق

عثمانیها همواره مخالف ایجاد دولتی قوی در شرق کشورخود بودند و بهمان جهت بایزید اوّل باتیمور لنگ درگیرشد، محمّد فاتح، اوزون حسن را شکست داد. سلطان سلیم اوّل و سلیمان در جنگهای

طولانی باصفویه درگیری داشتند زیرا علاوه برجنبه سیاسی از نظر فلسفی و مذهبی هم تهدیدی محسوب می‌شدند. صفویه هم جنگجو بودند و هم مذهب شیعه را بعنوان سلاحی بکار می‌بردند. تبلیغات وسیعی که از ایران در میان ایلات و عشایر و کشاورزان آناتولی شرقی جاری بود لطمه شدیدی بقدرت و نفوذ عثمانیها در بین عوامل ناراضی می زد. این تبلیغات بوسیله مأمورین شاه ضمن جمع آوری خیرات و مبرات برای تقویت مذهب شیعه انجام می‌شد. ازمشخصات اسلام اینست که در جامعه اسلامی امور اقتصادی - اجتماعی و مسائل سیاسی همه بعنوان مسائل مذهبی پیش کشیده می‌شود و با بکاربردن مذهب درباره آنها اقدام و چاره جوئی می‌شود. بدینجهت اختلاف بین عثمانی و صفویه یک دشمنی سازش ناپذیر بود. نظریه مذهبی و فتوا از طرف شیخ الاسلام برعلیه صفویه صادر می‌شد و بمردم مسلمان عثمانی دلیل و بهانه برای جنگ برعلیه یک کشور مسلمان دیگر می‌داد. معمولاً فتواها بصورت سئوال و جواب صادر می‌شد. نمونه ای از آن چنین بود:

مردم بیدین ایران که لعنت خدا بر آنها باد که درخاک ایران زیر یوغ اولاد شاه اسماعیل زندگی می‌کنند ابوبکر و عمر و عثمان رضی اله عنه خلفای برحق را منکر شده و علی را برحق می‌دانند و پیروان آنان (سه خلیفه اوّلیه را) غیرمسلمان شمرده و آنها را لعن و تکفیر می‌کند و خودرا مسلمانان مؤمن و معتقد می‌دانند و قتل و

کشتن اهل سنت را ثواب و صلاح می‌دانند، آیا سرزمینی که این کفّار ملعون درآن زندگی می‌کنند دارالحرب نیست ؟

پاسخ فتوائی چنین سئوالی بطریقی که تنظیم شده بود جوابی بدینصورت داشت : " آنان کافر هستند و سرزمین آنها دارالحرب است.

برای عثمانیها لشکرکشی به ایران حتی با بهانه مذهبی مشکل بود چه سفر از استانبول تا ایران ماهها طول می‌کشید؛ راهها پرخطر بود و بسیاری بین راه می‌مردند. تمام پیش بینی‌های لازم برای تأمین احتیاجات افراد نظامی هم مانع پیش آمدهای غیرمترقبه نمی شد. تازه درسرزمین ایران هم عثمانیها با مشکلات بسیار روبرو بودند زیرا روش جنگی نظامیان شاه استفاده از سوزاندن مزارع وعقب نشینی بود. فاصله، وضع هوا، احتیاجات نظامی و لزوم بازگشت سریع تیماریها به محل خود برای انجام امور محلی طول مدت لشکرکشی را محدود و کوتاه می‌کرد و موفقیّت بسته بسرعت عمل و دست یابی به نتیجه فوری بود. بعلاوه جان نثاریها در سرزمینهای دور از خانه خود به سر می‌بردند. در ۱۵۱۴ سلیم اوّل در نتیجه فشار آنها نتوانست زمستان را در تبریز بگذراند و در زمان سلیمان هم جان نثاریها تغییری نکرده بودند. بعلاوه اهالی شهرها و دهاتی که تصرف می‌شد بمحض عقب نشینی عثمانیها بطرف صفویه بر می‌گشتند. نتیجه آنکه هرچند لشکرکشی سلیمان به ایران درسالهای ۱۵۳۳ - ۱۵۳۴و ۱۵۴۸-

۱۵۴۹دست یابی و نظارت بر راه بازرگانی را فراهم کرد ولی معلوم ساخت که توسعه به طرف شرق محدود است.

صلح آماسیه در ۱۵۵۵ درموقعیکه عثمانیها توجّه به جای دیگر داشتند جبهه شرق را تثبیت کرد. پس از مرگ شاه طهماسب اوّل در ۱۵۷۶ برسرجانشینی او اختلاف پیش آمد و دستگاه دولتی ایران آشفته شد. این وضع باردیگر توجّه عثمانی را جلب کرد. علت آشفتگی دستگاه رقابت بین دو دسته متنفذ در دولت صفوی بود: یکی ایلات ترکمن که پشتیبانان اصلی صفویه در قرن شانزدهم و ایجاد سلسله سلطنتی بوسیله شاه اسماعیل بودند و دیگر دسته جات نظامی تازه که بیشتر از قفقاز آمده و در دربار نفوذ پیدا کرده بودند. اسماعیل دوّم باپشتیبانی ترکمن‌ها در ۱۵۷۶ بتخت سلطنت نشست رسید و دو سال سلطنت پرآشوب داشت و در آن مدت تمام افرادی را که ممکن بود رقیب پادشاهی او باشند و همچنین بسیاری از رجال مهم کشور را کشت و سعی کرد یک شورش مذهبی در آناتولی علیه عثمانیها برپا کند ولی نقشه اش نگرفت. سیاست مذهبی او در شیروان که مردمان آنجا سنی بودند قیامی برعلیه حاکم شیعی ایجاد کرد که ناچار تقاضای کمک از استانبول کرد.

عثمانیها که اوضاع پراغتشاش ایران را موقع مناسبی برای لشکرکشی و توسعه در ناحیه شرق می‌دیدند به حملات نظامی دست زدند که تا سال ۱۶۳۹ ادامه داشت. در این دوره هدف و برنامه نظامی عثمانی و

روش آن تغییر کلی پیدا کرد و تصمیم گرفت زمینهای بین دریای سیاه و بحرخزر را تصرف کرده و در آنجا پایگاه و استحکامات ایجاد نماید تا سرحدات شرقی خود را مطمئن و بی خطرکرده و امنیت مذهبی در آن منطقه ایجاد و ناحیه بحرخزر را که محصول ابریشم آن زیاد بود تحت اختیار عثمانی درآورد. در این بین اختلاف و درگیری با هابسبورگها در سرحدات اروپائی پیش آمد و توازن سیاست شرق و غرب آنها بهم خورد. از ۱۵۷۸ تا ۱۵۹۰ عثمانیها بیشتر توجّه به قفقاز داشتند و باکمکهای گرانقدر و پر ارزش خان کریمه بنادر بحرخزر و دربند دراختیار عثمانی مانده بود. در ۱۵۷۹ شهر قارص تبدیل به قلعه مستحکم نظامی عثمانی شد و پایگاه عملیات شرق عثمانی گردید و در ناحیه جنوب بفعالیت ادامه داده در۱۵۸۶ بغداد و موصل و تمام بین النهرین بتصرف عثمانی درآمد که درنتیجه شاه عباس اوّل مجبور به صلح شد. قرارداد صلح ۱۵۹۰ برای ایران بسیارگران تمام شد زیرا تبریز و بسیاری نقاط مهم در تصرف عثمانی باقی ماند.

اختلاف درغرب

درنتیجه آرامش موقتی که در جبهه شرق ایجاد شده بود عثمانیها خود را برای پیشرفت بسوی غرب آزاد دیدند و غازیها علی رغم صلح رسمی که از ۱۵۶۸ بین عثمانی و امپراتوری هابسبورگ برقرار بود فعالیت خود را درمناطق مرزی آغاز کردند و در۱۵۹۱ و ۱۵۹۲ به حملات شدید دست زدند ولی حمله نهائی در ژوئن ۱۵۹۳ به یک

یورش همه جانبه در جبهه مجارستان انجامید. درآنجا هم مثل ایران عثمانیها با اختلافات شدیدی که لطمه به قدرت آنها می‌زد مواجه بودند. درمدت سیزده سال نبرد که بعنوان جنگ طولانی معروف شده عثمانی‌ها با تغییرات اوضاع مواجه بودند. مسیحیها مسلح تر از سابق و آزموده و مجرب تر از جنگهای پیشتر شده بودند. هابسبورگها با دادن امتیازهای خاص به مهاجرین ضد عثمانی خط دفاعی محکمی در مرز کرواسی ایجاد کرده بودند و آنان روش خاص خودرا در مبارزه با عثمانی بکار می‌بردند که درنتیجه هابسبورگها مقاومت شدیدتری در مقابل عثمانیها نشان می‌دادند. هابسبورگها نقاط حساس را مستحکم کرده بودند . عثمانیها ناچار به قلاع خود متوسل شده و در نتیجه وضع نامعلوم سرحدی بین اسلام ومسیحیت با یک سلسله قلعه‌های مسلح که جای حملات را گرفته بود مشخص شده بود. درجریان جنگها این قلاع بارها دست بدست می‌گشت و شورش‌های محلی علیه حاکمیت عثمانی در والاکی، ملداوی و ترانسیلوانی و همچنین اقدام مذبوحانه مجارستان برای دست یابی بر این مناطق بی نتیجه ماند. هردوطرف عثمانی و هابسبورگ از جنگهای بی نتیجه خسته شده مشغول مذاکره صلح شدند. در این مذاکرات صلح سلطان نه بعنوان فاتح بلکه بعنوان مساوی شرکت می‌کرد و ناچار بود امتیازات زیادی بدهد و هابسبورگ را بعنوان برابر بپذیرد. بجای خراجی که درطی سیزده سال جنگ با مجارستان پرداخته نشده بود دویست هزار گیلدن پذیرفت و در نوامبر ۱۶۰۶ جنگ سیزده ساله

تعداد زیادی نفرات از دست داد و از لحاظ مالی خزانه عثمانی درفشار زیاد قرارگرفت. فتح وپیروزی که حق مسلم و محرک عثمانی بود این بار بقیمتی گزاف بدست آمد.

توجّه دوباره به شرق

صلح هابسبورگ با عثمانی گران تمام شد ولی ناچار به قبول آن بودند زیرا ایران درشرق قوی شده و به رهبری شاه عباس اوّل جبهه شرق را به خطرانداخته بود. شاه عباس قوای نظامی خودرا تجدید سازمان داده در ۱۶۰۳ آماده جنگ باعثمانی بود. دراوّل اکتبر ۱۶۰۳ شاه عباس به هجوم پرداخت و تبریز را پس گرفت. عثمانیها که بعلت جنگهای دانوب و شورشهای متعدد در ایالات خودشان نمی توانستند ایران را متوقف کنند، پس از پیمان صلح با هابسبورگ بمیدان مبارزه باشاه عباس که قسمت بزرگی از قفقاز را گرفته بود برگشتند. قلعه قارص که بنظر مستحکم می‌آمد بتصرف لشکریان تجدید سازمان شده شاه عباس درآمد. شیعیان محلی و بومی باوجود یکسانی زبان هیچگاه حکومت سنی عثمانی را نپذیرفته بودند و از سازمان مالی و اداری که عثمانیها ایجاد کرده بودند بیزار و باسیستم تیمار و مالیاتهای مربوط به آن مخالف بودند بنا براین عثمانیها ناچار بودند در محیط مخالف که دور از منابع خودشان بود جنگ کنند. دلسرد از نتیجه نبردهای سلطان احمد اوّل درسال ۱۶۱۷ بعد از شکستی که قوای عثمانی در نزدیکی تبریز دید درصدد صلح برآمدند و در سپتامبر

۱۶۱۸ این جنگ طولانی هم به پایان رسید و پیمانی براساس پیمان ۱۵۵۵ آماسیه به امضاء رسید که بهمان وضعی که در زمان سلیمان قرارگذشته شده بود برگشتند. بیش از نیم قرن جنگ با ایران برای عثمانی سودی نداشت و نتیجه آن، ناراحتی داخلی و تحمیل برمنابع مالی بود.

قرارداد صلحی که عثمانی‌ها در ۱۶۰۷ با هابسبورگ بستند نشانه ای از شکست بود و در ۱۶۱۸ هم مجبور شدند پیمان صلح با ایران را بپذیرند. عثمانی رو بضعف بود. عثمانیها خودشان عارضه.ضعف را نمی دیدند و متوجّه نبودند که وضع نظامی و اقتصادی اروپا بسرعت برتری و قوت پیدا می‌کند و عقب نشینی درمجارستان و ایران را موقتی می‌دانستند. اعتماد بنفس و امکان ترمیم قوا بزودی آنهارا در وضعی قرارداد که باردیگر قوائی بمقابل شاه عباس فرستادند. در۱۶۲۳ شاه عباس عثمانیها را از بغداد و سایر نقاط بین النهرین بیرون راند. درهمان سال سلطان مراد چهارم بسلطنت رسید و به اقداماتی برای تجدید قدرت عثمانی دست زد. هیچکدام از سلاطین بعد از سلیمان مثل سلطان مراد چهارم فعال نبودند. بتقلید گذشتگان آن سلطان جنگجو خودش در رأس ارتش به میدان جنگ می‌رفت و در امور دولتی شخصاً نظارت می‌کرد. در نتیجه حکومت مرکزی قدرت گرفت و با انضباط شدیدی که درسازمانها ایجاد کرد با یک قوای نظامی قوی در ۱۶۳۵ بطرف قفقازحرکت کرد و ایروان را

تصرف کرد. بعد از تصرف بغداد در ۱۶۳۹ پیمان صلحی امضاء شد که درازای تخلیه آذربایجان، قارص و بغداد به عثمانی واگذار شد.

مسئله جانشینی

مراد چهارم در ۱۶۴۰ مرد و اختلاف برسر انتخاب جانشینی که اززمان مراد سوّم آغاز شده بود به حد اعلاء رسید. معمول عثمانی چنین بود که پسرها بجای پدر به سلطنت می‌رسیدند و برای پیش گیری از ایجاد رقیب برادران سلطان به قتل می‌رسیدند. فقط یکنفر از اولّاد ذکور خاندان سلطان را باقی می‌گذاشتند که اگر سلطان پیش از داشتن پسری بمیرد کسی برای جانشینی او باشد. در ۱۶۰۳ که سلطان مراد سوّم مرد پسری نه‌اشت و برادرش احمد اوّل که از مرگ نجات پیدا کرده بود بجای او نشست. برادر دیگری بنام مصطفی هم چون سلامت عقلی نداشت زنده مانده بود. احمد پیش از آنکه بسن بلوغ برسد مرد در نتیجه مجبور شدند مصطفی را به سلطنت برگزینند که چون دیوانه بود بعد از یکصد روز سلطنت جای او را به عثمان دوّم پسر ده ساله احمد دادند. عثمان چهارسال بعد بقتل رسید و برادرش مراد چهارم درسن یازده سالگی سلطان شد. مراد اختلافاتی را که در دوران دو سلطان پیشین ایجاد شده بود مرتفع کرد ولی بعد ازمرگ او اختلاف برای انتخاب جانشین بحد إعلاء رسید.

چون پسران مراد همه مرده بودند برادرش ابراهیم را بجای او انتخاب کردند که از لحاظ فکری لیاقت آنمقام را نداشت و علت آن شاید از زمان محمّد سوّم آغاز شده بود. پیش از محمّد شاهزادگان به حکومت ایالات فرستاده می‌شدند تا تجربه کار حکومت بیابند. محمّد بجای این روش پسرانش را دراطاقهایِ مخصوص درکاخ سلطنتی نگاهداشت که معروف به قفس بود و آنان همیشه دربیم جان خود بودند. بدینجهت ابراهیم وقتی به سلطنت رسید تجربه کار دولتی نداشت و ترس از کشته شدن و سایر عوامل تعادل فکری او را برهم زده بود. بدینجهت در کاخ کوسم سلطان مادر او را با دسیسه قانع کردند و دراوت ۱۶۴۸ پسر کوچکش محمّد چهارم را بجای او برداشتند (۱۶۸۷-۱۶۴۸) و ابراهیم را کشتند. از آن زمان دیگر برادران محمّد چهارم را درقفس نگاهداشتند و ارشد پسران بسلطنت برداشته می‌شد و ارشدیت خواست خدا شد که بصورت مبارزه بین برادران بود که قدرتمندترین آنها بسلطنت می‌رسید.

سلطنت زنان

هنگامی که محمّد چهارم به سلطنت برداشته شد هفت سال داشت و زمینه تحریکات درباری آماده بود. مادرش طرخان با همکاری سران دولت درصدد نظارت بر کارهای دولتی برآمد. رقیب بزرگ او مادر ابراهیم، کوسم مادر بزرگ سلطان بود که عده ای از سران ارتش طرفدارش بودند. کوسم با کمک جان نثاریها درصدد برآمد رقیب را

از میان برداشته و بجای محمّد برادرش سلیمان را به سلطنت برساند ولی پیش از اجرای طرح او بوسیله پشتیبانان طرخان کشته شد و طرخان قدرت فائقه پنهانی پشتیبان سلطان بود و این دوره تاریخ عثمانی بدوره سلطنت زنان معروف است.

طرخان پسرش را تشویق به شکار می‌کرد تا خود درنظارت به امور دولتی آزاد باشد و چند وزیر اعظم او را در اینکار کمک می‌کردند. موفقیّت و سقوط این وزراء نتیجه زد و بندها و اختلاف دسته‌های سیاسی در دربار بود و هیچیک از این وزراء نتوانستند داروئی برای ناخوشی دربار بیابند. احراز مقام وزیر اعظم خطر جانی داشت و چندین نفرجان خود را در آنمقام از دست دادند. در بین آنان هیچ شخص مقتدری پیدا نشد و همواره منافع شخصی افراد بیشتر مورد توجّه بود. اختلافات در آناتولی بالا گرفته و خزانه خالی بود و امنیت در راهها نبود.

ولی تمام این مشکلات در برابر خطری که عثمانی را تهدید می‌کرد مهم نبود. عثمانی و ونیز دشمن خونین یکدیگر بودند واز۱۶۴۳ چنگ و دندان بهم نشان می‌دادند. ریشه اختلاف جزیره کرت، آخرین مستعمره ونیز در مدیترانه بود و این خطر در بدترین موقع یعنی زمانیکه نیروی دریائی عثمانی گرفتار اختلاف بود ظاهر شد. در ۱۶۵۶ شخصی که هیچ تجربه ای درکارهای دریائی نداشت فقط بعلت ثروتش به فرماندهی نیروی دریائی منصوب شد. انتخاب او به

این امید بود که باثروت شخصی برای نیروی دریائی کشتی‌های لازم را فراهم کند. امیرالبحر تازه علاوه بر تمول باهوش هم بود و بیش از آنکه در تار این دام بیفتد حکومت مصر را بدست آورد و بجای او شخصی بنام کنعان پاشا انتخاب شد که تجربه دریائی نداشت ولی داماد سلطان والده یعنی مادر شاه بود و بدینجهت دربار ازاو پشتیبانی می‌کرد.

کنعان پاشا از اوّل کارش پیش نرفت ودر اواسط ژوئن ۱۶۵۶، باتعداد زیادی کشتی که هم نفرات و هم سلاح آن بسیار کم بود از استانبول حرکت کرد. در راه آبی تنگه داردانل ونیزیها ضربت شدیدی بدو زدند که از زمان جنگ لپانت چنین شکستی پیش نیآمده بود. کنعان پاشا با بد نامی از میدان فرار کرد. پاشای دیگری که با عده زیادی همراهان برای احراز مقام حاکم سیلیستر دردانوب حرکت کرده بود وقتی از درگیری داردانل مطلع شد باهمراهان به شبه جزیره گالیپولی رفته و از قلعه کلید بحر در رأس شبه جزیره دفاع کرد و ونیزیها را که درصدد پیاده شدن بودند عقب زد و مانع بدبختی‌های بزرگتر شد. خبر شکست کنعان پاشا و کشتی‌ها بیم زیادی بین مردم استانبول ایجاد کرد و پس از دست یابی ونیزیها به جزایر لمنوس و تنه دوس که کنترل داردانل را در اختیار ونیزیها درآورد، مردم استانبول خود را باختند و در شهر قحطی شد. قیمت خواربار ترقی بسیار کرد و بدانجهت که عده ای قصد فرار به آناتولی داشتند، املاک ازرش خود را از دست داد. دولت ها برای بهبود اوضاع و دفاع از [illegible]

خودشان مسعود افندی را که شیخ الاسلام بود از کار برکنار کرده بـه آناتولی تبعید کردند که در بروسه کشته شد ولـی هیچکـدام از ایـن کارها خطر را کاهش نداد و وزیـر اعظـم دراتخـاذ تصمیـم دو دل و محمّد چهارم مشغول شکار بود. درباریان دریافتند که یک وزیر اعظم باجرأت و هوشمند لازم است . از زمان مـــرگ محمّـد صوقللـی در ۱۵۷۹ کشور هیچوقت وزیر اعظم مقتدری نداشت. جلســات متعـدد دیوان بــرای کشــف مــردی مقتــدر تشــکیل شــد ودربــار در پشــت درهای‌اندرون ناظر بود. بالاخره طرخان که کلام آخـــر بـا او بـود و بدون موافقت او نمی توانستند کاری بکنند محمّد کوپرولو را بعنـــوان وزیر اعظم پسندید و در ۱۵ سپتامبر۱۶۵۶ مهـر وزارت بنـام او حـک شد.

دوران کوپرولوها

درابتدا دلیلی براینکه کوپرولو بتواند بخت عثمانی را تغییر بدهد نبود ولی بزودی موفقیّت بسیار بدست آورد و خود و بستگانش مهمـــترین خاندان بعد از خـــانواده ســلطنت شــدند محمّـد کوپرولــو در۱۵۷۰ درخانواده ای گمنام و احتمالاً در آلبانی بدنیــا آمــده بــود. درآغــاز جوانــی بعنــوان کــارآموز در دربــار اســتانبول مشــغول بــود و در شیرینی پزخانه کارمی کرد و بعد آشپز شد. درهرحال دوره دربــار او چیز جالبی نشان نمی‌دهد. او درنظام قرعه کشی، تیماری در آناتولی بدست آورد و از حمایت خسروآقا برخوردار بود. خسروآقا مقامهــای

مهمی از جمله حافظ و تهیّه کننده عبا و سلاح سلطان را داشت و بعدها وزیر اعظم شد. کوپرولو در خدمت خسروآقا وظایف متعددی را انجام داد. وقتی خسرو که از طرف مراد چهارم تبعید شده بود مرد، کوپرولو در نیمه سالهای پنجاه عمرش بی حامی شده بود ولی او بیکار نماند و زود با حامی مقتدرتری که آخرین و هوشمندترین وزیر اعظم مراد چهارم بود مربوط گردید و شغل میرآخور(رئیس اصطبل) را بدست آورد. درسنین شصت کوپرولو به وزارت رسید و از نزدیک با وضع خراب ولایات آشنا گردید. دراستانبول با وزیر اعظم درگیری پیدا کرد و به پایگاهش آناتولی تبعید شد. در ۱۶۵۶ به استانبول باز خوانده شد و جزء اطرافیان وزیر اعظم محمّد پاشا بویون یارالی (گردن زخمین) شد. بنا براین پیش از رسیدن بمقام وزیر اعظم زندگی پر ماجرا ولی غیرقابل توجّهی داشت و بدینجهت روی او نمی شد هیچ جور حساب کرد که بتواند زنده مانده و موفقیّت هم داشته باشد. ظاهر چنین نشان می‌داد ولی عوامل بسیاری بنفع کوپرولو بود و مدتی را که جزء اطرافیان چندین وزیر اعظم گذرانده بود فرصت تجربه آموزی بسیاری برای او فراهم کرده بود و سالهای تبعید و بدون فعالیت فرصت مناسبی بود که درباره چاره مشکلات بیندیشد و وقتی موقع اقدام رسید از هر جهت آماده بود. اوشخصی باهوش بود و نمیتوانست از تأثیر و نفوذ دسته جات درباری و خطرات آن نسبت به مقام خودش غافل بماند. این بود که پس از نامزدی و پیش از پذیرفتن مهر وزیر اعظم شرایط خودش را به ...لرخان پیشنهاد کرد. آنچه که برای جان خودش و افزایش قدرتش ...

بود چهار شرط دانست: سلطان هیچ نظری را نپذیرفته و دستوری را صادر نکند مگر آنکه کوپرولو کتباً آنرا پیشنهاد کرده باشد. هیچیک از وزراء یا سران دولتی اجازه نداشته باشند مستقلاً و بدون تأئید وزیراعظم اقدامی بکنند. تمام انتصابات مشاغل بالا یا پائین از طرف وزیراعظم انجام خواهد شد، و سلطان وقعی به گفته‌های اشخاص علیه وزیر اعظم نخواهد گذاشت. طرخان شرایط کوپرولو را پذیرفت و سلطان محمّد برای اینکه وانمود کند که قدرت اصلی دردست اوست و نه مادرش، دریک بار عام آن شرایط را قبول کرد. کوپرولو با این مقدمه مشغول کار شد.

پایه و اساس نقشه کوپرولو مطلب ساده ای بود: اینکه باید فساد و زد و بندها پایان یابد ولی با ظرافت و قدرت اقدام کرد. تمام اشخاص فاسد را بدون توجّه بمقام و اهمیت آنها از کار برکنار کرد. شیخ الاسلام، فرمانده نیروی دریائی و فرمانده جان نثاریها از جمله این افراد بودند. حتی در قصر سلطنتی رئیس خواجه سرایان که مشاور مخصوص سلطان والده بود و در تمام کارهای مملکت دخالت می‌کرد به مصر تبعید شد. بعلاوه او معتقد بود که نوآوریهای چندین ساله ای که هم قوانین مذهبی اسلام و هم احساسات عموم با آن مخالف بود ریشه انحطاط اجتماعی است و هدفش بازگشت به دوره سلیمان بود که معروف به قانونی شده بود. تجدید سازمانها بصورت سابق بود و معتقد بود عثمانی با اجرای قوانین سلیمان

ادارات دولتی از عوامل مخرب به دشمنان داخلی و خارجی پرداخت و شورشها سرکوب شد و جنگ با ونیز بـــا جدیـت تعقیـب گردیـد. برنامه او ساده و موفقیّت آمیز بود. شورشهای اباظه حسن پاشا که در ۱۶۵۷ و ۱۶۵۸ درآناتولی روی داد مهم بود زیرا عده ای از دولتیان هم در آن دخالت داشتند و بعلاوه به مردم وعده بهبود وضع اقتصـــادی و اجتماعی می‌دادند. کوپرولو قوای بزرگی برای سرکوبی آن شورشـــها فرستاد که بعد از جنگ خونینی تسلیم شدند و طبق معمول سرعده ای از جمله حسن پاشا را بریده و برای عبرت و تحذیر دیگران بپـــایتخت فرستادند.

روی کار آمدن کوپرلو بعلت خطر ونیزیها بود که استانبول را بعـــد از تصرف لمنوس و تنه دوس شـــدیداً تهدیـد می‌کردنـد. او دراوّلیـن فرصت مناسب درصدد برکندن این خارها برآمد. شخصاً در تکمیـــل آمادگی نیروی دریائی نظارت کرد و آنها را برای باز پـــس گرفتـــن آن جزایر فرستاد. تنه دوس در اوت ۱۶۵۷ و لمنوس درنوامـــبر تصـــرف شد و استانبول از فشار خلاصی یافت و نفسی بـــه آســـودگی کشـــید. کوپرولو با نیروی دریائی فاتح با جدیت به کرت حمله کرد.

کوپرولو اجرای برنامه سلیمان را هدف قرار داده بـــود و بدینجهـــت بتقلید او بزودی در اروپای مرکزی بجنگ پرداخت. ترانسیلوانی کلید توسعه در اروپای مرکزی بود زیرا پلـــی میـــان مجارســـتان و لهســـتان محسوب می‌شد. در دوره پیش از کوپرولو نفوذ و قدرت عثمانی در

ترانسیلوانی بکلی از بین رفته بود. جرج راکوشی دوّم امیر ترانسیلوانی نفوذ عثمانی را از سرزمین خود می‌کاست و در ضمن آرزوی دست یابی به لهستان را درسر می‌پروراند و با کمک سوئد در ۱۶۵۵ به آنجا حمله کرده بود. کوپرولو، راکوشی را هدف قرار داد و مطالبه خراج کرد و یکی از رجال محلی را بعنوان رقیب آن امیر تقویت کرد. راکوشی نامزد عثمانی را از ترانسِیلوانی بیرون کرد. کوپرولو در مقابل با قوائی مجهز و باکمک تاتارهای کریمه به او حمله کرد. راکوشی از زخمهائی که در جنگ برداشت مرد. امیر تازه خراج زیادی را پذیرفت و قبول کرد که قوای عثمانی درنقاط حساس باقی بمانند ولی عمر محمّد کوپرولو کفاف نداد تا ترانسیلوانی را درآرامش ببیند.

کوپرولو در اوج قدرت و نفوذ و زمانی که توانسته بود باردیگرعثمانی را از انحطاط نجات داده بقدرت برساند دراکتبر ۱۶۶۱ مرد و طبق وصیت او وزارت عظمی به پسرش فاضل احمد کوپرولو محول شد که جوانی ۲۶ ساله بود. انتخاب او به این مقام فقط بملاحظه خویشاوندی نبود بلکه تعقیب برنامه کوپرولو بیشتر مورد توجّه بود. او جوانی فعال، مجرب و هوشمند بود که درامور اداری و نظامی صاحب نظر بود. درحالیکه پدرش با قدرت و شدّت عمل می‌کرد احمد بیشتر با تحمل و صبرکارها را دنبال می‌کرد. پدرش محیطی مناسب برای صبر و تحمل ایجاد کرده بود.

دردوره احمد کوپرولو، عثمانی بفعالیت خود در مجارستان بازگشت. درژوئیه ۱۶۶۴، پیمانی بین هابسبورگ و عثمانی تنظیم شد ولی تا امضاء و تصویب آن عملیات جنگی همچنان ادامه داشت. عثمانی‌ها از رودخانه راب گذشته و در سنت گوتارد قوای هابسبورگ را شکست دادند. هابسبورگ عثمانی‌ها را بسوی دیگر رودخانه عقب رانده ولی آنهارا تعقیب نکردند. طرفین تلفات زیادی داشتند. باامضای پیمان و اسوار قشون کشی پایان یافت و فقط غرب و شمال مجارستان در تصرف هابسبورگ باقی ماند. احمد کوپرولو بعنوان فرماندهی که شکست سنت گوتارد را پیش آورد با تصرف کرت در ۱۶۶۹ حیثیت و آبروی بسیاری کسب کرد. قوای عثمانی در لهستان هم موفقیّتهائی با تصرف قلعه‌های خوتین و کامنتس پودولی در کنار رود دنی پیر بدست آوردند و تا لووف را تصرف کردند. آن قلعه‌ها و تمام سرزمین پودولی درنتیجه پیمان صلح ۱۶۷۶ در تصرف عثمانی باقی ماند و عثمانیها به عمیق ترین نقاط شمال و مغرب دریای سیاه دست یافته بودند. مدت کوتاهی بعد از عقد آن پیمان احمد کوپرولو درگذشت.

دوّمین محاصره وین

ناظران اروپائی نه تنها شاهد بهبود و قدرت یافتن عثمانی در دوره محمّد کوپرولو و پسرش احمد بودند بلکه معتقد بودند ترکها در موقعیت برجسته ای برای دستیابی بهر افتخاری شده‌اند. در اروپای

قرن هفدهم ترس ازترک‌ها همه را در بیم دائم نگاهمیداشت. بعد از احمد امور عثمانی را قره مصطفی پاشا برادر زن و شوهر خواهر احمد کوپرولو برعهده گرفت. این شخص تحصیلات صحیح داشت و درکار دولتی مجرب بود و معتقد بود طرح و فرمول کوپرولو آرامش داخلی را حفظ کرده و درسیاست خارجی ایجاد قدرت می‌کند. غلبه و فتح، هدف اصلی او بود و نتیجه اقدامات او نشان می‌داد که موفقیّتهای کوپرولو وضع موقتی ایجاد کرده، یا دائمی است. او حمله به شهر وین را در نظرگرفت. افتخاری که در ۱۵۲۹ از دست سلیمان لغزید درنتیجهٔ فتح وین نام او را دربالای صفحه نام غازیهای اسلام قرار می‌داد. در۱۶۹۲ هنگام تجدید پیمان واسوار که در۱۶۶۴ با هابسبورگ امضاء شده بود قره مصطفی درمذاکره آن پیمان روش دوطرفه ای پیش گرفت. در ماه اکتبر مذاکرات به بن بست رسید و قطع شد. قره مصطفی شروع به جمع آوری قوا کرد و در ماه مارس ۱۶۸۳ همه آماده حرکت بودند و همراه با سلطان محمّد چهارم در رأس قوا در ماه مه به بلگراد رسیدند. در۱۳ ماه مه قره مصطفی رسماً به فرماندهی قوا منصوب شد و هفته بعد با قوای کمکی بطرف شمال عزیمت کرد.

تعداد نفرات عثمانی را بین دویست تا پانصد هزارنفر حدس زده‌اند ولی قوای جنگی واقعی نود هزارنفر بودند. قره مصطفی این ارتش عظیم را در ۱۴ ژوئیه ۱۶۸۳، به جلو دروازه پایتخت امپراتوری هابسبورگ رساند و آنشهر را محاصره کرده طبق اصول اسلامی آنها

را دعوت به تسلیم و پذیرفتن اسلام کرد که در غیر آن، قدرت شمشیر سرنوشت را معین می‌کرد. وقتی پاسخی بدعوت او نرسید بشمشیر گرائیدند. کمکهای اروپائی به کندی بشهر وین می‌رسید. براندنبورگ و ساکسونی کمکهائی کردند ولی لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه که از جریان محاصره برای خوارکردن هابسبورگ که رقیب او بود استفاده می‌کرد تعلل می‌کرد. از لهستان سوبیشی با بیست هزار نفر به کمک وین آمد. هابسبورگ‌ها توپهای بزرگ داشتند ترکها فاقد آن بودند. این کمبود بضرر قره مصطفی بود. دردوازهم سپتامبر ۱۶۸۳ که جنگ سرنوشت ساز روی داد قوای متحد مسیحی باحمله همه جانبه عثمانیها را از جایگاه خود عقب نشاندند. کشته و زخمی هر دو طرف زیاد بود. مسیحی‌ها مقدار زیادی اموال تاراجی بدست آوردند که نمونه‌های زیبائی از آنها اکنون در موزه‌های بزرگ اروپا دیده می‌شود. قره مصطفی ناچار شد تا بلگراد عقب نشینی کند تا بتواند باقیمانده نفرات و قوای خود را سروسامانی بدهد. او تصمیم گرفت زمستان را در آن شهر بگذراند و در بهار به حمله متقابل بپردازد ولی در استانبول دشمنان قوی او نظر سلطان را دربار‌ه‌اش برگرداندند و در ۲۵ دسامبر ۱۶۸۳ در بلگراد با موافقت سلطان قره مصطفی را خفه کردند.

از بین رفتن قره مصطفی عثمانی را از برجسته ترین فرد نظامی محروم کرد. بعلاوه سابقه بدی ایجاد شد که عدم موفقیّت منجر بمرگ می‌شد

سلطان محمّد چهارم شکست وین را تقصیر وزیراعظم نشان داد و وانمود کرد که او اطلاعی از تصمیم قره مصطفی و حمله به وین نداشته است. دربهار ۱۶۸۴ اتحاد مقدسی از هابسبورگ اتریش و لهستان و ونیز برعلیه عثمانی ایجاد شد. ونیز به سواحل دالماسی و بوسنی حمله کرد. اتریش اواسط رود دانوب را هدف قرارداد و لهستان بطرف سواحل دریای سیاه رفت. و بعلاوه غربیها درصدد برآمدند که صفویه را وادار به حمله درجهت شرق و ایجاد جبهه ای درآن سو بکنند ولی توفیقی نیافتند. در۱۶۸۷ روسیه با حمله به تاتارهای کریمه اتحاد مقدس را کمک کرد و شکست‌های عثمانی بخصوص در یونان زیاد بود. مردم عثمانی علیه سلطان که حاضر نبود از تفریح و شکار خود کاسته به کار مملکت برسد ناراحت و عصبانی بودند. نظامیان که ازسلطان ناراضی بودند در نوامبر ۱۶۸۷ براو شوریدند و برادرش سلیمان دوّم (۱۶۸۷-۱۶۹۱) را بجای او برگزیدند. ولی بزودی جای او به احمد دوّم (۱۶۹۱-۱۶۹۵) و چندی بعد مصطفی دوّم (۱۶۹۵- ۱۷۰۳) واگذار شد. مملکت در آتش اختلافات داخلی می‌سوخت و با شکستهای خارجی روبرو بود. حوادث اروپا - انقلاب‌های ۱۶۸۸ و ۱۶۸۹ انگلستان - هابسبورگ‌ها را برعلیه لوئی چهاردهم وارد معرکه کرد . مرگ پاپ اینوسان یازدهم در ۱۶۸۹ که قدرت اصلی اتحاد مقدس بود فشار اروپا برعثمانی را دست کم موقتاً کاست. فرمانده نظامیان عثمانی مصطفی کوپرولو، یکی دیگر از افراد آن فامیل برجسته بود. در۱۶۹۱ مصطفی

پس گرفت. او تصمیم گرفت جنگ با دشمن را ادامه دهد ولی درجنگ با لوئی امیر بادن کشته شد و سربازان اومتفرق شدند. از آن پس امور نظامی اختلال زیاد یافت. قوای پترکبیر برای نظارت بر دریای سیاه عثمانی‌ها را بمصاف خواند و نیروی دریائی با جنگ و گریز با ونیزیها نتوانست به چیزی دست یابد.

مصطفی دوّم بار دیگر روش حمله پیش گرفت و از ۱۶۹۵ تا ۱۶۹۶ با همت و جرأت بیشتر از سلطان پیشین بمقابله با اتریش دست زد و موفقیّت هائی بدست آورد که درسالهای اخیر نظیر آن را عثمانی ندیده بود و نمیتوان آنرا فقط نتیجه فعالیت مصطفی دانست بلکه هابسبورگها ناچار شده بودند بهترین افراد و قوای خود را به ایتالیا و فرانسه و سایر نقاط اروپا برای مقابله با اتحاد بزرگ اروپائی بفرستند. تغییرفرماندهان هابسبورگ در۱۶۹۷، نتیجه غیرمنتظره ای برای عثمانی‌ها داشت. درآنسال فردریک اگوست امیر ساکس و فرمانده قوای هابسبورگ بپادشاهی لهستان انتخاب شد و فرماندهی ارتش هابسبورگ به اوژن امیر ساووا که نظامی بی بدیلی بود واگذار شد که در ۴ سپتامبر ۱۶۸۴ اوّلین موفقیّت علیه عثمانی را کسب کرد و در سنتا درمجارستان قوای عثمانی را در جلو چشم سلطان درهم کوبید و سلطان بزحمت توانست جان خود را از معرکه سالم بدر برد. شکست قوای عثمانی نه تنها ازنظر تلفات افراد بلکه بعلت از دست دادن رده اوّل ، دوّم و سوّم افسران و فرماندهان حیرت انگیز بود.

دراین دوره کوپرولوی دیگری ظاهر شد بنام حسین امجدزاده کوپرولو، که نوه خواهری کوپرولوی اوّل بود. حسین پاشا باتوجّه به احتیاج مبرم ارتش به ترمیم ونیز فقدان آرامش در داخل کشور صلاح را در همکاری و نزدیکی باطرفداران صلح دید. او با استفاده از وساطت لرد ویلیام پاجت سفیر انگلیس دربابعالی باکارلوویتس واقع درکرواسی وارد مذاکره شد. هابسبورگ، ونیز و لهستان و روسیه هم در مذاکرات با نمایندگان عثمانی طرف بودند و مشغول چانه زدن برای گرفتن امتیازات بودند. بحث درباره ظواهر امر و تشریفات طولانی شد و به مطلب اصلی که تشکیل کنفرانس صلح بود کمتر توجّه شد و بالاخره صلحی براساس Utipossidentis (لغت لاتین بمعنای هرکه آنچه در اختیار دارد) منعقد شد. چون پترکبیر نقشه‌های جاه طلبانه خودرا درکریمه داشت زودتر قرارداد آتش بس را امضاء کرد و از کنفرانس خارج شد. در ۲۶ ژانویه ۱۶۹۹ پیمان کارلوویتس امضاء شد که عثمانیها موظف به تخلیه ترانسیلوانی و مجارستان و سایر نقاط به استثنای منطقه تمشوار شدند. ونیز درخاک یونان موره را بدست آوردند و لهستان پادولی را دوباره صاحب شد. بلگراد در اختیار عثمانی ماند تا مردم عثمانی درعوض شکستهای سخت بدان دلخوش باشند. برای اوّلین بار سرزمینهائی که مردمان اروپائی آن از سالها پیش مسلمان شده بودند دراختیار مسیحی‌ها درآمد. قصد ترکی کردن بالکان که در اوائل قرن چهاردهم آغاز شده بود بپایان رسید ولی روحیه استقامت و پافشاری عثمانی همواره پابرجا بود تا اینکه

از پیمان کارلوویتس، ویلیام گلادستون ترکها را بـــا باروبنـــه از اروپـــا بیرون راند.

فصل چهارم

فلسفه و وجدان عثمانی

نشستن و تفکّر درباره علل، بعد از هربدبختی صورت می‌گیرد و بعد از شکست قرن هفدهم عثمانی‌ها بارها به جستجو و تحقیق علل آن برآمده‌اند. دولتمردان، تاریخ نویسان و نویسندگان و حتی درباریان تکاپو داشته‌اند که دریابند چه اتفاقی سبب شد که عثمانی تا آن حد تنزل کرد. کتابها و یادداشتها نوشته شد و دستورالعملها برای دولتیان تهیّه گردید تا راهی پیش پای آنان بگذارند و عظمت و قدرت عثمانی را بازیابند. همه آنها براساس عادات و سنت‌های عالیه اسلام نوشته شده و نویسندگان آنها مردمانی هوشمند، متقی و خیرخواه بودند که نسبت به مذهب و وطن و آداب و سنن خودشان علاقه‌مند بودند و در نوشته‌های خود سعی کرده‌اند علت برگشتن بخت عثمانی را کشف کرده و چاره‌ای بر آن بیابند تا جامعه خود را از این ورطه نجات بدهند. همه مسلمانان با ایمانی بودند و چون تحقیق خود را در آن محدوده دنبال می‌کردند تجزیه تحلیلهای آنها شبیه یکدیگر است.

دایرهٔ انصاف

محققین زوال قدرت عثمانی با کاربرد کلمات متداوّل درخاورمیانه همه برگرد دایرهٔ انصاف و عدالت می‌گشتند که ظاهراً بسیار ساده است ولی جامع اخلاق ارزشهای سیاسی و اجتماعی طبقات مردم عثمانی میباشد. کاربرد آن همان مطالبی را می‌رساند که ژان ژاک روسو و فلاسفه اروپائی روش کاربرد همان مطالب را با عنوان "طبیعت" معرفی کرده‌اند. دایرهٔ انصاف برای نمایش رابطه طبقات مختلف جامعه و طرز کار صحیح آنها درکشور است:

۱- قدرت سلطنت مستلزم ارتش است
۲- ارتش با پول فراهم می‌شود
۳- رعایا عوامل تهیّه پول هستند
۴- ترضیه خاطر رعایا با عدالت سلطان ممکن است
۵- عدالت هماهنگی جهانی لازم دارد
۶- جهان چون باغی است که دیوار و حافظ آن دولت است
۷- دولت با اجرای قوانین دینی برقرار است
۸- اجرای قوانین دینی ممکن نیست مگر با قدرت سلطان.

این احکام را معمولاً درافطار دایره‌ای می‌نوشتند تا نشان دهند چگونه یکی بدنبال دیگری می‌گذرد و آخری به اوّلی می‌رسد. ریشه این طرز

تفکر براساس تقسیم اجتماعی به طبقات رعایا و عسکری (لشکر) بود. رعایا برای هزینه لشکر مالیات می‌پرداختند. راحتی رعایا بسته بود به رعایت عدالت درباره آنها ووظیفه سلطان مراقبت دراجـــرای عدالــت است. قوانین عثمانی براساس قوانین دین اســلام بــود و امــور اداری بامقرراتی که سلطان تصویب می‌کرد اجراء می‌شد.

ساری محمّدپاشا، دراوائل قرن هیجدهم درکتـــاب "راهنمـــای وزراء و حکام" وضع عثمانی‌ها را در این باره چنین توضیح داد:

" لازم است از ورود رعایا درمیان عسکریها ممانعت شـــود......... اگـــر این راه باز شود از تعداد رعایا کاسته شده و درآمـــد خزانـــه کـــاهش میابد و در بنیان و اساس عالیه کشور رخنه ایجاد می‌شود. خزانـــه از زیادی رعیت آبادان می‌ماند. کشور بوجود آنها و از درآمـــدی کـــه از آنها بدست می‌آید بقاء دارد. "

بزبانی ساده معتقد بودند که در جامعهٔ عثمانی هرکس جـــای خـــود را دارد و وظیفه سلطان حفظ این روش است. سلطانی که این وظیفـــه را خوب انجام دهد عادل اســـت و محتـــوم الاطاعـــه. عثمانیهـــا در قـــرن هفدهم می‌دانستند موازنه بین طبقات که اساس حفـــظ اجتمـــاع اســـت بهم خورده و ریشه تنزل عثمانی و مشـــکلات آن همیـــن اســـت واگـــر می‌توانستند سبب و علت بهم خوردن موازنه را بیابند و آنرا بردارنـــد

شانزدهم چند نویسنده با جدیت سعی دریافتن موارد اختلال موازنه کردند و اینکار در قرن هفدهم هم ادامه یافت و در تمام مدت هم آنها معتقد بودند که علت تنزل عثمانی، نزول قدرت سلطان و برهم خوردن سنت و رسم نظام قرعه کشی بوده است که در نتیجه خط فاصل مشخص بین طبقه عسکری و رعیّت محو شد و اشخاص از مقام خود تجاوز کردند. همه پذیرفته بودند که علت خرابی دولت ازنظر سازمان سیاسی و اجتماعی همین نکته بوده است.

همانسان که عقاید متشکله دایرهٔ انصاف بهم مربوط بودند عوامل ضعف دولت هم بهم ارتباط داشتند. نفطه آغاز سقوط عثمانی را می‌توان از بهم خوردن نظام قرعه کشی دانست. این نظام اساس سازمانی بود که موفقیّت‌های نظامی و اصول اداری اوّلیه دولت را فراهم کرد و در سالهای آخر قرن شانزدهم نظم خود را ازدست داد و دیگر آن دقت و مراقبت اوّلیه دراجرای آن نمی‌شد. در آن زمان تورّم پولی سرزمین عثمانی را فراگرفت و وضع مالی تیمارداران خراب شد. درآمد تیمار ثابت بود و دولت نمیتوانست ارزش آنرا افزایش داده تورّم را جبران کند. تیمارداران بعلت محدود بودن درآمد وظیفه نمی‌توانستند پول کافی برای تأمین هزینه‌های افزایش یافته و قیمت لوازم نظامی فراهم کنند و ناچار در لشکرکشی‌ها شرکت نمی‌کردند و تیمار خود را از دست می‌دادند و از ناچاری بشهرها روی می‌آوردند یا دستجات راهزنی تشکیل می‌دادند و دهات را غارت می‌کردند. تیمارهای باز[illegible] گرفته شده [illegible] از جانب [illegible]

غلامان درباری متنفذ و اشخاص مورد توجّه داده می‌شد. برخی از رعایا از راههای غیرقانونی و رشوه تیماربدست می‌آوردند. دراواسط قرن هفدهم برخی از افسران جان نثاری و از جمله فرماندهان آنها به ریاست حسابداری امپراتوری منصوب شدند که تقسیم اراضی تیمار هم بعهده آنان بود و اسناد لازم را برای تفویض تیمار تهیّه می‌کردند. این شغل که قبلاً در دست کارمندان اداری و مجرب بود بنظر جان‌نثاریها برای آنان کس رشئون نظامی محسوب می‌شد و بدان توجّه کافی نمی‌کردند. این امراختلال کارها را نشان می‌داد و از همین راه تیمارها به اشخاص غیر موجه واگذار می‌شد. فساد از بالا این گفته معروف را که "ماهی ازسرگنده گردد نی زدم" آشکار می‌ساخت.

با تنزل قدرت نظامی و کاهش درآمد دولت عدالت هم از بین رفت و رعایا تحت فشار غیرمعمول تیمارداراني قرارگرفته بودند که آنرا بدون استحقاق بدست آورده و سعی داشتند هرچه زودتر مبلغ بیشتری بدست آورند. مالیاتها و عوارض افزوده شده و از خدمات نظامی کاسته شده بود. قوای سوار نظام از نظر تعداد و کاردانی کاهش بسیار پیدا کرده و رعایا در فاقه و بدبختی درمانده، خزانه خالی و امنیت عمومی در ایالات از بین رفته و غیر عسکریهای زیادی وارد آن طبقه شده بودند.

افزایش تعداد جان نثاریها

درنتیجه بهم خوردن سیستم فئودالهای سواره نظام، باید احتیاجات نظامی امپراتوری از راههای دیگر تأمین می‌شد. یکی ازدیاد نفرات جان نثاری و سپاهیان درباری بود. در۱۵۲۷، نفرات جان نثاری هشت هزار نفر بودند در ۱۶۰۹ تعداد این قوا به ۳۸ هزارنفر رسیده بود یعنی درکمتر از یک قرن پنج برابر شده بود و سپاهیان درباری هم از پنج هزارنفر به بیست و یک هزار نفر افزایش یافته بود. می‌توان حدس زد که این ازدیاد نفرات با پذیرش پسران جان نثاریها و سپاهیان درباری در آن قوا صورت گرفته بود. مسئله مهم پذیرفته شدن پسران جان‌نثاریها در آن قوا کمتر از سپاهی شدن رعایا مورد توجّه قرار گرفت، درصورتیکه وقتی جان نثاریها که غلامانی بودند که فقط برای خدمت بسلطان استخدام می‌شدند علاقه‌های خانوادگی پیدا کردند کمتر حاضر بفداکاری بودند و بیشتر به تن آسائی گرویدند. قبول خدمات شدید نظامی درسرزمین‌های دوردست برای آنها ناگوار شده و علاقه به امور مالی در آن‌ها پیدا شد و در استانبول و شهرستانهای مقرپادگان ببازرگانی پرداختند ثروتمند شدند و در نتیجه استقلال مالی یافتند. پسران آنها و خودشان دیگر حاضر به انجام تمرینهای سخت نظامی معمول آن قوا نبودند. انضباط از میان رفت و هر قدر از صلاحیت آنها کاسته می‌شد توقعات مالی آنها افزون می‌گردید. حقوق آنها که سابقاً هر سه ماه یکبار پرداخت می‌شد، در قرن هفدهم درنتیجهٔ نقصان درآمد خزانه مدتها به عقب افتاد. تأخیر در پرداخت و ضرب سکه‌های کم ارزش که در واقع کم شدن حقوق آنها بود

سبب قیامهائی بخصوص در استانبول شد. معمول بود که هروقت سلطان تازه بسلطنت میرسید مبلغی بعنوان انعام به سربازان پرداخت می‌شد و سلطان جامی شربت بسلامتی آنها می‌نوشید و وعده می‌کرد که آنهارا در رم خوش آمد بگوید ولی بعد از آنکه جان نثاریها احراز قدرت کردند و سلاطین زود به زود عوض می‌شدند سلطان‌ها مجبور شدند مبلغ انعام را اضافه کنند. باتوجّه به از دیاد نفرات این اضافه انعام مبلغ قابل توجّهی بود که خزانه هرچند سال یکبار با تغییر سلطان باید تأمین کند و فشار آن را رعایا باید تحمل می‌کردند. این دور تسلسل مسائل بسیاری در ولایات ایجاد می‌کرد.

شورشهای جلالی

ازسال ۱۵۶۰ ، ناامنی ولایات جزئی از زندگی مردم شده بود و علت آن مشکلات نظامی و مسائل مالی و اجتماعی امپراتوری بود. قیام و شورشهائی که بنام جلالی معروف شده که سرتاسر آناتولی را در اواخر قرن شانزدهم و اوائل قرن هفدهم در برگرفته بود نتیجه آن عوامل بود. ریشه بعضی از قیامهای جلالی به جنگ عثمانی با هابسبورگها که به توپ و تفنگ مجهز بودند مربوط می‌شود. عده‌ای از جان نثاریها تیراندازی با تفنگ آموخته و عده دیگری از کشاورزانی که تیمار خود را از دست داده بودند یا در ایالات آناتولی بعنوان سگ‌بان استخدام شده و تعلمیاتی با نوعی تفنگ سرپر یافتند که معروف بود خوب نشانه‌روی می‌کردند. اراضی تیمارهائیکه خالی

مانده بودند تعیین شد. حکام ولایات که در گذشته غلام برای خدمت خودشان استخدام می‌کردند، عده‌ای سگ‌بان استخدام و تربیت کردند و حکام اجازه داشتند حقوق آنها را از مالیاتی که از کشاورزان می‌گرفتند تأمین کنند. سگ‌بانانی که درپایان لشکرکشی‌ها به آناتولی بر می‌گشتند و حقوقی نمیگرفتند و کاری پیدا نمی‌کردند با هم جمع شده و دستجات راهزن تشکیل می‌دادند و از شهرها و دهها باج می‌گرفتند و بغارت و ضبط اموال دست می‌زدند.

از ۱۵۹۵ تا ۱۶۱۰ زندگی بر مردم آناتولی از ترس این راهزنان سخت شده بود و از قدرت سلطان نشانی باقی نمانده بود. پسران راهزنان همه کاره بودند و گاه تا بیست هزارنفر برای مقابله با قوای دولتی فراهم می‌کردند. وضع غیرقابل تحمل شده بود سلاطین با اعزام قوای مورد اعتماد خودشان راهزنان را درسالهای ۱۶۰۷ و ۱۶۱۰ متفرق و سرکوب کردند.

جان نثاریها و سپاهی‌های دربار در شهرهای بزرگ اسکان داده شدند و آناتولی آرامش یافت ولی درآن شهرها بهمان روش که دراستانبول داشتند گرویدند. باسران شهرهائی که محل سکونتشان بود مربوط شدند و به بازرگانی مشغول شده با ازدواج با خانواده‌های متنفد، رفته رفته امور شهر را دراختیار خود درآوردند. از قدرت و نفوذ حکومت مرکزی در ولایات کاسته شد و چندی بعد درقرن هجدهم و نوزدهم این اشخاص بعنوان اعیان محلی، نماینده جامعه ایالات شده بودند.

افزایش جمعّیت

نویسندگان عثمانی بهم خوردن دایرهٔ انصاف را دلیل سقوط عثمانی و کاهش قدرت سلطان را بهم خوردن سیستم تیمار و ازبین رفتن نظام قرعه کشی دانسته‌اند. ولی آنان توجّهی به علت و سبب نکرده معلول و نتیجه را مورد دقت قرارداده‌اند. مشکلات و مسائل، چند سبب اصلی داشت. مهمترین آنها ازدیاد فوق العاده جمعّیت بود که در قرن شانزدهم آغاز شد. بنظر می‌آید که ازدیاد جمعّیت بمراتب سریعتر از زمینهائی بود که زیر کشاورزی در می‌آمد. در نتیجه تعداد برزگران بی‌زمین که راهی برای تأمین زندگی نداشتند روزبروز زیادتر می‌شد. از این افراد برای به کاربردن سلاحهای آتشین بعنوان سگ‌بان استخدام می‌شدند و تخصصی که درکاربرد تفنگ برای جنگ با دشمن بدست می‌آوردند، پس از پایان جنگ برای کسب روزی بکار می‌رفت و براهزنی مشغول می‌شدند. قسمت اخیر توجّه نویسندگان عثمانی را جلب کرد ولی آنان توجّهی به ازدیاد جمعّیت نداشتند.

توَرم

یکی دیگر از دلائل پیش آمدن مشکلات توَرم بود. درآمد اصلی دولت از محصول کشاورزی بود که بر پایه سیستم پولی مطمئن قرار داشت. اقتصاد عثمانی براساس محاسبه و نظارت صحیح بازار آن

کشور پایه‌ریزی شده بود. اوزان، مقیاس‌ها، قیمت و سودها، صادرات و واردات اصناف و فراهم کنندگان مواد خام، همه را دولت بدقت صورت برداری کرده و نظارت می‌کرد و دولت واسطه‌ای بین تهیّه کننده و مصرف کننده بود.

دولت تمام راههای بازرگانی را زیرنظر داشت تا درآمد گمرک را افزایش بدهد و مانع رسیدن سلاح و وسائل جنگی به کشورهای دشمن و همسایگان شود و مواد لازم را برای خود تأمین کند. یکی از مصرف کنندگان عمده کالا دولت، بخصوص دستگاه بسیار پیچیده دربار در استانبول و ارتش بود. بدین منظور دو نوع قیمت گزاری برقراربود: یکی قیمت بازار و دیگری قیمت برای دولت که معمولاً ۲۵ درصد کمتر بود.

در عثمانی قیمت‌ها تا سال ۱۵۸۰، تقریباً ثابت مانده بود. با پیش آمدن تورّم شدیدی که ممکن است نتیجه سرازیر شدن نقره ارزان پرو ببازار بوده باشد وضع امپراتوری مختل شد. دولت به چند اقدام جدی دست زد: تغییرپایه پول (که به ازدیاد تورّم افزود)، مصادره و ضبط اموال پاشاهای تبعید یا کشته شده و افزودن مبلغ مالیات و انواع مالیاتها از آن جمله بودند. هیچیک از این کارها مطلوب نداد. تورّم در عثمانی و اروپا وضع مشابهی داشت. درسالهای بین ۱۵۵۰ تا ۱۶۰۰، قیمت‌ها در اروپا دو برابر شد و در ۱۶۵۰ سه برابر ۱۶۰۰ شده بود. در عثمانی با اینکه زمان سلیمان مالیات سرانه ۲۵ آقچه بود تا

۱۵۹۶ به ۱۵۰ آقچه یعنی شش برابر افزایش یافته بود و در ظرف یک قرن بعد باز دو برابر شد. خزانه همچنان کسر بودجه داشت. مالیات فوق العاده و عوارض که سابقاً فقط درموارد استثنائی برقرار می‌شد بصورت سالیانه درآمده و از تمام افراد دریافت می‌شد. این عوارض که درسال ۱۵۷۶ به مبلغ پنجاه آقچه بود، درظرف بیست و پنج سال به ۲۴۰ آقچه افزایش یافت. باز هم خزانه‌داری مطالبه مبلغ بیشتر می‌کرد. برای مقایسه تورّم و مقدار آن کافی است که بدانیم درسال ۱۵۶۴، شصت آقچه برابر یک دوکای طلا بود ودر ۱۶۴۸، دوکای طلا برابر ۱۲۰ آقچه شده بود و فشار این تورّم در مرکز و ایالات محسوس بود. عثمانیها از تورّم و مشکلات آن مطلع بودند ولی کیمیاگری که بتواند نقره را به طلا تبدیل کند پیدا نمی‌کردند و دولت دوائی برای آن مرض نمیشناخت.

پایان فتوحات

ازدیاد جمعّیت و تورّم که سبب انحطاط امپراتوری شده بود علت اساسی دیگری نیز داشت. با پایان سلطنت سلیمان قانونی دوره فتوحات عثمانی متوقف شد. آخرین آنها درغرب تصرف قبرس در ۱۵۷۰، و کرت در ۱۶۶۴ بود. با اینکه با ایران جنگهای مفصل و شدید داشتند ولی نتوانستند هیچیک از اراضی را که گرفته بودند حفظ کنند، درحالیکه عثمانی براساس وپایه فتوحات ایجاد شده و سازمان آن بدان منظور بود. درنتیجه جنگها به اراضی تازه دست یافته

و آن اراضی به تیمارداران برای کشاورزی داده می‌شد. دستگاه اداری توسعه می‌یافت و نیاز به علمای روحانی پیدا می‌کردند. بعلاوه تعداد افراد جنگی تازه‌ای که باقرعه انتخاب می‌شدند افزایش می‌یافت و تاراج‌های مختلف جنگی بدست می‌آمد که همه این‌ها عوامل ازدیاد ثروت بودند. بامرزهای توسعه یافته فرصت‌های مناسب برای توزیع بهتر جمعیّت فراهم می‌گردید. توقفّ این برنامه، درپایان سلطنت سلیمان، عثمانی را از تمام این مزایا محروم کرد و از آن پس آنهائی که استحقاق تیمار پیدا می‌کردند به انتظار مرگ تیمارداری می‌ماندند. مدارس مذهبی توسعه پیدا کرده و عده بیشتری را آماده می‌کردند درحالیکه برای آنها محلی نبود و ناچار به دستجات ناراضی پیوسته و در مقابل حاکمیت دولت قدرت نمائی می‌کردند. برای تأمین احتیاجات دولت، ناچار مالیاتها افزوده می‌شد و مردمان فقیر را به مسکنت میکشید و آتش نارضایتی‌ها را دامن می‌زد. جوانان کشور از طریق نظام قرعه کشی به سربازی انتخاب شده بودند و امکان ازدیاد آنها نبود و مناطق مرزی که در سابق نوید و محل امید پیشرفت و ترقی محسوب می‌شد تبدیل به سرزمینی شده بود که تنها افتخار آن شهدا بودند.

دوران رفاه عثمانی

ثبات مرزها ضربه مهلکی به انتقال افکار بین شرق و غرب زده بود. عثمانی که در سابق ازغرب و تازه‌های آن بهره می‌برد از آن محروم

شده بود. مثلاً آنان در برخوردهای اوّلیه قرن پانزدهم با اروپا به کاربرد توپ آشنا شده بودند و از آن تقلید کرده بودند و وقتی توسعه عثمانی متوقف شد این وضع تغییریافته و فرهنگ اسلامی - عثمانی به حالت دفاعی گرایش پیدا کرده بود. هیئت علمای روحانی بجای توسعه و پیشبرد فرهنگ اسلامی به بد گفتن به خارجیان و کفّار پرداخته بودند. مخالف هرنوآوری شده و هرتغییر در سنت را که پیروی از راه و روش پیغمبر اسلام و انصار او بود کفر می‌شمردند. نعیما مورخ روشنفکر قرن هفدهم عثمانی که سعی در روشن کردن نکته‌های تاریک تاریخ کرده است از اختلاف بین علمای روحانی مسلمان و متعصب و علمای روشنفکر درباره نوآوری می‌گوید: "مسلمانان متعصب پافشاری داشتند که زیرپوش و شلوار نوآوری است ومعتقد بودند همه باید مثل اعراب زمان پیغمبر به یک پیراهن بلند اکتفا کنند." برتری اسلام بیشتر مورد توجّه بود و همه در انتظار آخر زمان بودند. وقتی پیشگوئیها واقعیت نیافت علمای روحانی آنرا تعبیر بدان کردند که خداوند از اوضاع راضی است و امپراتوری عثمانی بهترین حکومت اسلامی است. بنابراین عثمانیها دیگر نیازی به آموختن از دیگران نداشتند. این انجماد فکری در زمانی بود که علوم و فنون در اروپا دستخوش تغییرات اساسی می‌شد و به سرعت پیش می‌رفت و در حالیکه عثمانیها با خود بزرگ بینی یکدیگر را تحسین می‌کردند، فاصله با اروپا افزایش می‌یافت.

محدودیت مکانی و فنی و لجستیکی و از خود راضی بودن یکی از علل رخوت و سستی عثمانیها و از دست دادن علاقه به توسعه و پیشرفت بود. چنانکه پس از دست‌یابی به قسطنطنیه که آنرا بصورت بهترین شهر دنیای اسلام درآوردند در همانجا متوقف شده و مانع هرگونه بهبودی شدند و از ساختن راه و وسائل ارتباطی کوتاهی کردند. برای انتقال وسائل نظامی به گاو و شتر و اسب احتیاج داشتند ولی دسته‌جات نظامی مطابق معمول درآخر اکتبر متفرق می‌شدند. قوای آماده کارزار که بیشتر دراستانبول متمرکز بود و وین از یکسو و تبریز از سوی دیگر میدان مبارزه آنان بود محدودیت دوره مفید جنگ را معلوم می‌کرد. سرعت حرکت قوای نظامی عثمانی باوجود خرابی وضع راهها و مشکلاتی که از تغییر فصل و آب و هوا ناشی می‌شد و همچنین وسائلی که برای حمل و نقل دراختیار داشتند خوب بود ولی باندازه کافی سریع نبود. در ۱۵۲۹ سلیمان با ارتش عظیمی که همراه داشت از استانبول دردهم ماه مه حرکت کرد تا به وین رسید ۲۶ سپتامبر شده بود یعنی چهارماه این نفرات درسفر و راه بودند و فقط یکماه فرصت داشتند تا پیش از هجوم سرما و پایان فصل مناسب وین را بگیرند. در ۱۵ اکتبر، بیش از آنکه وین تصرف شود ناچار به عقب نشینی شدند درحالیکه وین دروازه واقعی توسعه بطرف غرب بود و این وضع مبارزه یک قرن و نیم همچنان ادامه داشت. در ۱۶۸۳، با حمله دیگری سعی در تصرف وین کردند ولی همان مشکل سال ۱۵۲۹، مانع موفقیّت آنها شد. زیبائی استانبول سلطان محمّد فاتح را ... کرد و تحت تأثیر جانشینی قیصر و امپراتوری بیزانس آنها را

از وضع و حالت طبیعی ایلیاتی خارج کرد. سابق برآن پایتخت آنهــا براساس احتیاج و توسعه هرچندگاه از جائی به جائی از اسکی شهر به ینی شهر و ازآنجا به بروسه وسپس آدرنه منتقل شدند و هدف نزدیک بودن به بالکان و فتح آنجا بود. تصرف قســطنطنیه غیرقــابل اجتنــاب بود. آن شهر بهترین موضع برای نیروی دریائی درمحل تلاقی آســیا و اروپا و نماینده توسعه بشرق و غرب بود و چــون فتوحــات خــود را محدود کرده بودند درمقابل خود امکانــات بســیاری می‌دیدنــد ولــی جاگرفتن در استانبول که ظاهراً بهترین مرکز برای ایجــاد امـپراتوری عظیم اسلامی براساس اصول عالیه اســلام می‌بــود آنهــا را از حــالت غزوه و غازی منحرف ساخت.

وقایع سال ۱۵۱۶-۱۵۱۷، عثمانیهــا را مجبــور بــه ســکونت و حفــظ استانبول کرد. در آنسال مرکز پیدایش اسلام و دو شهر مکه و مدینــه را تصرف کردند. وقتی سلاطین عثمانی بعنوان پیشوای اسلامی جهان شناخته شدند دیگر تغییر پایتخت که لازمه تسهیل فتوحــات اروپــائی بود ممکن نبود زیرا آنها را ازمکه دورتر می‌ساخت و دفاع ازآن شــهر مقدس را مشکل می‌کرد، زیرا آن شهر نه تنها از طرف غیر مســلمانان مثل پرتغالیها تهدید می‌شد، ازطرف شــیعه‌ها یعنــی ســلاطین صفویــه ایران هم درخطر دائمی بود. عثمانیها که قبلاً دست یابی به قسطنطنیه را با دید دیگری مینگریستند بعد از جای گرفتــن درآن شــهر از نظــر لجستیکی و وضع سیاسی مسلمانان سنی ناچــار بــه مــاندن درآن جــا شدند و خود مهر پایان بردوره فتوحات خود زدند. دردوره سلطنت

مصطفی سوّم (۱۷۷۴-۱۷۵۷) هزینه و زحمت زیادی برای نوسازی آدرنه پایتخت قدیم بکار رفت ولی این کار فقط نتیجه علاقه و فکر نوسازی شهر باستانی بود و منظور نظامی درکار نبود و در هرحال تغییر پایتخت به آدرنه در آن زمان و قرن دیر شده بود. برنامه کوپرولو برای بازسازی کشور از دید روشنفکرانه و توجّه بسابقه را می‌توان چنین بیان کرد که محمّد کوپرولو دست پرورده سیستم عثمانی بود که به معتقد به مملکت عثمانی و دین خود بود و برای بازگرداندن قدرت سلطان به پاک‌سازی سازمان اداری که سبب انحطاط مملکت شده بود دست زد تا دیگر مقامهای اداری مورد معامله نباشد و اخاذی از رعایا را متوقف سازد و آرامش برای مردم ایجاد گردد تا آنان در مکان خود باقی مانده و بهره‌ور شوند. درواقع او توازن بین قوای متشکله دایرهٔ انصاف را دوباره برقرار کرد.

در ۱۶۵۳، کاتب چلبی مورخ معروف عثمانی درکتاب "راهنمای زدودن عیوب"[1] که ظاهراً بمنظور استفاده خصوصی تهیّه شده بود درباره جلوگیری از سقوط کشور نوشت که فقط یافتن یک "مرد شمشیرزن راه نجات عثمانی است." کاتب چلبی نوشت چنین شخصی باید دست به یک سلسله تغییرات بزند تا کسری موازنه خزانه را جبران کرده از توسعه خارج از اندازه ارتش کاسته و کشاورزی را به بهره دهی بازگرداند. نمیدانست این رهبر ازکجا پیدا خواهد شد

[1] The guide to practice for rectification of defect

ولی هم میهنان عثمانی را دلداری می‌داد و امیدوار می‌ساخت و نوشت مملکت پیش از این هم با بدبختی روبرو شده است . دوره تیمور را یادآوری کرده واز شورش جلالی‌ها یاد کرده که در هر مورد با یاری بخت و مدیریت صحیح مملکت بازیابی شد و بر مشکلات فائق آمدند. این بار هم رهبری مملکت بار دیگر آن را به مقام شایسته‌اش بر می‌گرداند. محمّد کوپرولو پیش بینی کاتب چلبی را تقریباً اجرا کرد ولی با اینکه درنتیجه پشتکار و همت محمّد کوپرولو و افراد خانواده‌اش مملکت نجات یافت و بحران شدید رفع شد و کشور نظامی گرفت ولی عدم موفقیّت محاصره بار دوّم وین و شکست‌هائی که درپی آن پیش آمد که منجر به شکست خفت بار و پیمان کارلوویتس شد روشنفکران عثمانی را بار دیگر به خودنگری واداشت.

در بین نویسندگان عثمانی که سعی در تحقیق درباره علل انحطاط عثمانی کرده و پیشنهاد چاره کرده‌اند، نعیما شخصیت قابل توجّهی است. نعیما درحدود سال ۱۶۶۵، درحلب متولد شده و پسر و نوه جان نثاریهائی بود که درکار بازرگانی شهر خود موفق بودند. خانواده او از طرفداران سلطان بودند و نعیما درسال ۱۶۸۵، در استانبول به خدمت در فوج تبرزین کاخ سلطان درآمد و در صنف خود آموزش دبیری یافت و سپس بکار مشغول شد و مورد حمایت اشخاص بانفوذی بود و مورد عنایت حسین کوپرولو بود که درسال ۱۶۹۷، صدراعظم شد. حسین که ناچار شد پیمان منفور کارلوویتس

را منعقد کند، می‌دانست آنرا بنحوی باید مطبوع طبع عثمانیها بکند. نام کوپرولو کمک بزرگی بود و بخصوص او ادامه جنگ برعلیه هابسبورگها را توصیه کرده بود ولی می‌دانست پافشاری در آن سیاست ممکن است خطر بزرگتری ایجاد کند بدانجهت حسین نمیتوانست بخوبی از این سیاست دفاع کند و این کار را بعهده نعیما گذاشت.

نعیما بخوبی از عهده انجام این وظیفه با نوشتن مقدمه‌ای بر تاریخ قرن هفدهم عثمانی (باغ حسین، یا گلچینی ازخبرهای شرق وغرب)[1] برآمد و از سیاست اربابش بخوبی دفاع کرد. درآن کتاب نعیما باتسلطی که بر ادبیات دارد شیوه مملکت‌داری اسلامی را نشان می‌دهد و براساس فکر مورخ معروف عرب ابن خلدون و کاتب چلبی، سیاست حسین کوپرولو را تنها راه منطقی و عقلائی معرفی می‌کند.

نعیما به خوانندگان مسلمان نشان می‌دهد که سیاست حسین کوپرولو روشی است بتقلید پیغمبر اسلام و آنرا با صلح حدیبیه که در ۶۲۷ بین حضرت رسول و مکیان منعقد شد مقایسه می‌کند ودر زیر عنوان "نوشتاری برای نشان دادن لزوم صلح با کفار بمنظور برقراری نظم و آرامش مردم" اززندگی پیغمبر نقل می‌کند که دربهار ۶۲۷ با همراهان بقصد تصرف مکه حرکت کرد و در کنار چاه حدیبیه توقف کردند.

---

[1]The Garden of Hossein, Being the choicest of news of the East and West

در آنجا پیغمبر متوجّه شد که موفقیّتی نخواهد داشت و با مکی‌ها قرارداد آتش بس منعقد کرد. تصمیم پیغمبر در آن زمان بمناسبت آن بود که آمادگی جنگی نداشت، و وقتی آمادگی کامل در دست نیست باید از هر وسیله‌ای برای آتش بس استفاده کرد. در ۱۶۹۹ نیز سلطان عثمانی با وضع مشابهی روبرو شده بود و بهترین وسیله‌ای که در دسترس بود بکاربرده شد و برتمام مسلمانان مؤمن و وفادار عثمانی است که این تشخیص صحیح را پذیرفته و این داروی ناگوار را بنوشند.

نعیما، کشور را به بدن انسان شبیه می‌کند که وزیراعظم پزشک آنست. مملکت هم مثل بدن انسان ادوار مختلف دارد. تولد و رشد و فساد سلامت آن بسته به توازن تراوشهای چهارگانه بدن دارد. این تشابه و گردش ادوار تاریخ که ریشه در نظریات یونانیها درباره تاریخ دارد بوسیله ابن خلدون (۱۳۳۲- ۱۴۰۵) در مقدمه‌ای بر تاریخ توصیف شده است. او می‌نویسد که کشورها مثل افراد بشر دوره رشد و کهولت و ضعف را می‌گذرانند که هر دوره آن قریب چهل سال است. ابن خلدون که همواره در بین عثمانیها مورد توجّه بود در قرن بیستم در غرب و میان اعراب بار دیگر کشف شد. نعیما نظریه ابن خلدون را وسعت داده و پنج دوره در زندگی کشورها معرفی می‌کند: دوره قهرمانی و پیدایش، دوره انسجام و سازماندهی غلامان درباری، دوره آرامش و امنیت، دوره گشایش و خوشی و بالاخره دوره انفکاک و متلاشی شدن. زمان قره مصطفی پاشا که محاصره دوّم وین در

۱۶۸۳، دوره نگون بختی پیش آورد، عثمانی‌ها دوره چهـــارم را آغـاز کرده بودند که حسین کوپرولـــو درصـــدد تجدیـد حیـات خوشــی و گشایش برآمد که امپراتوری را بخطر انداخته بود.

نعیما برای تشخیص و مداوای این مـــرض ادواری عوامـل دولـت را تشبیه به بدن انسان کرده بود. از کاتب چلبی سرمشق گرفته و چهـــار دوره را که تشبیه به چهار نوع تراوش بـــدن کـرده بـود: نظامیـان و مردان شمشیر به سودا، قلمزنان و دبیران به خون، اصناف و بازرگانان به صفرا وکارگران به بلغم. مشکل اصلی حفـظ تـوازن بیـن سـودا و صفرا بود. بدن درکهولت بلغم و اخـــلاط بیشـتری ایجـاد می‌کنـد و مشکل است بتوان سودا (نظامیان) را کنترل کرد. دراوائل کار سلطان راعی و مراقب رعایا بود و آنها را از بی‌عدالتی وجور و ستم محفـوظ می‌داشت. دردوره‌های بعد رعایا مورد فشار و ظلم واقع شدند و بکار آنها رسیدگی نمی شد. در نتیجه یکی ازدستگاههای مرکزی بدن یعنی معده که در دولت برابر آن خزانه دولتی است معیوب می‌شـــود. اگـر صفرا بمعده یا ثروت و پول به خزانه نرسد، ضعف حاصل می‌گردد و بدن یعنی دولت ناتوان می‌شود. پزشک یا وزیر اعظم مســـئول حفـظ موازنه بین تراوشهای بدن یا طبقات اجتماع است. این تشابه طبی بـــا توضیح درباره ادوار مختلف زندگی و توازن تراوشـــها تئـوری دایـرهٔ انصاف را با تئوری تاریخ تلفیق می‌کند.

نعیما پس از تشخیص به مداوا می‌پردازد و پنج اصل را برای نجات دولت لازم می‌شمارد. اوّل اینکه دولت باید موازنه بین درآمد و هزینه ایجاد کند که بهترین راه آن کاستن هزینه‌ها است. دوّم دولت باید حقوق و مزایای افراد را بموقع بپردازد که مانع ایجاد نقار مردم با دولت و شورش بشود. سوّم دولت باید سوء استفاده‌های ارتش را از میان بردارد و آنرا تقویت کند تا درمقابل دشمنان خارجی ایستاده و امنیت و آرامش داخلی ایجاد کند. چهارم دولت باید در ایالات عدل و داد را کاملاً مراعات کند تا رعایا بسر خانه و زندگی خود باز گردند و بالاخره سلطان باید همواره شادان باشد تا در نتیجه رعایا او را دوست داشته و از او بترسند تا هرگونه فکر خلافی از مغز آنها روبیده شود و با کمک خداوند مشکلات مرتفع گردد. پیشنهادات نعیما ساده و مؤثر بود. بعد از پیمان کارلوویتس ارتش عثمانی همواره موفق بود. قوای پترکبیر را درساحل رودخانه پروت در۱۷۱۱ شکست داد. بهترین دستجات قوای عثمانی تاتارهای کریمه بودند که باسلاحهای سنتی یعنی کمان و شمشیر آنقدر سر روس از بدن جدا کردند که وزیر اعظم ناچار شد در نیمه روز از وعده خود اعراض کند. برای تشویق سربازان وعده کرده بود درازای هرسر روسی که در مقابل چادر او تحویل بدهند مبلغی جایزه بگیرند و زیادی تعداد سران بریده سبب شد که او مبلغ جایزه را به نصف تقلیل داد. بعد از آن لشکرکشی تاریخی، عثمانیها دوباره در ۱۷۱۵، موره را از ونیزیها پس گرفتند و اتریشی‌ها و روسها درسالهای بین ۱۷۳۶ تا ۱۷۳۹ شکست دادند و در مذاکرات صلح چون اتریشی‌ها کندی و اهمال

نشان می‌دادند، فرمانده عثمانی پیام داد راه وین باز است و سربازان عثمانی با این راه خوب آشنائی دارند. بلگراد به عثمانی باز گردانده شد و سیاست حسین کوپرولوکه نعیما با چنان ظرافت و زیرکی از آن دفاع کرده بود عملی شد.

در دوره سلطان احمد سوّم (۱۷۰۳ - ۱۷۳۰) پیشرفتهای فرهنگی عثمانی همآهنگ با موفقیّتهای نظامی بود . این دوره را بمناسبت علاقه عمومی که به گل لاله پیدا شده بود دوره لاله نامیده‌اند. لاله آنقدر مورد توجّه عموم بود که بصورت یک بیماری واگیردار درآمده بود. در نساجی و قالیها، در معماری و سقاخانه‌ها و کاخها همه جا لاله بصورت اثر خارجی زندگی آنروز منعکس بود. در همان ایام هنر روکوکو و معماری قرن هیجدهم دراروپا رونق داشت. متأسفانهِ در دوره لاله کمتر به زیربنای سازمان دولت توجّه می‌شد.

درقرن هیجدهم، آثار تغییرات درسازمان عثمانی پیدا شد. تقریباً قطعی بود که پسران باید شغل پدر را دنبال کنند زیرا سرزمین تازه‌ای بدست نیآمده و تعداد مشاغل محدود مانده و فرصت تازه‌ای نبود. از اینجهت مشاغل موروثی شد. انتقال بین طبقات بخصوص با اعمال نفوذ آسان بود. محمّد راغب متولد ۱۶۹۹، پسر کارمند اداری معمولی شغل پدر را گرفت. کمک و حامیانی برای خود تحصیل کرد و بالاخره وزیر اعظم شد. البته زیرکی و ذکاوت همواره مورد توجّه بود ولی داشتن حامیان متنفذ کمک می‌کرد.

محدود شدن سیستم و نظام قرعه کشی در قرن هفدهم آغاز شد که در قرن هیجدهم نتیجه‌اش معلوم گردید. افرادی که از صنف مدیران و فرماندهان نظامی بودند لقب پاشا داشتند و کارمندان دولت و علما افندی خطاب می‌شدند ومشاغل سه گانه همواره از هم جدا ومشخص بودند. کمتر اتفاق می‌افتاد که یکنفر افندی درقرن هفدهم از کار دولتی دست کشیده به صنف نظامیان به پیوندد. نظامیان بیشتر از نامزدهای نظام قرعه کشی و مکتبهای دزباری انتخاب می‌شدند و وقتی روش قرعه‌کشی برچیده شد دولت برای پرکردن مقامهای نظامی در جستجوی راهی برآمد. درقرن هیجدهم بیشتر مقامهای فرماندهی و مدیریت نظامی از کارمندان دولت انتخاب شده بودند که بعنوان حاکم در ایالات منصوب می‌شدند یا مثل راغب به مقام وزیر اعظم می‌رسیدند.

بی اطلاعی عثمانی از اروپا

ازنکات جالب عثمانی قرن هیجدهم اینکه آنان از هرجهت در محدوده اسلامی میزیستند و کمتر ارتباطی با اروپائیان نداشتند. رئیس الکتاب متصدی امور خارجه امپراتوری بود و بمناسبت شغل و مقامش با سفرا و نمایندگان خارجی در تماس بود. ولی مذاکرات آنها همواره رسمی و محدود و اغلب بوسیله مترجمان دو طرف بود. تا شورش یونان در ۱۸۲۰، در مراجعات و ترجمه‌های دولت عثمانی بوسیله افراد

چند خانواده سرشناس یونانی که در محله فنر استانبول سکونت داشتند انجام می‌شد. آنان را ترجمان‌های باب عالی می‌نامیدند و در واقع آنان عامل روابط خارجی عثمانی بودند. سفیری که دیدار رئیس الکتاب را لازم می‌دید بوسیله این ترجمانها آنرا ترتیب می‌داد. درنتیجه این افراد نفوذ بسیار داشتند و یونانیهای فنری وضع خودرا باعثمانیها تطبیق می‌دادند. وقتی خبر شورش یونان به استانبول رسید دولت عثمانی ارشد و رئیس ترجمانها را بدار آویخت. این پایان نفوذ یونانیهای فنری بود و از آن پس مسلمانان به آموختن زبانهای اروپائی گرویدند.

بیشتر مردم عثمانی اطلاعی از وضع اروپا نداشتند. تعداد کمی از آنان به اروپا سفر می‌کردند و دولت عثمانی تا ۱۷۹۳، سفارت دائمی در هیچیک از کشورهای اروپائی نداشت و پیش از آن فقط درمواقع ضروری سفیری فرستاده می‌شد که معمولاً برای اعلام مرگ سلطان یا مبادله پیمان و یا سایر امور دیپلوماتیک بود. با اینکه در اروپا کتابهای بسیاری درباره سفر و اوضاع خاورمیانه منتشر می‌شد، در عثمانی چیزی درباره کشورهای اروپا نبود و حتی اطلاع هیئت حاکمه عثمانی درباره اروپا خیلی کم بود و علاقه‌ای هم بدان نشان نمی‌دادند. اگر زمانی درباره اروپا حرفی بمیان آمده یا فکر می‌کردند، با وضعی مبهم ولی قطعی گفته می‌شد که اروپا دارالحرب و از جهان اسلام بمراتب پست تر و پائین تر است.

برخی از عثمانیها توجّه خاص به اروپا پیدا کردند. کاتب چلبی درباره جغرافیای اروپا نوشت منابع اطلاعاتی مسلمانان درباره کشورهای مسیحی بسیار نارسا و ناقص است و سعی کرد از یک کشیش فرانسوی که مسلمان شده بود اطلاعاتی درباره جغرافیای کشورهای مسیحی بدست بیآورد و بعلت دسترسی او بهمین اطلاعات و منبع محدود، چلبی یکی از مطلعین عثمانی محسوب می‌شد و جملات زیر از کتاب او درباره جنگهای دریائی گرفته شده که نشانی است از جرأت و جسارت او در تظاهر به اطلاعات و همچنین سطحی و ناقص بودن اطلاعاتی که او با زحمت بدست آورده است

> برای فردی که امور کشوری را متصدی است دانستن جغرافیا از لوازم علوم است. اگر نداند که کره زمین درچه وضع است لااقل باید از جغرافیای عثمانی و کشورهای همسایه آن مطلع باشد تا اگر لشکرکشی لازم شد با دانش بدان اقدام کند تا دفاع از سرحدات و حمله به سرزمین همسایه آسان بشود. مشاوره باکسانیکه از جغرافیا اطلاع ندارند بی نتیجه است حتی اگرطرف مشورت افراد همان محل باشند. بیشتر افراد محلی قادر به رسم نقشه محله خودشان نیستند. دلیل کافی در اهمیت و لزوم اطلاع از این علم را وقتی درک می‌کنیم که کفّار باتوجّه بدان توانسته‌اند دنیای جدید (آمریکا) را کشف کرده و خود را به بنادر هند و شرق برسانند. بعلاوه همین ونیزیهای نگون بخت، مردمی که

شناخته می‌شود و شاهان اروپا اورا بعنوان ماهیگیر می‌شناسند با علم جغرافیا توانسته خود را به داردانل برساند و در برابرکشور معظمی چون عثمانی که بر شرق و غرب حکمروائی دارد خودی نشان دهد.

ولی تلاش کاتب چلبی برای هشدار دادن به مردم عثمانی و بیان اهمیت جغرافیا و لزوم اطّلاع از اوضاع اروپا بی نتیجه ماند. دولت اطلاعات سطحی درباره اروپا جمع آوری می‌کرد ولی کمتر توجّهی به عمق مطلب و تغییراتی در زمینه علوم و افکار و تکنولوژی که درجریان بود نداشت. عثمانی هرقدر درباره دنیای مسلمان مطلع و پیشتاز بود از دنیای خارج از مرز اسلام بکلی بیخبر و خالی از ذهن باقی ماند. تا زمانیکه درمقام قدرت و فاتح بودند این بیخبری شاید اثر زیادی نداشت. اما وقتی که آن زمینه فتوحات از بین رفت و اروپا درمقابل جهان اسلام قد برافراشت، نتیجه این بی خبری خطرناک و زیان بخش شد. گفته می‌شود دلیل عدم موفقیّت و ادامه فتوحات عثمانیها در اعتقادات خودشان بود. نکاتی از قبیل دایرهٔ انصاف و تشابه پزشکی که برای تشخیص گرفتاریها و مشکلات دولت بکار برده می‌شد به یک نتیجه می‌رسید و آن تجدید سازمان، تصفیه سازمانها و تجدید حیات آنها بود. ولی به جای این کار همه توجّه‌ها به گذشته و موفقیّتهای گذشته و مقایسه آنها با آمال و آرزوهای ملی بود. دوره سلیمان قانونی، زمانیکه امپراتوری دراوج قدرت بسر می‌برد را در نظر می‌گرفتند. به آن دوره نگریسته و کارهای آن زمان را

تجربه افکار نو در سازماندهی نداشتند. درحالیکه اگر آنان توجّهی به اخلاقیات می‌کردند و آنرا تجدید حیات می‌کردند و وزراء متخلف را بشدت تنبیه می‌کردند ، عدالـت برقـرار می‌شـد وامپراتوری قـدرت خودرا باز می‌یافت.

کاتب چلبی و همچنین نعیما درزمان خودشان بازیابی قدرت عثمـانی را پیشگوئی کردند که حقیقت پیدا کرد و عثمانی تجدید حیات یافت و فاتح بازگشت. ولی همـان موفقیّت‌هـا انحطـاطی پیـش آورد کـه سازمان آنرا بکلی مختل و متغیر کرد. پس از پایان مبارزه با اتریش و روسیه در ۱۷۳۹، عثمانی از دوره طولانی صلح درغرب برخوردار شد زیرا اروپا درگیرگرفتاریها و اختلافات خود بود. ازآن جمله جنگهای هفت ساله بود که دولت عثمانی زیرکانه در آن دخالت نکرد. سـران قوم که گرفتاری نداشتند زندگی آرام استانبول را یکنواخت می‌دیدند و دربار با تشریفات مفصل و کسل کننده روزگاری می‌گذراند تا اینکه آن دوره کسالت بار در ۱۷۶۸، با جنگ عثمانی با روسیه بپایان رسید.

جنگ روس و عثمانی

علت اصلی سوّمین درگیری و جنگ بزرگ عثمـانی باروسـیه کشـور لهسـتان بـود. اگوسـتوس سـوّم، پادشـاه لهسـتان در ۱۷۶۳ مـرد و کشورهای اروپائی درگیر تلاش دیپلوماتیک دامنه داری برای انتخـاب جانشین او شدند. روسیه و پروس کسی را برای شاهی می‌خواسـتند

که زیر نفوذ اتریش نباشد. در نتیجه فشار دوجانبه این دو کشور دیت لهستان در ۱۷۶۴، استانیسلاس پونیاتوفسکی را بشاهی انتخاب کرد. فرانسه که فعالیت هایش بی نتیجه مانده بود عثمانی را وادارکرد در لهستان دخالت کند. لهستانیها درمقابل پونیاتوفسکی که قصد داشت قانون اساسی را تغییر بدهد ایستادگی کرده و کنفدراسیون بار را برای مقابله با او تشکیل دادند. با بکار بردن قدرت کنفدراسیون چریکهای اوکرائینی شهر بلتا را آتش زدند. عثمانی روسیه را متهم کرد و دراکتبر ۱۷۶۸، برعلیه روسیه اعلان جنگ داد. هیچیک از طرفین آماده برای جنگ نبودند و نبرد آنها مثل درگیری دونفر کور و یکدست بود. این درگیری چهارسال ادامه داشت. گاهی به مذاکره صلح نزدیک می‌شد تا اینکه در ژوئیه ۱۷۷۴، در کوچک قینارچی قرارداد صلح امضاء شد و امضای این قرارداد صلح خانه مقوائی عثمانی را برسرش فرود آورد و تصوری که از تجدید حیات امپراتوری، مدتی قریب به سه ربع قرن وجود داشت از هم پاشید. داروهای شفابخشی که نعیما پیشنهاد کرده و سران عثمانیها استفاده کرده بودند، تصوری از سلامت و قدرت ایجاد کرده بود، در صورتیکه آخرین آثار حیات مریض مشرف بمرگ بود. پیمان کوچک قینارچی، اوّلین لرزه را بجان عثمانیها انداخت و تازه دریافتند که آنچه بعنوان داروی شفابخش تجویز شده بود شکرپنیر بود و نه دارو و اگر می‌خواستند امپراتوری به حیات خود ادامه دهد بایستی مشکلات را واقعاً برآورد کرده و سنجیده و راه چاره برآن بیاندیشند.

سرانجام راه چاره پیدا شد ولی به کنـــدی ظـاهر می‌شـد. بـا اینکـه بسیاری دنبال همان راههای قدیمی بودند، سلطانی مقتدر بنـام سـلیم سوّم (۱۷۶۱-۱۸۰۸) اصلاحات و تحوّل را آغـاز کـرد. عثمـانی بـه غرب روی آورد تا قدرت نظامی خودرا با اروپا یکسان کند. ارتشـی نوین با تعلیمات و انضباط اروپـائی ایجـاد کـرد. در ۱۷۹۲ و ۱۷۹۳ سلطان یک رشته مقررات تازه بنام نظم نوین بـرای تجدیـد سـازمان نظامی و سازمان اداری صادرکرد. آموزش زبان در عثمـانی یکـی از عوامل اصلی توجّه بغرب بود و جوانان برای تعلیم به فرانسـه اعـزام شدند. دراغلب پایتخت‌های اروپـائی سـفارتهای دائمـی گشـودند و افکار اروپائی به آرامی در کشور پیدا شد تـا اینکـه درقـرن نوزدهـم عثمانی تبدیل به کشوری نسبتاً مدرن شد. سلطان سلیم سوّم درنیمـه راه بین رسوّم سنتی قدیم امپراتوری و اصول نو، سازمانی بوجود آورد که یک قرن و نیم دیگر به حیات خود ادامه داد.